

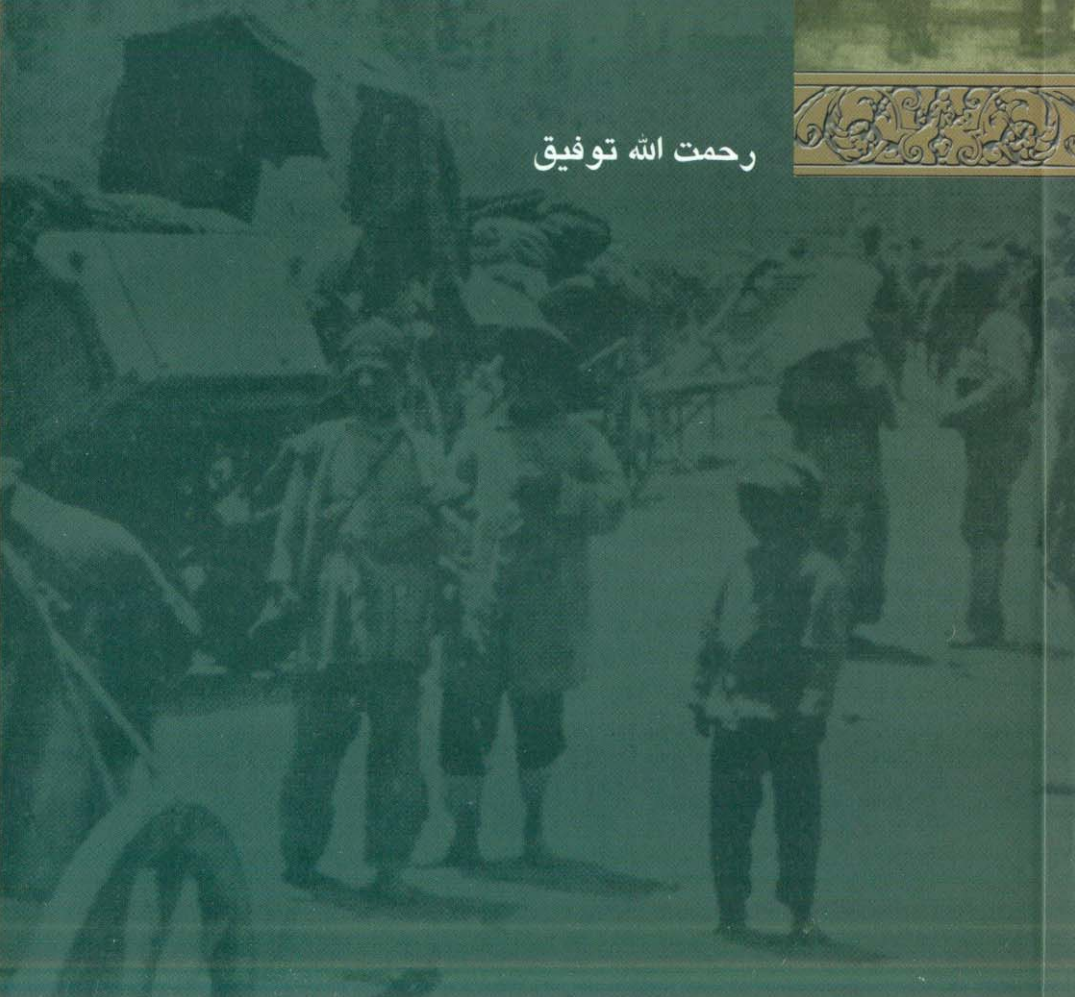
تاریخ معاصر ایران



تاریخچه ارومیه

یادداشت هایی از سال های جنگ اول
جهانی و آشوب بعد از آن

رحمت الله توفیق



تاریخ معاصر ایران

مجموعه تاریخ معاصر ایران - ۳۹

سرشناسه	: توفیق، رحمت الله، ۱۳۲۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: تاریخچه ارومیه: یادداشت‌هایی از سال‌های جنگ اول جهانی و آشوب بعد از آن / رحمت الله توفیق.
مشخصات نشر	: تهران: پردیس دانش، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۹۲ص.
فروست	: مجموعه تاریخ معاصر ایران؛ ۳۹.
شابک	: ۴۰۰۰ ریال، ۷۲-۰۹-۲۵۰۹-۹۶۴-۹۷۸
فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ قبلی: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۷.
موضوع	: جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸م. - ایران
موضوع	: ارومیه - تاریخ
موضوع	: ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق
رده بندی کنگره	: ۹۱۳۸۸ ت ۹ و DSR۲۰۷۳/
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۳۳۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۶۳۲۰۴۴



تاریخچه ارومیه

یادداشت‌هایی از سال‌های جنگ اول جهانی و آشوب بعد از آن

نویسنده: رحمت الله توفیق

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه جهان کتاب

طراح جلد: کاوه آرام

چاپ: اکسیر

صحافی: سپیدار

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۹

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

تهران. صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵

شابک: ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۹-۷۲-۰۰

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق است به

شرکت شیرازه کتاب



تلفن: ۰۲۲۲۰۶۱۳۳ - فکس: ۰۲۲۶۸۷۲۰۴ - همراه: ۰۹۳۶۹۵۰۰۱۸۲

سایت: www.shirazehketab.net

تاریخچهٔ ارومیه

یادداشت‌هایی از سال‌های
جنگ اول جهانی و آشوب بعد از آن

رحمت‌الله توفیق

فهرست مطالب

یادداشت دبیر مجموعه	هفت
فصل اول: شروع جنگ جهانی و تزلزل حاکمیت روسیه	۱
فصل دوم: امیدواری به تغییر وضع	۵۱
فصل سوم: دوره استیلای اسماعیل آقا سمتقو	۱۱۳
اسناد و تصاویر	۱۶۳
فهرست اعلام	۱۷۵

یادداشت دبیر مجموعه

انتشار اسناد و بررسی‌های تاریخی، گذشته از نفس عمل که تلاشی است در جهت ارتقاء دانش و آگاهی تاریخی، معمولاً آثار و نتایج مثبت دیگری نیز به همراه دارد. یکی از این آثار و نتایج جلب توجه و حساسیت طیف گسترده‌تری از علاقمندان و صاحب‌نظران این‌گونه مباحث است به اهمیت موضوع و احیاناً طرح و ارائه اسناد و آراء دیگری که تا پیش از این توجه لازم بدان‌ها مبذول نشده بود. تاریخچه ارومیه، یادداشت‌هایی از سال‌های جنگ جهانی اول و آشوب بعد از آن که اینک در پیش رو است، خود یکی از نمونه‌های ارزنده این مقوله است. در پی انتشار ارومیه در محاربه عالم‌سوز به قلم رحمت‌الله خان معتمدالوزاره از سوی همین ناشر در سال ۱۳۷۹، که شرحی است از وقایع ارومیه در فاصله سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ شمسی، مجموعه‌ای از دیگر اسناد و یادداشت‌های ذی‌ربط در اختیار نشر و پژوهش شیرازه قرار گرفت که تاریخچه ارومیه - کتاب حاضر - یکی از مهمترین آنهاست.

این اثر که با توجه به استناد و بهره‌برداری شادروان احمد کسروی در تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، از بخش‌هایی از آن،^۱ از جمله منابع مهم و شناخته شده تحولات ارومیه در سال‌های مورد بحث می‌باشد، به رغم اختصار نسبی، در مقایسه با پاره‌ای از دیگر آثار مشابه، از یک مزیت آشکار برخوردار می‌باشد و آن نیز جامع و فواگیر بودن آن است؛ در واقع در این یادداشت‌ها که خاطرات و به

۱. احمد کسروی. تاریخ هیجده ساله آذربایجان، (تهران، ۱۳۵۷)، ج ۲، ح ۲، ص ۷۱۵، ۷۱۷.

یاد مانده‌های یکی از شاهدان عینی این تحولات است، اهم وقایع ارومیه از بدو شروع جنگ در سال ۱۳۳۳ هجری قمری تا اعاده انتظام و حاکمیت مرکز در سال ۱۳۴۰ (۱۳۰۱ شمسی) ثبت و توصیف شده، حال آن که برخی از دیگر گزارش‌های برجای مانده از این دوره فقط بخش‌هایی از این تحولات را شامل می‌شوند.

نویسنده این یادداشت‌ها، رحمت‌الله توفیق در ارومیه پای به جهان گذاشت و در طول زندگی گذشته از پیش‌کسوتی در امر تأسیس مدارس جدید، با حضور در نهادهای مدنی موطنش و همچنین ریاست شعبه محلی سازمان شیر و خورشید سرخ ارومیه، تا زمان فوت در تیرماه ۱۳۲۱، مصدر خدمات مختلفی به زادگاه خود بوده است.^۱ بر جای گذاشتن این یادداشت‌ها به صورت یک دفتر رحلی در ۶۶ صفحه که از سوی آقای منوچهر توفیق فرزند آن مرحوم - همراه با تصاویر ضمیمه - در اختیار ناشر قرار گرفت نیز از دیگر خدمات ایشان به ارومیه و تاریخ پر تب و تاب آن محسوب می‌شود.

عنوان کتاب و عناوین فرعی داخل متن به غیر از آن‌هایی که در اصل متن بوده و اینک با حروف مایل مشخص شده‌اند از ناشر است. توضیحات حواشی متن نیز از نویسنده است، مگر آن‌هایی که با نشانه «و» در انتهای متن متمایز شده‌اند.

کاوه بیات

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به علی دهقان، سرزمین زردشت، اوضاع طبیعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، تاریخی رضائیه، (تهران، ۱۳۴۸) ص ۱۵۹ و ۱۶۵؛ محمد تمدن، اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه، (تهران، ۱۳۵۰)، ص ۴۲۶ و احمد کاویان‌پور، تاریخ رضائیه (تهران، [۱۳۴۴])، ص ۲۴۵.

فصل اول

شروع جنگ جهانی و تزلزل حاکمیت روسیه

از سال ۱۳۲۴ هجری که نهضت مشروطه در سرتاسر ایران شروع گردید در ارومیه نیز مثل سایر ولایات ایران مردم به تشکیل انجمن و هواخواهی از مشروطه [اقدام] نموده و زمام امور کارها را به دست گرفته و با تأسیس انجمن‌های صنفی به توسعه و پیشرفت مشروطه اقدام نمودند. نظر بر اینکه وضعیت جغرافیایی این شهر طوری واقع گردیده که اطراف دهات و محالات آن اکراد نشین و به خاک دولت عثمانی محدود بوده و اکثر اوقات اطراف و دهات شهر مورد تجاوزات اکراد می‌گردید و حکام وقت نیز به‌طور لازم نمی‌توانستند از تجاوزات اکراد سرحدنشین این شهر جلوگیری نمایند لذا همواره منتظر پیش‌آمدی بودند که دامنه تجاوزات خود را توسعه داده و به قتل و غارت اقدام نمایند.

تحولات مشروطه

پیش‌آمد نهضت مشروطه در ارومیه و قیام عده‌ای به هواداری مشروطه و مقاومت عده دیگر بر مخالفت آن، کشمکش‌هایی در شهر بروز داده و اکراد را بهانه قتل و غارت به دست آمده از همان ابتدای مشروطه این‌ها نیز در دهات و اطراف شهر شروع به قتل و غارت و یغماگری و تجاوزات نموده، از طرف دیگر دولت عثمانی از سرگرمی دولت و ملت ایران در

همچو موقعی استفاده نموده از سرحد تجاوز کرده تا کنار رودخانه باراندوزچائی یعنی سه فرسخی شهر جلو آمده و در سرتاسر آن طرف رودخانه اقامت نموده و مالکین دهات آن طرف رودخانه را از مداخله به املاک خود ممانعت کرده و ادعا می نمودند که سرحد دولت عثمانی از این جا است.

در این موضوع مجلس شورای ملی با اولیای دولت عثمانی داخل مذاکره گردیده اول حاجی احتشام السلطنه از طرف ایران و زکی پاشا از طرف دولت عثمانی مأمور تشکیل کمیسیون سرحدی گردیده و در ارومی کمیسیون سرحدی را تشکیل داده و منجر به نتیجه نگردید. بعد عوض حاجی احتشام السلطنه و زکی پاشا، حاجی محتشم السلطنه و طاهر پاشا برای ادامه مذاکرات و تشکیل کمیسیون انتخاب گردید و در ارومی مذاکرات را تجدید نموده و در همین ایام در تمام ولایات ایران کشمکش های مشروطه و استبداد در جریان بوده حاجی محتشم السلطنه غیر از ریاست کمیسیون سرحدی سمت حکومت ارومی را نیز داشتند و عثمانیان اکراد اطراف محالات ارومی را نیز با خود همراه کرده و برای اجرای مقاصد خویش پشت بانی از آنها نموده و آنها نیز با پشت گرمی و اتکال عثمانیان که به داخله مملکت وارد گردیده اند و سرگرمی دولت و ملت را مشاهده می نمایند از هیچ گونه تجاوزات نسبت به دهات ارومی خودداری نمی کردند.

کشمکش های مرزی

درواقع ایام نکبت و بدبختی این شهر از همان روزهای اول مشروطه شروع می شود در نتیجه کمیسیون سرحدی نتوانست از تجاوزات عثمانی جلوگیری نماید و عده مشروطه خواهان نیز روز به روز زیادتر گردیده حتی خود حاجی محتشم السلطنه را که متمایل به مقاصد استبداد تصور

می‌کردند از شهر اخراج و در سلماس توقیفش نمودند تا ایام آزادیخواهی ملت عثمانی پیش آمد و دولت عثمانی نیز پس از آزادیّت که با ایرانیان هم عقیده گردیدند از تجاوزات خود به سرحدات دولت ایران منصرف و عساکر خود را پس از دو سال و نیم اقامت در نزدیکی های ارومی به مملکت خود احضار و موضوع کشمکش سرحدی خاتمه یافته ولی بدآموزی و ستم اکراد روزبه‌روز افزوده و حتی در سال ۱۳۳۶ هجری جمشیدخان مجدالسلطنه ارومی عده‌ای از سربازان و فدائیان را جهت سرکوبی اکراد از ارومی حرکت داده با اینکه این اردو فوق‌العاده منظم و عده آن‌ها کافی بود پس از زدوخورد جزئی با اکراد در چمن انبی دوباره عثمانیان از آن‌ها پشتیبانی نموده و منجر به شکست و عقب‌نشینی اردوی مجدالسلطنه گردیده باز اکراد در تجاوزات خود جری‌تر شده و حکومت و مشروطه‌خواهان قدرت جلوگیری از آن‌ها را فاقد [بودند].

در همین ایام در تبریز نیز ستارخان و باقرخان با قوای استبدادی مشغول جنگ و سرتاسر آذربایجان در آتش انقلابات گوناگون سوخته و شهر ارومی و اطراف آن هم از قتل و غارت اکراد آسوده نبودند و این وضعیت از ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ هجری در ارومی ادامه داشته و در همین سال روس‌ها با قهر و غلبه به تبریز وارد و آزادیخواهان پس از آنکه در مقابل آن‌ها چسورانه مقاومت نمودند منجر به شکست اهالی تبریز و آزادیخواهان گردیده روس‌ها قوای خود را در آن شهر تمرکز داده و با دستیاری صمدخان شجاع‌الدوله به اعدام و کشتن آزادیخواهان اقدام نموده و سپس یک عده از قوای خود را به ارومیه فرستاده در این شهر نیز قدرت در دست روس‌ها بوده و به آزادیخواهان سخت اذیت و آزار رسانده به اندازه‌ای که اشخاص به نام از آزادیخواهان فرار اختیار نموده و عده دیگری در قونسولخانه عثمانی متحصن و مشهدی اسمعیل‌خان رئیس مجاهدان گرفتار و مصلوب گردید.

چیرگی روسیه

روس‌ها به جهت تمرکز قوای خود در مقابل عثمانیان که وقوع محاربه بین‌المللی در زبان‌ها بوده و برای آن روز حاضر می‌شدند این شهر را مرکز قوای خود قرار داده و از تجاوزات اکراد نیز جلوگیری کردند و در سال ۱۳۳۲ که جنگ بین‌المللی شروع گردیده روس‌ها از طرف ارومیه به سرحدات عثمانی حمله نموده جنگ‌های شدیدی در همین سرحدات شروع و نظر به وقوع جنگ روس‌ها هر روز از قفقاز قوا و مهمات به این شهر وارد نموده و شهر ارومیه شکل منطقه جنگی بر خود گرفته و اختیارات کاملاً در دست روس‌ها بوده و اعتمادالدوله نیز از طرف صمدخان شجاع‌الدوله حاکم ارومیه و در تحت اختیار روس‌ها حکومت می‌نمود. از این طرف مسیحیان ارومیه هم از روز ورود روس‌ها خود را به طرف آن‌ها متمایل نموده و از جور و مزاحمت مسلمانان خودداری نداشتند و حرکات مسیحیان نسبت به مسلمانان چه در دهات و چه در شهر تولید کدورت بر مسلمانان نموده ولی از ترس روس‌ها قدرت اظهار آن را نداشتند تا در زمستان سال ۱۳۳۳ هجری روس‌ها در حوالی صاری‌قمش از عثمانیان سخت شکست خورده و از ترس اینکه مبادا عثمانیان از سرحدات راوندوز و موصل نیز هجوم آورده آن‌ها را محاصره نمایند به تخلیه ارومیه و عقب‌نشینی به طرف قفقاز مجبور گردیدند.

بنابراین روس‌ها در همان فصل زمستان شهر را تخلیه و به نحوی عقب‌نشینی کرده و مسیحیان نیز نظر به بد رفتاری‌هایی که در دوره اقامت روس‌ها به مسلمانان نموده بودند و علاوه از سخت رفتاری‌های دولت عثمانی نسبت به مسیحیان نیز مسبوق بودند آن‌ها هم با روس‌ها فرار کردند و پشت سر حرکت روس‌ها و مسیحیان عده‌ای از عساکر چته عثمانی^۱ با اکراد اطراف ارومیه به شهر وارد و کلیتاً بقایای اموال مسیحیان

۱. گروه‌های چریک و نامنظم. و

را به غارت برده و حتی عده‌ای از مسلمانان شهر و دهات هم در این کار بد با آن‌ها شرکت نموده و مغازه و تجارتخانه‌های مسیحیان از طرف عثمانیان به فروش رسید.

پیشروی عثمانی‌ها

در بهار سال ۱۳۳۴ هجری خلیل‌پاشا با عده‌کافی از طرف دولت عثمانی مأمور برانداختن روس‌ها از آذربایجان گردیده لذا خلیل‌پاشا با قوای خود به ارومی وارد و اهالی ارومی و اکراد اطراف آن را نیز به حزب اتحاد اسلام دعوت نموده و عده زیادی از اکراد نظر به تمایلی که با عثمانیان داشتند به قوای خلیل‌پاشا ملحق شده و از طرف دیگر حاجی میرزا فضل‌الله مجتهد ارومی که از طرفداران اتحاد اسلام بود اعلان جهاد با روس‌ها داده و با عده کمی از اهالی به قوای خلیل‌پاشا ملحق شدند، عثمانیان عده‌ای از وجوه علمای شهر را مجبوراً با خودشان به نام جهاد از ارومی حرکت داده و به اردوی روس‌ها که در حوالی سلماس تمرکز داشتند رسیده پس از زدوخورد جزئی نظر به انقلاباتی که در شهر وان رخ داده بود مجبور گردید که از مقابل روس‌ها برگشته و قوای خود را به شهر وان برساند^۱ لذا شبانه اردوی خود را با کمال احتیاط از حوالی سلماس و از مقابل روس‌ها حرکت داده روانه وان گردیدند و حاجی میرزا فضل‌الله و علمای دیگر نیز به شهر مراجعت، بعضی متواری و بعضی دیگر از طرف کردستان به طهران مهاجرات نمودند.

پس از آنکه خلیل‌پاشا در حوالی سلماس از روس‌ها شکست خورده روس‌ها بلادرنگ دوباره به ارومیه مراجعت کرده و برای ترساندن چشم

۱. در آستانه قتل عام ارامنه توسط ترک‌های عثمانی در آوریل ۱۹۱۵، ارمنی‌های وان در مقام مقابله بر آمده و پس از زد و خوردهایی امور شهر را تا فرارسیدن قوای امدادی روسیه در اواسط ماه مه در دست داشتند. نیروهای روسی و متحدان ارمنی آن‌ها، یک ماه و نیم بعد وادار به عقب‌نشینی شدند. و

اهالی و عشایر کردستان که در غیاب چندماهه آنها به عثمانیان تمایلات نشان داده و حتی عشایر کرد با معیت عثمانیان در نبردهای روس‌ها نیز موافقت نموده و در ارومیه هم چند نفر از علما با پیشوایی حاجی میرزا فضل‌الله با تحریک عثمانیان در اردوی خلیل پاشا به نام جهاد شرکت کرده و علاوه عشایر کردستان ارومی دهات مسیحی‌نشین را نیز غارت کرده بودند فی‌لهذا سیاست روس‌ها و عقب‌نشینی چندین ماهه آنها از این حوالی تا اندازه آنها را موهون نموده و برای جبران آن مصمم گردیدند قوای مهمی از قفقاز به‌طور موقت در این حوالی گردش داده و سیادت اولی خود را که قبل از عقب‌نشینی در آذربایجان داشتند احراز نمایند لذا عده کافی به اسم سواران دراگون^۱ از قفقاز اعزام و این‌ها از میان‌دوآب گذشته به مهاباد وارد گردیدند.

وقایع مهاباد

نظر بر اینکه عده‌ای از اهالی مهاباد نیز با عثمانیان شرکت نموده و قونسول روس هم در آن میان کشته شده بود به همان شهر تا چندساعت قتل‌عام شدید داده و در این روز جعفرخان اعزاز رئیس گمرک ساوجبلاغ بیرق دولت بلژیک را به سردرب اداره گمرکات نصب و اهالی را به آنجا هدایت نمود (آنوقت‌ها گمرک را بلژیک‌ها اداره می‌کردند) و علاوه اهالی در اداره خیریه امریکاییان نیز پناهنده شده و خانه میرزا حاجی نام هم که از اتباع دولت روس بود پناهگاه دیگری گردیده هرکس از اهالی شهر خود را به یکی از این سه پناهگاه رسانید از مرگ خلاصی یافته باقی اشخاص غیر از آن‌هایی که متواری شده بودند همه از دم شمشیر روس‌ها گذشته و در آن روز در ساوجبلاغ کشتار عظیمی داده و خانه‌ها را به غارت بردند از آنجا به کوهستان‌های محل سکونت ایلات مامش و منکور و

۱. نوعی واحد سواره نظام؛ سواره نظام سبک. و

۷ شروع جنگ جهانی و تزلزل حاکمیت روسیه

بیک‌زاده و اشنویه رو آورده کلیتاً ساکنین این محلات را از پا درآورده و با کشتارهای سنگین و وحشتناک دهات عشایر کردستان را خرابه‌زار نموده و به ارومیه وارد شدند. در این شهر کشتار نداده ولی برای ترساندن چشم اهالی مانورهایی می‌دادند و عده‌ای از علما و تجار و اشخاص به نام را گرفته و در نظامیه خودشان به حبس انداخته و پس از چندین روز آزاد نمودند تا این قوای اعزامی آنچه منظور نظر روس‌ها بود در این حوالی انجام داده و به قفقاز مراجعت نمودند و همان قوای سابق محلی در ارومیه و ساوجبلاغ و سلماس و خوی و تبریز باقی ماندند.

حکومت یمین‌الدوله

پس از آمدن روس‌ها مسیحیان ارومیه که با آن‌ها فرار کرده بودند آن‌ها نیز به شهر مراجعت کرده بنای پیچیدگی را به اهالی شهر گذاشتند حتی هر چیزی که در دست مسلمانان ارومیه پر قیمت می‌دیدند ادعا داشتند که این‌ها مال ماست که در زمان مهاجرت ما غارت کرده‌اید. در این روزها از طرف دولت یمین‌الدوله نامی را با پیشکاری امیر محتشم نام به سمت حکومت از طهران به ارومیه اعزام و این شاهزاده با پیشکار خود دست ظلم گشاده و کمیسیون غارتی تشکیل داده و مأمورین برای این کار گماشته و به تفتیش خانه‌ها اقدام گردید خلاصه هر مسیحی که به کمیسیون رفته ادعا می‌کرد که من در خانه فلان مسلمان سراغ مال خود را دارم که در غیاب من غارت شده حکومت فوراً مأمور فرستاده با اتفاق مدعی به خانه آن شخص رفته صحیح یا دروغ به هر چیزی که مدعی می‌شد بدون چون و چرا به تحویل او می‌دادند. به علاوه فوق‌العاده‌های سنگینی نیز از آن شخص جهت مأمورین دریافت می‌کردند (مأمورین این کمیسیون از مسلمان و مسیحی مرکب بودند).

در حقیقت یمین‌الدوله با پیشکار خود در ارومیه کاملاً رعایت طرف

روس‌ها و مسیحیان را می‌نمودند در نتیجه پس از سه چهارماه معزول و روس‌ها دوباره اعتمادالدوله را که در خوی حکومت داشت به ارومی آورده و از طرف دولت نیز حکومت وی تصویب گردید. اعتمادالدوله با اینکه از طرفداران روس و از دست‌نشانده‌های صمدخان شجاع‌الدوله بوده باز در هر کار با کمال دقت مراقبت نموده، نه تمایلات روس‌ها را از دست می‌داد و در عین حال با حقانیت به کارهای مسلمانان نیز رسیدگی کرده و حتی مشارالیه هم تا چندی به ادعاهای غارت مسیحیان رسیدگی نموده ولی چون دلیل و شهود می‌خواست آن‌قدر نگذشت که این کمیسیون منحل و مسیحیان نیز از همچو ادعای خود صرف‌نظر کردند. در صورتی که در دورهٔ حکومت یمین‌الدوله مسیحیان دهات نشین به دهات مسلمانان حکومت مطلقه نموده حتی برای ادعای غارت کلیهٔ اموال دهات مسلمان‌نشین هم‌جوار خود را بدون مراجعه به حکومت شهر از دست‌شان گرفته و بعضی‌ها را به اتهام اینکه در موقع مهاجرت اموال ما را غارت کرده‌اید با فجیع‌ترین وضعی می‌کشتند. حتی به گردن چند نفر از مسلمانان طناب انداخته و طناب را به گردن گاو نر بسته و سر آن شخص را از سوراخی خارج نموده با راندن گاو نر سر آن بیچاره‌ها را از تن جدا می‌کردند. اکثر این فجایع در دهات نازلوچائی واقع می‌گردید پس از ورود اعتمادالدوله این قبیل عملیات به کلی ممنوع گردید.

اعتمادالدوله در سال ۱۳۳۴ و تا اواخر بهار ۱۳۳۵ در ارومیه حکومت نموده ولی همیشه در بازار کشاکش تفاوت منات (پول کاغذ روس‌ها) درکار بوده و روس‌ها می‌خواستند منات خود را از قرار ۵ قران به مردم بدهند از این طرف منات تنزل کرده به سه قران و دو قران و ده‌شاهی رسیده بود. اعتمادالدوله کمیسیون‌ها تشکیل داده و اعانه‌ها جمع می‌کرد به تفاوت منات می‌داد این هم یک نوع غارت جداگانه‌ای بود. ولی اصناف بازار از این قسمت فوق‌العاده در زحمت بودند.

انقلاب روسیه

در اوایل سال ۱۳۳۵ قمری که انقلابات روسیه پیش آمده و در آن کشور تغییر رژیم گردید اعتمادالدوله نیز معزول، معزالدوله نامی از طرف دولت به حکومت ارومیه معین گردید.^۱ از بدو ورود این حکومت دوباره انقلابات شروع گردیده و روس‌ها نیز ابداً به امنیت شهر و اطراف مایل نبوده و درصدد برگشتن به مملکت خود بوده و آرامنه و آشوری نیز دست تجاوزات باز کردند. در دوره حکومت معزالدوله مارشمعون با جلوهای خود از وان به سلماس و ارومیه مهاجرت نموده و در دهات این شهر نشست و به باغات و اشجار و محصول صدمات بسیار وارد آورده حکومت چند نفر از متجاوزین مسیحی را آورده در شهر به محبس انداخته مسیحیان علناً آمده درب محبس را شکسته محبوسین را برده، کارها روزبه‌روز وخیم [می‌شد]. روس‌ها درصدد تخلیه ارومیه و تفاوت منات هم که همواره موجب گرفتاری این حکومت شده بود ادامه داشته بالاخره روس‌ها علناً در بازار و محلات بنای انقلابات را گذاشته و حتی در محرم همین سال شبانه در موقع عبور چند نفر اهل دسته را هدف قرار داده و کشتند.

غارت بازار

دامنه این انقلابات روزبه‌روز در شهر و اطراف ادامه پیدا نموده و مخصوصاً ورود جلوهای لات و عریان مارشمعون به دهات ارومیه یک بلای عظیم شده کسی نمی‌توانست از آن‌ها جلوگیری نماید در نتیجه در روز ۱۵ رمضان ۱۳۳۵ سالدات‌های روس در بازار یک نفر قزاق ایرانی را کشته بازار همان ساعت بسته و تعطیل گردید سپس در کوچه‌ها نیز شلیک

۱. معزالدوله در مراحل نخست جنگ، یعنی در فاصله سوال ۱۳۳۳ تا ربیع‌الاول ۱۳۳۴ حکومت ارومیه را بر عهده داشت. بنگرید به نامه‌های ارومیه (تهران، ۱۳۸۰)، صص هجده تا

نموده اهالی به خانه‌های خود فرار کرده، روس‌ها عرابه‌های باری خود را به بازار آورده دکاکین و تجارتخانه‌ها و صرافخانه‌ها را شکسته به عرابه‌ها حمل نموده و می‌بردند. لذا عمدهٔ اموال بازار را تا دو ساعت از نصف شب گذشته غارت نموده و در همان شب قبل از طلوع صبح با فانوس‌ها به بازار نفت‌پاشی نموده آتش زدند. روز شانزدهم رمضان تمام تجارتخانه‌ها و بزازخانه‌ها و کلیهٔ دکاکین ارومیه سوخته و خاکستر گردید. خدا می‌داند از این غارت و حریق چه خسارتی به اهالی ارومی وارد گردیده و چقدر از اصناف و تجار از سرمایه افتاده و چه کسانی به کلی مفلس و لاشی شدند. اهالی و اصناف به حکومت رو آورده حاکم را از خود عاجزتر یافتند.

ادامهٔ آتش‌سوزی بازار

آن روزها ریاست فواید عامه و تجار را آقای حاجی امیرنظمی افشار عهده‌دار بوده تجار به فواید عامه مراجعه کرده آقای حاجی امیرنظمی افشار در آن روز پُروحشت با فرمانده کل قوای روس داخل مذاکره گردیده ایشان نیز بهانه‌هایی جلو انداخته و منجر به نتیجه نگردیده، روز شنبه ۱۶ رمضان بازار در حال حریق و از روزنهٔ گنبد‌های آن آتش شعله‌ور گردیده و اهالی از پشت بام خانه‌های خود با کمال حسرت سوختن دارایی خودشان را دیده و کسی را قدرت رفتن به طرف بازار نبوده و کسی را اجازهٔ ورود به بازار و خاموش کردن آن را نمی‌دادند. در اول صبح همین روز آتش به تمام راسته‌ها و تیمچه‌ها و کاروانسراها سرایت نموده سراسر بازار یکپارچه شعله و آتش گردید. حکومت عده‌ای از محترمین اهالی را با سالار موقر معاون خود به کمیتهٔ رؤسای قشون روس‌ها فرستاده که اقلّاً امنیت را اعاده دهند تا اصناف بازار به خاموش کردن بازار اقدام نمایند. پاسخ دادند که ما خودمان از سالدات‌های مخصوص به این کار به بازار مأمور خواهیم کرد و عن‌قریب عملی خواهد شد.

امیدواری بی حاصل

عصر همین روز اشتها را دادند که روس‌ها امشب به خانه‌ها تجاوز خواهند کرد. اهالی شهر از شنیدن این خبر دارایی خود و حریق بازار را فراموش کرده در فکر اهل و عیال و نوامیس خود بودند خدا می‌داند آن شب را با چه وضعی سحر کرده ولی اقدامی از طرف روس‌ها نگردید. صبح یکشنبه ۱۷ رمضان ۱۳۳۵ جمعی از وجوه اهالی با معیت موسی صدر که سمت ریاست فرقهٔ دموکراسی را داشت به قونسولگری روس و آمریکا رفته اظهار امداد و یاری نمودند. قونسول روس پس از اظهار تأسف از این پیش‌آمد ناگوار گفت به اهالی اطمینان دهید که ابداً کسی به خانه‌ها تجاوز نکرده و از طرف غارت خانه‌ها مطمئن باشند و عصر امروز هم با جنرال و حکومت قرار امنیت را خواهیم گذاشت و مرتکبین سخت مجازات خواهند شد. پرواضح است که همهٔ این‌ها بهانه بوده بازار سوخت و آنچه شدنی بود شد دیگر مجازات مرتکب چه فایده‌ای داشته در صورتی که مرتکب خودشان بودند.

با این حال امروز عصری چنانچه قول داده بودند روس‌ها از ورود اشخاص به بازار ممانعت نکرده ولی از شدت شعله‌های آتش که سراسر راسته‌ها شعله می‌کشید که را یارای قدم‌گذاشتن به بازار بود؟ همین قدر از طرف آهنگرخانه و مسجد جامع از هر طرف آب‌پاشی نموده راهی به بزازخانه‌ها باز کرده نظر بر اینکه توپ‌های پارچه‌ها رویهم ریخته و سروه روی پارچه‌ها سوخته ولی به بعضی از لای‌های داخلی آن‌ها آتش سرایت نکرده بود این‌ها نیز به واسطهٔ پاشیدن آب از حیّز ارتفاع افتاده، مقداری از این قبیل پارچه‌های نیم‌سوخته را از دکاکین متفرقه با هزاران زحمت بیرون کشیده و در یک‌جایی جمع نموده بعد کمیسیون حریقی تشکیل یافته به بزازان اخطار نمودند که آمده به مال‌های سوخته رسیدگی نمایند هرکس در میان آن‌ها مال خود را تشخیص داده باشد ببرند.

کمیسون حریق

نظر بر اینکه مال‌ها به همدیگر قاطی بوده و تشخیص آن‌ها آسان نبوده و علاوه در میان بزازان اشخاص متدین بودند و از پارچه‌های مشتبّه که کاملاً یقین نداشت که مال خود بوده باشد صرف نظر کرده قسمتی از آن‌ها را فروخته به بعضی‌ها که به کلی از سرمایه افتاده و لاشیء شده بودند به هریکی پنج و شش تومانی دادند غیر از این پارچه‌های نیم سوخته جزئی که غیر معتنابه بود از عطارخانه‌ها و بقال‌خانه‌ها و خرازی‌ها و تجارتخانه‌ها چیزی به دست نیامده به کلی سوخته و خاکستر گردید. پس از پنج و شش روز که حریق خاموش گردید هرکس به بازار وارد می‌شد با مشاهده آن منظره رقت‌آور خود را گم کرده و دیوانه‌وار می‌گردید. دکاکین عموماً بی‌در و پنجره داخله دکان‌ها و وسط بازار توده‌های خاکستر را تشکیل داده و در اثر حریق پایه‌ها و دیوارهای وسطی دکاکین خراب گردیده و چندین باب دکان به هم آمیخته و از پشت دکان‌ها در اثر شکستن دیوارها راه‌های جدیدی به کاروانسراها و جاهای دیگر باز شده و سوختن اجناس مختلفه تولید عفونت شدید نموده که انسان از وصف مشاهده همچو مناظر وحشت‌آور و تأثر آن عاجز می‌گردد.

صلیب احمر فرانسه

کارها بدین منوال ادامه داشته، تجار و کسبه سرگردان و بیکار و از این طرف روس‌ها از اطراف به ارومی وارد شده و مهیای عزیمت به روسیه می‌باشند؛ خواربار نایاب، امنیت طرق و شوارع مسلوب و فراریان ارامنه قفقاز و جلوه‌ها دست به غارت دهات برده در نتیجه ساکنین شهر و دهات امید از زندگانی قطع نموده و راه‌های چاره مسدود و برای کسی پناهگاهی نبود و در همین روزها هیئت صلیب احمر فرانسه به نام تأسیس مریض‌خانه به این شهر وارد گردیده بعداً معلوم خواهد شد خیالات

این‌ها در خصوص این شهر فلک‌زده چه بود. روس‌ها متدرجاً اسب و عرابه و پاره‌ای اشیاء خودشان را می‌فروشنند و تا اوایل پاییز وضعیت شهر بدین منوال بوده، و در تبریز نیز که مرکز ایالات آذربایجان است روس‌ها پس از بهم خوردن رژیم امپراطوری برعکس گذشته‌ها روی خوشی به اهالی نشان داده و از اعمال دورهٔ امپراطوری سخت اظهار ندامت نموده و دسته‌هایی از مسلمانان و روس‌ها به سر قبور شهدای وطن رفته با این وضع با اهالی تبریز ادعای محبت و داد می‌نمایند. مقصود از شهدای وطن آنهایی هستند که روز عاشورای سال ۱۳۳۰ در میدان توپخانه از طرف روسها به امر و دستکی و ملر به دار آویخته شدند و اشخاصی که با دست صمدخان شجاع‌الدوله مقتول گردیدند.

دموقرات‌ها

در این زمان اهالی تبریز که از فشار روس‌ها خلاصی یافته فرقهٔ دموکراسی را تشکیل داده و نقی‌خان سالار رشید را که بعد از صمدخان شجاع‌الدوله والی ایالت آذربایجان بود مجبور به کناره‌گیری نموده و شریف‌الدوله کارگذار را بجای وی نصب کرده در نتیجه دموقرات‌ها رشتهٔ کلیه امورات را به دست خود گرفته همین‌که می‌خواستند به کارهای ولایات دیگر نیز رسیدگی‌هایی بنمایند روسای فرقه در میان خود بنای مخالفت را گذاشته و در میان دموقرات‌ها مشاجره و مناقشه رویداده تا پس از چندین ماه موافقت نموده همین قدر توانستند که به کارهای داخلی تبریز و عمل ارزاق اقدام نماید و در ارومیه نیز پس از دو ماه از حریق بازار معزالدوله معزول و چند روزی کفالت حکومت را حاجی شهاب‌الدوله ارومیه‌ای متکفل و در اواسط پاییز آقای اجلال‌الملک از طرف دولت به حکومت ارومی منصوب و وارد گردید.

تسلیح مسیحیان

در این موقع روس‌ها شهر را تخلیه نموده فقط عده معدودی مانده بودند و از این طرف مسیحیان ارومی و جلوهای مارشعون رفتن روس‌ها را مشاهده نموده و اعمال و غلط‌کاری‌های خود را که با پشتیبانی روس‌ها در این شهر به عمل آورده بودند به نظر آورده و علاوه می‌دانستند که ورود قشون عثمانی به جای تخلیه شده روس‌ها نیز حتمی است لذا به خیال تسلیحات و نگهداری خودشان افتادند. مسترشت آمریکایی و هیئت صلیب احمر [فرانسه] هم برای همین تشکیلات و جلوگیری از ورود عثمانیان اقدام می‌نمودند بنابراین مقدار کافی توپ و اسلحه و مهمات باارزان‌ترین قیمتی از روس‌ها خریداری به جلوها و مسیحیان داده و مسیحیان سلماس را نیز مسلح نموده و عده‌ای از آرامنه و آشوری که از قفقاز فراری و به ارومی وارد گردیده بودند آن‌ها را نیز مسلح نموده آرامنه فرقه داشناقسیون را تشکیل داده و مسترشت آمریکایی که تا حال رئیس امور خیریه و مدیر مدرسه آمریکاییان بود از طرف دولت آمریکا رسماً سمت قونسولی نیز یافته و از طرف دولت انگلیس هم با رسمیت امورات مربوطه به آن دولت را هم انجام داده و علاوه کمیته دیگری نیز تأسیس یافته که کلیه مذاکرات و تصمیمات راجعه به این تشکیلات در آنجا مطرح و تصویب و به موقع اجرا گذاشته شود.

کم‌کم روس‌ها ارومی را به کلی تخلیه و در دهات و اطراف شهر مسیحیانی که تازه سلاح برداشته‌اند به مسلمانان تعرضات می‌نمایند و از این طرف در میان مسلمانان فرقه دموکراسی تشکیل یافته علاوه از اینکه حوزه‌های دموکراسی در مابین خود سازش نداشته با حکومت وقت نیز مخالفت نموده و حکومت هم با آن‌ها مخالف و آثار قحط و غلا نیز از اول پاییز امسال هویدا چنانچه قیمت گندم هر ده پوطی از مبلغ هشت تومان به پنجاه تومان بالا رفته و در سایر ولایات ایران هم آتش قحطی شعله‌ور،

در نتیجه کلیتاً آثار و علایم بدون تردید وقوع یک حادثه وحشت آور را در این شهر بی پرده نشان می داد.

نگرانی‌ها

در این روزها ارشدالملک رئیس نظمیه و ژاندارمری بوده و اهالی ارومی نیز از آثار و علایم وحشتناک و جداً به خریداری اسلحه و تفنگ اقدام می نمایند. امروزها مسلمانان از مسیحی و مسیحی از مسلمانان نگران بوده حتی مسیحیان یک عده از قوای خود را به مرکز شهر به سرای حاجی مستشار انتقال داده و درواقع سنگر و قلعه محکمی در وسط شهر اتخاذ نموده و هر دو فرقه از یکدیگر در احتیاط و از دهات نیز امنیت به کلی سلب گردیده قاچاق‌های قفقاز و جلوه‌ها شب و روز به دهاتیان مسلمان دست اندازی می نمایند. اجلال‌الملک حکومت وقت، با ملاقات‌های پی‌درپی و مذاکرات متوالی با رؤسای مسیحیان جهت جلوگیری از هرگونه پیش آمدهای منتظره موفق گردید که در صحن بزرگ مسجد جامع مجلسی از ملل متنوعه تشکیل داده و در روز ۱۷ صفر ۱۳۳۶ عصر عموم اهالی از مسلمانان و مسیحی و کلیمی و اکراد در آن مجلس حاضر گردیده، صحن مسجد جامع مملو شد.

بعد از طرف مسیحیان چند نفر به کرسی خطابه رفته که یکی از آنها دکتر اسرائیل بود. خلاصه بیانات‌شان این بود که ما برای حفظ خودمان اسلحه برداشته و دشمنانی که داریم و می دانیم پس از رفتن روس‌ها ما را راحت نخواهند گذاشت. جهت جلوگیری از همه‌گونه اتفاقات غیرمنتظره که ملت مسیحی را تهدید می نماید از این جهت مجبور به تسلیح شده‌ایم. مسلمانان نیز که از ما تقلید نموده و سلاح خریداری می نمایند بی مورد بوده به جهت اینکه آنها دشمن ندارند و اگر از ما می ترسند ما با آنها کاری نداریم. اتفاق و اتحاد ما همواره با مسلمانان ثابت و اگر تا حال از

طرف جهلای مسیحی تعرضاتی دیده‌اند آن‌ها را فراموش نموده و از امروز دو فرقه به استحکام اتفاق و موَدّت بکوشند.

نطق اجلال‌الملک

از طرف مسلمانان نیز چند نفر قریب به این مضمون‌ها نطق‌ها ایراد نموده و در آخر اجلال‌الملک حکمران وقت به کرسی خطابه رفته دایر به واقعات جنگ جهان‌سوز اروپا و بی‌طرفی دولت ایران نطق‌ها نموده و در آخر علاوه کرد به اینکه آقایان دنیا امروز در آتش جنگ می‌سوزد و الحمدلله ماها از آن برکنار و دولت ما بی‌طرف آیا سزاوار است آتشی که شعلهٔ آن از ما دور است ما با دست خود آن را به طرف خود کشیده و ازدهایی که از ما دور و گریزان است آن را به طرف خود دعوت نموده در نتیجه با دست خود به خانهٔ خود آتش زده و خودمان موجودیت خود را پایمال نماییم؟ اگر جاهلانی از مسلمانان در گذشته به مسیحیان بدی نموده و یا اشخاصی از مسیحیان به مسلمانان بد کرده عموماً باید فراموش نمود و در این مجلس عقد اتفاق ببندیم.

بعداً اجلال‌الملک پایین آمده دختران مسیحی سنجاق‌های گلی به سینه و دوش مسلمانان نصب نموده و عموم ملل با یکدیگر دست داده همهٔ مردم خوشحال گردیده و انتظار داشتند که تفنگ از جلوها و متجاوزین از طرف اشتاب و کمیتهٔ مسیحیان گرفته خواهد شد برعکس انتظاری که مسلمانان داشتند نتیجه نداده، مسیحیان روزبه‌روز بر تسلیحات خود افزوده اول در دهات بعد در شهر بنای تعرض را به مردم گذاشته تا کار به جایی رسید که مردم در فرقه‌های دموکراسی بنای شکوه گذاشته و رؤسای دموکرات و حکومت پی‌درپی با اشتاب^۱ و کمیته‌های مسیحیان داخل مذاکره گردیده در نتیجه کارشناسان مسیحی متعهد شدند

۱. به معنای ستاد. و

اسلحه‌ای که به قاچاق‌ها و جلوها داده‌اند تا سه روز از دست‌شان بگیرند؛ چه قاچاق‌ها از قبیل اردوش و هارطون و غیره با دسته‌های خود راه‌ها را بسته و مال‌التجاره‌ها را غارت کرده و حتی پست دولتی را نیز زده و راه عبور و مرور را به کلی بسته و جلوهای گرسنه نیز به جان مردم افتاده از هیچ‌گونه تجاوزات نسبت به دهات مسلمانان مضایقه نمی‌کردند. سه روز چهارده روزه شد اقدام به جمع‌آوری اسلحه آن‌ها نکردید.

احتیاط و مراقبت

کم‌کم در اواخر ربیع‌الآخر که زمستان نیز سرمای شدید خود را فرستاده بود در شهر به آژان‌ها و ژاندامری‌ها تاخت می‌کردند و در پی بهانه بودند که جنگ نموده و کار شهر را یک‌طرفی نمایند ولی از طرف مسلمانان کمال احتیاط مراعات گردیده که کار به جنگ و جدال منجر نشود هرچند که از طرف مسلمانان نیز عده‌ای کم‌حوصله‌گی به خرج داده و از حکومت و احزاب دموکراسی درخواست می‌نمودند که مقابله به مثل نمایند ولی عقلاً شدیداً مانع و آتیه‌کار را وخیم‌تر می‌دانستند.

اجلال‌الملک امروزها دست‌وپایی زده به آوردن دوست نفر سواره قره‌داغی موفق شد ولی مسیحیان بهانه‌جویی کرده که با مسلمین جنگ نموده و کلیهٔ امورات شهر را مستقیماً به دست خود بگیرند. چند روز بود در کوچه و بازار علناً مردم را لخت کرده و جزئی زدو خوردی مابین ایشان و آژان‌های ارشد‌الملک واقع گردیده ولی به زودی از طرف حکومت و رؤسای هردو طرف خاموش گردیده و نمی‌گذاشتند که ادامه پیدا نماید.

سرآغاز تهاجم

کمیتهٔ مسیحیان که رئیس آن‌ها مسترشت آمریکایی، مارشمعون، آقا پطروس و چند نفر از وجوه مسیحیان ارومیه بودند امروزها تمامی

مسیحیان و جلوها را به طور مخفی از سلماس و اطراف ارومی به نزدیک‌های شهر دعوت نموده یک‌دفعه روز جمعه ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ دو ساعت به غروب مانده مسیحیان باقارداش و داداش نام مسلمان در دروازه هزاران زدو خورد نموده، صدای تفنگ بلند شدن همان، گویی که به عموم مسیحیان دستور داده بودند که از هر طرف شهر صدای تفنگ بلند شده از کاروانسرای حاجی مستشار نیز که مجمع مسیحیان و وسط خانه‌های مسلمانان بوده مسلمانان را هدف قرار داده نایره جنگ از هر طرف زبانه گرفت.

در این حال اجلال‌الملک به خانه خود رفته در را بسته و پیشوایان دموکراسی نیز هریکی به محل دیگری فرار نموده اهالی بدون سرپرست و بدون اینکه نقطه جنگ را بدانند سرسری هرکس در روی پشت‌بام خود ایستاده مدافعه می‌کردند ولی کار محلات همجوار مسیحیان از قبیل محله یورت‌شاه، عسکرخان و مهدی‌القدم فوق‌العاده سخت بوده و مسیحیان به همسایه‌های مسلمانان خود پی‌درپی حمله نموده و ایشان نیز تا پاسی از شب گذشته مقاومت کرده شبانه وقتی که جنگ قدری آرام شد اهل و عیال خود را به محلات دوردست فرستاده خودشان مردانه در سنگر نشسته منتظر واقعات روز بعد بودند. با وقوع حادثه روز جمعه ۱۱ جمادی‌الاول انقلاب تاریخی و فراموش‌نشده بلوای مسیحیان شروع گردید.

وعدۀ مارشمعون

روز شنبه ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶ جنگ دوباره از صبح شروع گردیده و از طرف قریه دیکاله و کوه‌های جهودان شهر را به توپ بسته اهالی که از بودن توپ در دست مسیحیان بی‌خبر بودند سخت ترسیده و از هر طرف به شهر و محلات مسلمانان رو آورده محلات عسکرخان و مهدی‌القدم و

یورت شاه مخصوصاً کوچه سیدحسین خان باغی را مورد حمله قرار داده و خانه‌های آن‌ها را غارت کرده و آتش زدند. عصر همین روز قره‌داغیان بدون اینکه کاری بکنند از راه سلماس فرار نمودند باز در مقابل مقاومت سرسراغه مسلمین مسیحیان توانستند چندان تلفاتی وارد نمایند. عصر همین روز عده‌ای از سران دموکرات‌ها و اهالی با زحمت در یکجا جمع شده به خانه مارشمعون - خانه‌های قیصرخانم در خارج دروازه یورت شاه - رفته و استدعا نمودند که مثل روزهای پیش این غائله را خاموش نماید. مارشمعون قول داده حتی عده‌ای از سواران مسیحی با سواران مسلمان در محلات گردش نموده به تفنگ اندازان هر دو طرف اعلام صلح دادند که دست از جنگ بردارند. لذا یک ساعت به غروب مانده آرامش شده ولی محلات همجوار مسیحیان به کلی از بین رفته بودند.

پس از مراجعت رؤسای مسلمین از خانه مارشمعون کمیته مسیحیان تشکیل و مخصوصاً مسترشت آمریکایی به این قدرها راضی نشده و اظهار داشته که جنگ باید ادامه یافته و مسلمانان خلع سلاح بشوند و اختیارات شهر را باید مستقیماً مسیحیان در دست بگیرند. بنابراین درحالی که مسلمانان با اتکال صلح موقتی دیروزی شبانه آرام نشسته از طرف دیگر روز یکشنبه ۱۳ جمادی الاول صبح علی‌الطیعه مسیحیان دروازه بالو را سوزانده از خارج به داخل شهر هجوم آورده مسلمانان چون نظریات رؤسای خود را نمی‌دانستند و تشکیلات نداشتند و به خیال اینکه مبدا برخلاف قرارداد دیروزی بوده باشد ابداً دست به سلاح نزده تسلیم قتل و غارت مسیحیان گردیدند.

هیئت عظیم السلطنه

از این طرف قبل از طلوع آفتاب عده‌ای به خانه عظیم السلطنه سردار رفته که نگارنده هم در میان آن‌ها بودم. مقصود این بود که سردار با رؤسای

مسیحیان داخل مذاکره گردیده و قرارداد دیروزی مارشمعون را تجدید نمایند. بعد معلوم شد که امروز رشته کار در دست مسترشت آمریکایی است و مارشمعون نیز خود را از درخواست مسلمانان به کنار می کشد. عظیم السلطنه سردار جماعت را برداشته قبل از طلوع آفتاب به خانه مسترشت که قونسولخانه آمریکا نیز بود با کمال زحمت وارد شدند حتی اردوش قاچاق که تاحال راهها را بسته و در خارج شهر مشغول غارتگری بود امروز به شهر وارد شده در همین حال جلو عظیم السلطنه را گرفته و در کوچه هزار تومان از او پول می خواست و آنقدر نمانده بود سردار را بکشد. سردار با ملایمت تمام گفت آقای اردوش شما تشریف برده در خانه من نشسته پس از آنکه مراجعت کردم تقدیم می نمایم. خلاصه اردوش به خانه سردار برگشت.

از اشخاصی که در میان آن جمع بودند و از معاریف شناخته می شدند میرزا محمود آقای مجتهد، آقای صدر پیشوای دموکراسی، معین الاسلام، آقا میر محمدعلی، قاضی برزگر، حاجی صمد و کرمعلی زمانی، حسین خان بیگلریگی، حاجی اصلان خان، ملاحسین امام و غیره می باشند. عده ای از وجوه اهالی به اتاق بیرونی قونسول وارد و جمع کثیری در حیاط ماندند و مسیحیان نیز از هر طرف به شهر رو آورده صدای گلوله تفنگ با ناله زن و بچه آسمان صاف ارومیه را تیره و تار نموده و از طرف مسلمانان هم کسی مقاومت نکرده منتظر اقدامات این هیئت هستند.

دل های عموم حاضرین پر از تشویش خانه ها و اهالی شهر در معرض تعرض جلوها و مسیحیان و صدای گلوله و ناله و فریاد از هر طرف شهر به آسمان بلند مسلمانان به اتکال صلح دیروزی بلا تکلیف و منتظر صدور تعلیمات هیئت اعزامی به قونسولخانه آمریکایی در نتیجه وجود دکتر شت در این حال لازم است که سریعاً داخل مذاکره گردیده باشند آفتاب

طلوع کرده و هوا سخت سرما بوده و به نوکر مسترشت حیدرعلی نام گفتند به قونسول بگویند به بیرونی تشریف آورده در موضوع قضایای امروز صحبت نمایم. درست در خاطر دارم هر دفعه حیدرعلی رفت و برگشته گفت مسترشت خوابیده کسی قادر نیست او را بیدار نماید و حال آنکه کسی که در همین ساعت دستور قتل عام یک شهر را داده چطور می‌خواهد مقصودش این بوده که مسلمانان به اقدامات این هیئت اتکال نموده و منتظر باشند تا از این طرف مسیحیان کار خود را بلامدافع در شهر انجام دهند.

محاصرهٔ مسلمین

کار به جایی رسید که رؤسای مسلمانان خواستند بدون اخذ نتیجه از قونسولخانه خارج شده اقلاباً به اهالی شهر دستور دفاع بدهند بعد معلوم شد که تمام راه‌ها را مسیحیان گرفته که از قونسولخانه خارج شدن همان مقتول شدن همان. کار فوق‌العاده مشکل گردیده از طرفی مسیحیان در شهر قتل عام می‌نمایند و از طرف دیگر عموم اهالی چشم به راه دوخته در انتظار رؤسای خود هستند که با مسیحیان قرار صلح و یا ادامهٔ جنگ را داده و از این طرف نه مسترشت حاضر می‌شود و نه خودشان می‌توانند از آن‌جا خارج باشند.

دود و آتش

تا دو ساعت و نیم از طلوع آفتاب گذشته مسترشت همان رئیس امور خیریهٔ آمریکایی و همان شخصی که همواره در ارومیه می‌گفت «خدا محبت است»، همان شخصی که خود را همواره طرفدار انسانیت تصور می‌کرد به اتاق وارد شده با عصبانیت تمام چنین گفت: شما اتاق مرا پر از دود سیگار و چپق کرده‌اید من نمی‌توانم در این اتاق تنفس کنم پنجره‌ها را

باز کنید و هوای اتاق را عوض نمایید تا من بیایم. این را گفت و برگشت. بیچاره مسلمانان فوری سیگارها را خاموش نموده، پنجره‌ها را باز کردند باز دکتر شت نیامد در صورتی که مقدرات حدود صد و هشتاد هزار نفر نفوس امروزی ارومیه بسته به وجود او بوده آن هم در همچو موقعی از دود سیگار رم کرده بلکه بهانه آورده باز پیدا نمی‌شود. دیگر وضعیت شهر رو به شدت گذاشته صدای شیون و واویلای زنان و دختران مخلوط به آواز گلوله‌های تفنگ به گوش ساکنان این اتاق رسیده که انسان از حالت تشویش و اضطراب همین دقیقه‌ها زهره‌چاک و از تقریر و تحریر آن عاجز می‌شود.

بیانات و رفتار مستر شت

سه‌ربع ساعت طول کشید و در این مدت خانه‌ها بمباران و کشتار در جریان تازه آقای قونسول وارد اتاق شده می‌گوید باز چه می‌خواهید؟ اول آقای صدر پیشوای فرقهٔ دموکراسی خطاب به دکتر شت نموده چنین گفت: آقای قونسول فعلاً در دنیا جنگ بین‌المللی است. بسیاری از شهرها بمباران و قتل‌عام نموده و می‌نمایند ولی نه با این وضعیت که شما پنهان شده و از طرف دیگر جمع‌های لگام‌گسیخته به سراهای ریخته از ساعتی که ما به این جا آمده‌ایم چقدر نفوس این شهر تلف گردیده و چه مقدار دارایی مردم به غارت رفت. گفت گناه از طرف شما بوده و از این قبیل حرف‌ها بسیار گفته شد.

در نتیجه مستر شت چنین گفت اگر امنیت می‌خواهید دوازده نفر از مسلمان و دوازده نفر از مسیحی مجلسی تشکیل داده داخل مذاکره شویم. این‌ها گفتند آقای قونسول تا تشکیل جلسه و انتخاب اعضا و طرح مذاکرات، شهر از شهریت خارج شده مبدل به تودهٔ خاکستر خواهد شد. شما همین ساعت امنیت را بدهید که مسیحیان از خانهٔ مسلمانان خارج شده بعد نظریات شما هر طور اقتضا نماید آن‌طور رفتار خواهد شد.

در نتیجه مستر شرت فوراً چند دسته سوار تهیه نموده و چند نفر از مسلمانان نیز که در آنجا حاضر بودند به ایشان قاطی نموده به محلات اعزام داشته که به مسیحیان و جلوها اخطار نمایند که از محلات و خانه‌های مسلمانان خارج شوند.

خاتمه کشتار

این‌ها رفته با اعلام امریه دکتر شرت با هزاران زحمت غارت‌کنندگان و کشتاردهندگان حریص را از محلات و خانه‌ها خارج کرده ولی محمد امین نام قندفروش که در سلک مسلمانان با معیت مسیحیان اعزامی بوده در محله بالو با وجود مسیحیان مستحفظ با ضرب یک گلوله مقتول و نیم ساعت از ظهر گذشته مسیحیان از محلات مسلمانان خارج و صدای تفنگ کم و بیش شنیده می‌شود.

کوچه‌ها و خانه‌ها مملو از جنازه و اشیاء و اثاثیه خانه‌ها در سطح کوچه‌ها پراکنده که هر بیننده را سخت متألم و متأثر می‌نماید ولی وجوه اهالی از قونسولخانه خارج نشده و منتظر تشکیل مجلس ۲۴ نفری بودند و عده‌ای از آن‌ها که به جان خود می‌ترسیدند و مسیحیان به خون ایشان سخت حریص بودند از قبیل صدر و غیره تا آخر بلوا و آمدن عثمانیان از این‌جا خارج نشدند. بعداً عده‌ای دیگری نیز به آن‌ها ملحق شده در زیر بیرق دولت آمریکا متحصن و جان خود را از این آتش سوزان نجات دادند.

تلفات و ضایعات

عده تلفات مسلمان در روز جمعه و روز شنبه که جنگ می‌کردند آن قدرها سنگین نبوده ولی در واقعاً روز یکشنبه که مسلمانان دست به سلاح نزده و احمقانه منتظر اقدامات رؤسای خود بودند با زن و بچه و مرد پیر و جوان به ده‌هزار نفر بالغ گردید چنانچه فردای آن روز عده‌ای را مأمور

دفن کشتگان کردند و از طرف مسلمانان نیز کسی از ترس مزاحمت مسیحیان به این مأوریت حاضر نمی شدند. آقای میرزا محمود آقای مجتهد که فعلاً در قید حیات اند به نگارنده متوجه شده فرمودند که این عمل خداپسندانه را هم محض رضای خدا شما انجام دهید. بنده نیز با طیب خاطر قبول کرده در تحت حفاظت مامورین دکترت با یکصدنفر عمله جنازه‌های بلاصاحب را از خانه‌ها و کوچه‌ها جمع کرده در جلو مسجد حاجی خان گودال خیلی بزرگی بود در آنجا روی هم چیده و به خاک می سپردیم. ولی جنازه‌هایی که یک دونفر از کسان آن‌ها بودند خودشان مباشر دفن و کفن آن‌ها گردیدند.

روال کشتار

خدا می داند از مشاهده این اجساد خون‌آلود در خانه‌ها چه تأثیرات غم‌انگیز بر من وارد گردیده تا زنده‌ام فراموش نمی‌کنم. معلوم بود اول در خانه را که مسیحیان شکسته‌اند و وارد صحن خانه شده‌اند، اول صاحب‌خانه خود را به جلو انداخته که بلکه با التماس و التجا آن‌ها را برکنار نماید او را در صحن حیات کشته زنش وقتی که این قضیه را مشاهده نموده از اتاق‌ها خواسته بیرون آید او را در قهوه‌خانه کشته و در بعضی از خانه‌ها دیدم بچه‌ها وقتی که کشته‌شدن پدر و مادر را دیده در زیر لحاف کرسی قائم شده مسیحیان رفته در همانجا آن‌ها را کشته بودند. خلاصه اگر کسی مثل من در همان روز به این خانه‌های حزن‌انگیز وارد می شد طرز افتادن کشتگان در محل‌های متفرقه هر خانه و نوع زخم‌های وارده و اندام مقتولین خون‌آلود آن‌ها را می‌دید، او را از ساعات ورود مسیحیان که با چه حال وحشتناکی بوده‌اند مستحضر نموده و بیننده را دچار تأثرات عمیقی نموده و به وحشت و درنگی این جنس دوپا راهنمایی می نمود. اثاثیه خانه‌ها را غارت کرده و آنچه از آن‌ها مانده با

یک ترتیب غیرمنظمی در کنار و گوشه اتاق‌ها و صحن خانه‌ها با یک منظرهٔ بهت‌آور مشاهده می‌کردند.

اولتیماتوم

شهر ساکت مردم مشغول تدفین مردگان و اکثر اهالی خانه‌های خود را گذاشته به محلات دوردست مخصوصاً به محلهٔ هفت آسیاب پناهنده شده‌اند. ولی بعد از ظهر در قونسولخانه آمریکایی همان مجلس ۲۴ نفری تشکیل و وقت غروب آفتاب تصمیمات مجلس به وسیلهٔ کر معلی خان زمانی که از دموکرات‌ها بود برای استحضار متحصنین اتاق دکترشت که عبارت بودند از عظیم السلطنه سردار و میرزا محمود آقای مجتهد و معین الاسلام و آقای صدر و قاضی برزگر و حاجی صمد و ارشدالملک رئیس نظمی و غیره قرائت گردید. در بالای همین تصمیمات با خط درشت نوشته بودند «الْتیماتوم».

مواد این التیماتوم در حدود ۱۶ فقره بوده که چند فقرهٔ مهم آن‌ها بدین قرار است: مسلمانان باید تا ۴۸ ساعت کلیهٔ اسلحهٔ خود را تحویل دهند، مسلمین باید چهار نفر را که ما می‌خواهیم برای مجازات به ما تحویل دهند (اسم این چهار نفر را معین نکرده بودند ولی معلوم بود که سه نفر آن‌ها عبارت بودند از صدر و ارشدالملک و حاجی صمد)، حکومت شهر با عظیم السلطنه سردار و ریاست امینه به عهدهٔ آقا پطروس، ریاست نظمی به عهدهٔ ابراهیم خان قاچاق مسیحی می‌باشد، آذوقهٔ شش‌ماههٔ قشون مسیحی را باید مسلمانان داده، هرگاه دولت ایران بخواهد بر علیه مسیحیان اقدام نماید باید رؤسای مسلمین رفته و جلوگیری نمایند، سه نفر از اجزای صلیب احمر فرانسه که در محاربه کشته‌اند باید خون آن‌ها را بدهند و غیر از این‌ها چند مواد دیگر نیز بوده که چندان اهمیتی نداشتند. اجزای مجلس ۲۴ نفری که ۱۲ نفر آن‌ها از مسلمانان بودند آن‌ها نیز اجباراً این التیماتوم را امضا کرده بودند.

امشب شهر جزئی راحت فردا عظیم السلطنه سردار، حاکم؛ پطروس رئیس امنیه، ابراهیم خان رئیس نظمیه و از طرف حکومت اخطار گردید هرچه فوری اسلحه را آورده در اداره حکومتی به کمیسیون ۲۴ نفری که تا چندی جهت اجرای مواد التیماتوم در آنجا تشکیل خواهد شد تحویل دهند و به ریش سفیدان محلات دستور اکید صادر گردید که با سرعت به جمع آوری اسلحه اقدام نمایند. این بود وقایع روز جمعه ۱۱ جمادی الاول ۱۳۳۶ و روز شنبه ۱۲ جمادی الاول و روز یکشنبه ۱۳ جمادی الاول. ولی موضوع جمع آوری جنازه‌ها و تدفین آنها تا حال خاتمه نیافته و تا چند روز دیگر ادامه داشت.

در آن روزها چنان شهرت داشته که رؤسای شهر علی الطلیعه بدون اطلاع اهالی رفته و تسلیم شده و دست اهالی را بسته تسلیم مسیحیان نمودند. چنین نبوده بلکه این‌ها رفتند یا مثل روزهای قبل با رؤسای مسیحیان مذاکره نموده نائره جنگ را خاموش نمایند و اگر دیدند که ممکن نیست برگشته تشکیلاتی به جنگ بدهند، از قضا رفته در قونسولخانه آمریکا به گیر افتاده و در عرض چندین ساعت دشمن هم هرچه توانست مقاصد خود را به اجرا گذاشته و شهر را خراب و عده‌ای را مقتول و اموال را غارت کرده و از طرف دیگر اهالی نیز دست به اسلحه نزده به امید اینکه رؤسای ما در آنجا مشغول اصلاح هستند، از قضا پس از چند ساعت اصلاح به شکل التیماتوم خود را ارائه داد.

خلع سلاح

از ۱۴ جمادی الاول هر محله تفنگ‌های خود را به وسیله ریش سفیدان خود آورده به کمیسیون که در دارالحکومه سردار بود تحویل می‌دهند. از قضا ۴۸ ساعت تمام شد کمیسیون این اسلحه‌ها را که جمع آوری شده بود قبول نکردند چه اهالی عوض تفنگ پنج تیر و سه تیر از تفنگ‌های

قدیمی باروت و یا از نوع ورندل و آینه‌لو پیدا کرده می‌دادند و در میان صد قبضه تفنگ چهار قبضه سه‌تیر و پنج‌تیر دیده می‌شد. این جور تحویل اسلحه نتیجه خیلی بدی بخشید چه از همان روز شروع کردند به تفتیش خانه‌ها و به بهانه تفنگ روزی صدها نفر از مسیحیان به خانه‌های غارت شده وارد گردیده آنچه از فرش و طلاآلات و پول و سایر اثاثیه به دستشان می‌رسید می‌بردند. این موضوع تا آخر بلوا که پنج‌ماه و ۲۶ روز طول کشید همواره در جریان بود و در این ضمن مسیحیانی که سابقاً با مسلمانان سابقه خوبی نداشتند امروزها اسلحه به دست گرفته به خانه همان اشخاص رفته بعضی از آنها طرف مسلمان خود را علناً کشته و بعضی از آنها طرف خود را گرفته با شکنجه‌های گوناگون پول می‌گرفتند. امروزها کم‌کم مردم از خانه‌ها و پناه‌گاه‌های خود بیرون آمده ولی فشار پیدانشدن نان هم از یک طرف فشار آورده نه بازار وجود دارد و نه محل دادوستدی که انسان از آنجا رفع احتیاج نماید. بازار را از وقتی که روس‌ها آتش زده اصناف تا بلوای مسیحیان هر روز مال‌التجاره خود را در دوش خود آورده به دکان سوخته خود گذاشته و دادوستد می‌کردند و وقت غروب باز برداشته به خانه‌ها می‌بردند. در ابتدای جنگ در بازار چیزی نبوده و اگر جزئی اموالی هرکس داشت در همان روز اول جنگ به خانه‌ها کشیده بودند. امروزها بازار مبدل به کشتارگاه گردیده است هریک از مسلمانان را گرفته به بازار برده و می‌کشند کسی قادر نیست به بازار وارد شود.

پناه‌گاه‌های معدود

اشخاص متمول و ثروت‌دار نیز امروزها عایله خود را به محل‌های امن می‌برند. محل‌های مذکوره بدین قرار است: قونسولخانه آمریکا و عمارت‌های سردری که متعلق به آنها بود، عمارت‌های فرانسویان صلیب احمر و خلیفه‌گری کاتولیک فرانسویان که متجاوز از پنجاه سال

است در ارومیه تأسیس شده. غیر از این‌ها پناهگاهی نبود و تعداد خانواده‌هایی به این پناهگاه‌ها پناهنده شده‌اند انگشت‌شمار بود. از آنجایی که ادارهٔ نظمیۀ جدیدالتأسیس که رئیس آن ابراهیم‌خان فراری و آژان‌های کلاتران آن‌ها نیز مسیحی بودند نمی‌توانستند عهده‌دار امنیت شهر بشوند و یا خود این‌ها هم شریک متجاوزین بودند لذا اهالی بعضی از کوچه‌ها و دربندها از آقا پطروس امنیه آورده به حفاظت کوچه‌ها گذاشته و حقوق خیلی زیادی به آن‌ها می‌دهند. حداقل حقوق یک نفر از این امنیه‌ها غیر از خوراک که به عهدهٔ اهل همان کوچه بود روزانه دوتومان و تعداد این قبیل محلات که امنیه داشتند خیلی کم بوده چه این‌ها همین قدر می‌توانستند از دربندی توجه نمایند که «در» داشته و دارای ۱۵ و یا ۲۰ خانواری باشند باقی محله‌ها و کوچه‌ها و دربندهای بزرگ به امید مستحفظین نظمیۀ مانده که ایشان هم نمی‌توانستند محافظت نمایند. به‌جهت اینکه چهل و پنج‌هزار نفر مسیحی مسلح که اکثر آن‌ها جلوهای لات و عریان و فراریان قفقاز تازه‌وارد و جوانان مسیحیان محلی بوده که ابداً از کسی پروا نداشته و روز و شب علناً به خانه‌ها وارد و هیچ چیزی آن‌ها را از قتل و غارت نمی‌توانست بازدارد.

ادامهٔ اغتشاش

از سه‌ساعت به غروب مانده کسی قادر به بیرون آمدن نبوده و شب‌ها نیز اوضاع خیلی بدتر. شبی نبود که از خانه‌ها صدای شیون و داد و بیداد و فریاد بلند نشده باشد فردا معلوم می‌شد که اقلاباً به پنجاه خانه در محلات مختلفه وارد شده علاوه از اینکه دار و ندار آن‌ها را برده، جمعی را نیز در خانه‌ها کشته‌اند. متحصنین آمریکاییان مخصوصاً میرزا محمود آقای معتمد در همچو شب‌ها که ناله و فریاد مسلمانان و صدای ریزش گلوله‌های مسیحیان را شنیده آرام نگردیده به‌وسیلهٔ تلفن از پطرس و

ابراهیم‌خان برای دادرسی استمداد نموده و آن‌ها نیز سواره فرستاده به محل صدای گلوله رفته تا آن‌ها را خارج می‌کردند غارتگران دیگر خانه‌های سایر محلات را پایمال می‌نمودند.

خلع سلاح قزاق‌ها

وضعیت شهر بدین منوال بوده که عموم اهالی دست از زندگانی شسته و امیدی نیز از جایی نداشتند. اجلال‌الملک حکومت سابق از روز اول جنگ به خانه خود رفته و سه چهار نفر مستحفظ مسیحی به دور خود گذاشته معزولاً بلا تکلیف در خانه نشسته است و عده قزاق ایرانی نیز در همان روزهای جنگ در اختیار اجلال‌الملک بوده ولی رئیس آن‌ها روس بود. این‌ها در روز اول جنگ برخلاف عقیده رئیس خودشان در عمارت چهار برج در جنب توپخانه در وسط شهر منزل نموده و در آنجا سنگربندی کرده و از همان نقطه جنگ می‌کردند و روز دویم وقتی که دیدند کار از کار گذشت و التیماتوم نوشته شد از شهر به قلعه نصرالدوله در کنار شهرچائی انتقال نموده، مسیحیان پس از فراغت از کار شهر در همان روز سوم به آن‌جا حمله برده قزاق‌ها پس از چند ساعت مقاومت تاب نیاورده پشت قلعه را خراب کرده به طرف شهرچائی فرار نمودند. مسیحیان جداً راه فرار را بسته رضاخان ژنرال رئیس ایشان را که یکی از اعیان زادگان ارومیه بوده با عده‌ای از قزاق‌ها کشته و باقی را اسیر نموده به قونسولخانه آمریکاییان آوردند و اسلحه و مهمات آن‌ها هم نصیب مسیحیان گردید.

صلیب احمر نظامی

اما فرانسویان صلیب احمر وقتی به این شهر وارد شدند که روس‌ها کم‌کم شهر را تخلیه نموده و به طرف روسیه می‌رفتند. اول این‌ها به نظر مردم همچو دادند که برای تأسیس مؤسسه خیریه و تشکیل مریضخانه

آمده‌اند. خانه‌های فتح‌السلطنه را در جنب مسجد مناره اجاره کرده و در آن‌جا مریضخانه نیز تأسیس نمودند. ولی به‌زودی معلوم گردید که در میان این‌ها صاحب‌منصبان کافی و اشخاص عالم وجود داشته که برای تشکیلات جمع‌آوری قوای مسیحی به ارومیه اعزام شده‌اند. چه پس از آن‌که روس‌ها صفحات آذربایجان را تخلیه نمودند دولت انگلیس و فرانسه و آمریکا که با همدیگر در جنگ بین‌الملل متحد بودند و از این طرف روس‌ها که یکی از متحدین آن‌ها بودند و به‌واسطه تغییر رژیم از میدان جنگ بیرون رفته و صفحاتی را که آن‌ها در ایران اشغال نموده بودند، پس از تخلیه آن‌ها، عثمانیان بلاعرض به این صفحات وارد خواهند شد، لذا به صدد تشکیلات و جلوگیری از نفوذ عثمانیان جداً نمایندگانی به صفحات تخلیه‌شده روس‌ها فرستاده چنانچه در همین سال مارشال دسترویل از بغداد از طرف انگلیس‌ها مأمور تشکیلات در قزوین و همدان و کرمانشاه گردیده و به باکو هم رفته در آن‌جا از عثمانیان شکست خورده به بندر انزلی عقب‌نشینی نمود و تشکیلات خود را تا صابین قلعه افشار رسانده بود و در حوالی سلماس و ارومیه نیز همین تشکیلات با دستگیری قونسول آمریکا و نمایندگان فرانسه تأسیس گردیده و مارشمعون نیز که از فراریان دولت عثمانی بوده و با ۱۲ هزار نفر جلو به این حوالی مهاجرت نموده بود. از قوا و نفوذ مشارالیه هم استفاده نموده و مسیحیان سلماس و ارومیه را هم با خود همدستان کرده و مسیحیانی که از قفقاز و عثمانی فرار کرده بودند به آن‌ها قاطی شده و بالاخره مرکز مهمی برای اجرای مقاصد خود لازم داشتند.

لذا در شهر ارومیه بهانه‌جویی‌ها نموده بالاخره تولید جنگ کرده و اهالی شهر را از اسلحه و دارایی درآورده و بلامانع مشغول اجرای نقشه خود گردیده و چنانچه بعداً ذکر خواهد شد به‌صدد اتحاد کردستان نیز افتاده علاوه از اینکه از تجاوز عثمانیان جلوگیری نمایند بلکه از ضعف

دولت ایران استفاده نموده ولایات آذربایجان را یکسر اشغال نموده باشند. خلاصه اجزای صلیب احمر در مریضخانه خود از بیماران و مجروحین مسلمان و مسیحی مداوا و پرستاری می نمایند و در داخله عمارت مسکونی خود ماشین آلات گذاشته افزارهای جنگی از قبیل بمب و گلوله و غیره ساخته تحویل انبار مهمات جنگی مسیحیان می نمایند.

سرگذشت دهات اطراف

حالا روز اول و دویم و سوم جنگ بدین ترتیب خاتمه یافته و شهر نیز به تصرف مسیحیان برآمد دیگر درصدد برانداختن ریشه دهاتیان و دهقانان دهات ارومی می باشند. اولاً دهات گردنشین این صفحات را دوسال پیش که قوای دراگون روس چنانچه قبلاً ذکر شد به اندازه‌ای پایمال نموده بودند که بازماندگان مقتولین خانه و دهات خود را گذاشته به سرحدات و عراق و بعضاً در شهر متواری گردیده و دهات آن‌ها غیرمسکون و اگر در دهی از دهات کردستان انسانی پیدا می شد با نهایت زحمت امرار معاش نموده و در همچوسالی که آتش قحطی دامنگیر غموم گردیده و دهاتی که سرشناسان آن‌ها یا طعمه شمشیر روس‌ها و یا فراری شده باشند بقیه الصیف آن‌ها، زنان و مردان بی دست و پا که کسی با آن‌ها کار ندارد با خوردن گوشت سگ و گربه در زوایای دهات کردستان زندگانی می نمایند. ولی دهات مسلمان نشین با وجود تعرضات چهارساله روس‌ها و مسیحیان باز آباد بوده و حتی المقدور برای محافظت خودشان اسلحه نیز خریداری نموده و چندین روز به جنگ مانده که وضعیت شهر حال انقلاب به خود گرفته مسلمان از مسیحی و مسیحی از مسلمان نگران بودند، دهاتیان نیز گوش به زنگ بودند که هرگاه شهر به جنگ شروع نماید یقیناً ما را احضار کرده و در جنگ شرکت خواهیم نمود.

از قضا این‌ها صدای توپ و تفنگ را در روز اول و دویم جنگ از شهر

شنیده و همچو تصور می‌کردند که غلبه از طرف مسلمانان بوده و چون به ما اخطار نکرده‌اند یقیناً محتاج مساعدت ما نشده‌اند. غافل از اینکه مسلمانان غافلگیر شده نه تشکیلاتی داشتند و نه رئیس کافی که این کارها را انجام دهد بنابراین وقتی که شهر تسلیم شد اول دهات مسیحی نشین به دهات مسلمانان همجوار خود حمله برده و شروع به قتل و تاراج نموده و سپس از شهر نیز دستجات مسیحی مأمور خلع سلاح و قتل و غارت اهالی دهات گردیدند دیگر از اوضاع شرربار اهالی دهات اهل شهر اطلاع کافی ندارند چه راه ورود و خروج به کلی بسته شده هرچه از حالات مسلمانان دهات به اهالی شهر می‌رسد به وسیله مسیحیان است. خدا می‌داند چه‌ها کردند و چه قضایایی در دهات برپا شد.

در آن سختی زمستان نه فرارگاهی بوده و نه راهی گذاشته بودند که کسی فرار نماید. یک طرف شهر دریا و سه طرف دیگر کوهستان‌های سخت سرما و آن‌ها را نیز مسیحیان گرفته‌اند (یکی از بدبختی‌های اهالی ارومی همین موضوع است وقتی که بلوایی برپا باشد راه فرار ندارند). در موضوع بیچارگی و کشتارهای واقعه در دهات مسلمان‌نشین همین قدر کافی است که پس از فرار مسیحیان و ورود عثمانیان در عرض مدت پنج ماه و ۲۶ روز غائله در دهات رخ داده بود با آن قحطی و نایابی غلات کسی در دهات پیدا نگردید که اراضی مزروع را درویده و محصول را خرمن نموده و بردارند. محصول در اراضی خشک شده و دانه‌های آن به زمین ریخته و زمستان رسید محصول باغات و اراضی کماکان در زیر برف و باران مانده و پایمال گردید و اگر اشخاصی نیز در مغاره کوه‌ها و یا در گوشه دهات مخروبه از چنگال گلوله مسیحیان نجات یافته، از چنگال قحطی خلاص نشده و علاوه تیفوس و تیفوئید که در شهر و دهات عمومیت پیدا کرده ریشه این بدبخت‌ها را به اندازه‌ای کنده که پس از ورود عثمانیان و حصول امنیت یک نفر ارضیه هفتاد نفر را می‌برد.

نتیجه مقاومت

فقط دو ده از دهات ارومی وقتی که قتل عام‌های شدید مسیحیان را نسبت به دهات دیگر مشاهده نموده به نگهداری خود اقدام کرده؛ اول قریه قهرمانلوی علیا که دارای حصار محکمی بود و در به روی مسیحیان بسته و به خیال قلعه‌داری و دفاع برآمده، مسیحیانی نیز که کار دهات مسلمانان را به کلی خاتمه داده به این ده رو آورده نظر بر اینکه قلعه‌نشینان از حول جان و ناموس خود سخت دفاع می نمودند مسیحیان مجبور به اعزام قوای کافی و توپخانه گردیده همین که توپخانه و قوای کافی به اطراف قریه قهرمانلو رسیده و توپ‌ها را به کار گذاشتند از چندین محل دیوار قلعه را خراب نموده و قلعه‌داران نیز کلیتاً فشنگ تفنگ‌های خود را مصرف کرده در نتیجه تاب مقاومت نیاورده مسیحیان به داخل قلعه قهرمانلو وارد شده آنچه از دستشان می آمد مضایقه نکرده حتی به زنان و بچگان نیز رحم نیاورده در داخله قلعه کشتار عظیمی داده، خانه‌ها را تاراج و صاحبان آن‌ها را با کمال بی‌رحمی کشته حتی برای یک نفر هم رحم نکرده به شهر بازگشتند.

پس از سه چهار روز استراحت به قریه عسکرآباد هجوم آور گردیدند. این قریه نیز دارای قلعه محکمی بوده و عده زیادی از اهالی دهات همجوار آن نظر به استحکامش به آنجا انتقال نموده که عموم قلعه‌داران مردان و جوانان لایق و در راه حفظ ناموس خود دست از زندگانی شسته و در صدد دفاع می‌باشند. این قریه تقریباً در سه فرسخی شهر در کنار جاده بین ارومی و سلماس واقع و سی و نه سال پیش از این غائله [یک] دفعه نیز در موقع انقلاب شیخ عبیداله کرد، و نظر به سابقه‌ای که مابین تیمور پاشاخان ماکویی و مالک این ده بوده دچار قتل عام اکراد شیخ عبیداله گردیده بودند.

مسیحیان در موقع حمله به قریه عسکرآباد تجهیزات کافی همراه برده

و شروع به تعرض نمودند. قلعه‌داران پنج و شش روز تمام مقاومت کرده بالاخره مسیحیان به ضرب گلولهٔ توپ درب بزرگ قلعه را خراب نموده و بعد با شدت هجوم آور گردیده و به داخله قلعه راه یافته و به کشتار شروع نمودند. اهالی این قریه نیز مثل اهالی قریهٔ قهرمانلو که فشنگ تفنگ‌هایشان به کلی تمام شده بود ناچار به مسجد بزرگ داخل قلعه پناهنده گردیده، مسیحیان تمام درهای مسجد را گرفته و بعد به آنجا داخل شده شیون و نالهٔ زنان و بچگان از زمین به آسمان بلند گردیده در نتیجه همهٔ آن‌ها را در جلو چشم یکدیگر کشته، خون از پنجره‌های مسجد به بیرون جاری شده و به احدی ترحم ننمودند. فقط یک نفر مرد و یک نفر زن در زیر جنازه‌های انسان با حال زخمی زنده مانده و بعداً از آنجا خارج شده بودند. قریهٔ عسکرآباد نیز با این وضع قربانی‌های خود را داده و مبدل به خرابه‌زاری گردید.

این قضیه پس از یازده روز از تسلیم شهر بوده باز شهر همان وضعیت سابق را داشته امنیت سلب، قحط و غلا حکم فرما، اگر کسی هم گندم داشته از ترس مسیحیان مخفی نموده، راه دادوستد به کلی بسته شده و ارتباط اقوام و همسایگان از یکدیگر قطع و کسی از حالات نزدیک‌ترین اقوام خود اطلاع نداشته و در کوچه‌ها غیر از مسیحیان کسی دیگر دیده نمی‌شود. غیر از نان اشیایی از قبیل قند و چایی و کاغذ سیگار و غیره در محوطهٔ آمریکاییان و فرانسویان به قیمت خیلی بالا فروخته می‌شود ولی که قادر است از خانه خارج شده به محلاتی که آمریکاییان و فرانسویان سکنی داشتند رفته از آنجاها چیزی خریداری نموده و رفع احتیاج نماید. هر روز وضعیت از روزهای پیش وخیم‌تر بوده تا اواخر اسفندماه که بیست و نه روز از اول وقوع جنگ گذشته، قتل و غارت روزها و شب‌ها متدرجاً در جریان است.

مجلس سمکو

در این روزها کمیته سری مسیحیان با اسمعیل آقای سمیتقو که محل سکونت آن مابین ارومیه و شاهپور بوده و از دستبرد قشون دراکون روس خود و عشایرش نظر به تمایلی که به روس‌ها داشت محفوظ مانده بود، سرّی مکاتبه نموده که وی هم دست به دست اینان داده و کار آذربایجان را یکسره نمایند. نتیجه مکاتبه ملاقات حضوری را ایجاب نموده و محل ملاقات را در قصبه کهنه شهر نزدیکی های سلماس مقرر داشته و مارشمعون به عنوان نماینده و انعقاد قرارداد از طرف کمیته مسیحیان انتخاب و به اتفاق شصت نفر از جوانان و شجاعان تفنگچیان مسیحی در اول دهه دویم اسفندماه به قصبه کهنه شهر عازم گردید. مارشمعون و سواران همراه وی به قصبه کهنه شهر وارد و از طرف سمیتقو پذیرایی شایان و مهربانی های لایق ابراز گردیده.

شبانه خدا می داند چه قرارداد و مذاکراتی مابین آن‌ها مبادله گردیده معلوم است چون سمیتقو منظور دیگری داشته در قرارداد و مذاکرات جانب نظریات مارشمعون را گرفته تا او را به کلی از خود مطمئن نموده باشد. پس از دو روز اقامت روز سوم صبح مارشمعون قرار است که به شهر مراجعت نموده و موافقت سمیتقو را در شهر به کمیته مسیحیان رسانده و به تصویب برساند. فعلاً مشارالیه با کمال بشاشت از اتاق سمیتقو خارج و مشارالیه نیز تا آخر پله‌ها وی را مشایعت نموده، به طرف پنجره‌ای از اتاق که به کوچه باز می شود برگشته و منتظر خروج مارشمعون می شود. درشکه مارشمعون دم درب منتظر و شصت نفر سواره مسیحی نیز در طرفین کوچه سواره ایستاده و درشکه را در وسط گرفته‌اند. سمیتقو قبلاً با کمال احتیاط به پشت دیوارهای کوچه از شجاع‌ترین آدم‌های خود گذاشته و به آن‌ها دستور داده هر وقت صدای گلوله تفنگ مرا شنیدید بدون تأمل از پشت دیوارها سواران مارشمعون را

تیرباران نموده و مجال حرکت و فرار را به آن‌ها ندهید. مارشمعون همان‌که از دهلیز عمارت به کوچه خارج گردیده قدم به رکاب درشکه گذاشته، می‌خواست که سوار بشود گلوله تفنگ سمیتقو کار خود را کرده، مارشمعون با حالت زخمی از درشکه به زمین افتاده و اگراد نیز بلا تأمل از پشت دیوارها و سرکوچه‌ها با یک چشم به هم‌زدن سواران مارشمعون را هدف گلوله قرار داده کسی که از میان همه آن‌ها جان به در برد فقط یک نفر بوده که با مساعدت اسب چالاک خود از آن ورطه نجات یافته فردای همان روز خود را به شهر رسانده و خبر این حادثه را به کمیته و سران مسیحیان اطلاع داد. خلاصه در این مسافرت مارشمعون و سواران وی از بین رفته و جنازه‌های آن‌ها در کوچه‌های کهنه شهر مانده، خود سمیتقو به چهریق محل اقامت خود که نزدیک‌های کهنه شهر است رفته و برای حفاظت خود در آن‌جا بنای سنگربندی را گذاشت و اسلحه و اسب سواران مارشمعون را به چهریق حمل نمودند.

قتل عام در شهر

چهارشنبه آخر سال ۱۳۳۶ و سه روز به عید نوروز مانده که امروز در تمام ولایات ایران اهالی غرق جشن و سرور بوده و اهالی ارومی نیز سی و سه روز است در گوشه خانه‌ها با ترس و اضطراب با نایابی نان غرق ماتم و عزا بوده و ابداً از قضایای مارشمعون و کهنه شهر اطلاع ندارند. جلوها وقتی که خبر کشته شدن رئیس خود را شنیده از هر طرف هجوم نموده خود را به اشتاب و کمیته رسانیده خون مارشمعون را می‌خواهند. دیگر کسی قادر به اسکات این‌ها نگردیده در نتیجه از طرف سران مسیحیان اختیار قتل عام شهر را به مدت دوازده ساعت به آن‌ها واگذار نمودند. اول صبح روز چهارشنبه آخر سال دوازده هزار نفر لجام‌گسیخته دفعتاً به محلات و کوچه‌های مسلمانان رو آورده، از این طرف جوانان مسیحیان

شهر نیز که راه قتل و غارت را باز دیده با آن‌ها قاطعی شده و فراریان قفقاز هم که همیشه منتظر همچو اوقاتی بودند به آن‌ها ملحق گردیده، یک دفعه صدای هزاران تفنگ فضای شهر را مرتعش نموده. جلوها و مسیحیان درها را با سنگ و تبر شکسته و داخل خانه‌ها گردیده صدای ناله و شیون زنان و بچه‌گان مخلوط با صدای گلوله مسیحیان بلند گردید و تولید یک اضطراب شدیدی را در افکار عمومی نمود. مردم اطفال خود را به چاه‌ها می‌اندازند و در سوراخ بخاری‌ها قایم می‌کنند. صدای شکستن درها در تمام کوچه‌ها و محلات شنیده می‌شود.

امروز جلوها و مسیحیان هرکس را دیدند هدف گلوله نموده در داخله خانه‌ها کشتارهای غیرقابل وصف داده و کلیه اموال خانه‌ها را تاراج نمودند. به اندازه‌ای قضایای امروزی وحشت آور بود هرکس که کشتارهای روز دویم جنگ را دیده بودند فراموش نمودند. مسیحیان امروز بدون اینکه از کسی مقاومتی ببینند به خانه‌ها داخل شده و پشت‌بام‌ها را گرفته دختران و پسران خردسال و زنان و مردان را در داخله خانه‌ها و پشت‌بام‌ها هدف گلوله نمودند.

کمیته مسیحیان

چنان ناله و فریاد و اوایلای کژناک زنان و اطفال آمیخته با صدای گلوله مسیحیان و صدای خشن جلوها در هوای این شهر طنین‌انداز گردیده و وحشیت و درندگی به حدی رسید که کمیته مسیحیان قبل از خاتمه دوازده ساعت تشکیل گردیده فوراً به وسیله میرزا نام برادر پطروس دستور خارج کردن مسیحیان و جلوها و خاتمه قتل عام صادر و میرزا نام با عده سوار به محلات مسلمانان وارد و متدرجاً آن‌ها را از محلات خارج [کرد]. اقدام میرزا دو ساعت از ظهر گذشته شروع ولی تا یک ساعت به غروب مانده قتل و غارت در بعضی از محلات ادامه داشته و وقت غروب

آفتاب مسیحیان و جلوها به کلی از محلات مسلمانان خارج شده بودند. امروز خانه‌ها و کوچه‌ها مملو از جنازه و در کوچه و معبرهای عمومی اثاثیه و مخلفات خانه‌ها به طرز غیر منظمی افتاده و مسیحیان آن قدر غارت برده‌اند که به این‌ها اعتنا نکرده و به کوچه‌ها انداخته‌اند و چون امروز از طرف مسلمانان مقاومتی نبود مسیحیان زنان خود را نیز به غارت آورده بودند. روز چهارشنبه آخر سال هم در این شهر با این وضع رقت‌آور درگذشت. و این هم ناگفته نماند در ارومی کلیمی مذهب زیاد است و در محلات مخصوصی سکونت دارند آن بیچارگان نیز دچار پنجه مسیحیان بوده و ایشان را هم کشته و اموالشان را غارت می‌نمودند و شب‌ها همچنان‌که به خانه مسلمانان به کشتار و غارت می‌رفتند به خانه‌های کلیمیان نیز رفته از قتل و غارت خودداری نمی‌کردند و در این قتل‌عام قریب ده‌هزار نفر مسلمان و کلیمی مقتول گردیدند.

سرنوشت علما و سادات

امروز مخصوصاً عمامه‌داران و ملایان را در عوض خون مارشمعون در هر خانه یافته هدف گلوله نموده و عده زیادی از سادات و علمای به‌نام را کشتند. از مشهورترین سادات و علما که امروز کشته شدند از این‌ها قراراند: آخوند ملاعلیقلی با پسران ۳۵ ساله و ۲۷ ساله میرزا محمود آقا و میرزا عبدالله و زن میرزا محمود را در روی جنازه شوهرش مقتول نموده و پسر دیگرش میرزا علی نام خود را به چاه آب انداخته نجات یافته و پسر دیگرش محسن آخوندزاده در مشهد مشغول تحصیل بود، آقا میرزا صادق، میرزا ابراهیم مجتهد و ثقة‌الاسلام از محله قره‌آغاج؛ صدرالعلما و حاجی میرعلی اصغر، حاجی میر بیوک از محله علی شهید، آقامیر جلال مدیر مدرسه جلالیه و ملاعلی روضه‌خوان معروف به قوجه نوکر از محله قبرستان، جارچی باشی و بازارباشی و میرزا احمد روضه‌خوان از محله

یورت‌شاه و حاجی ملاسمعیل عیالو که سر او را گوش اندرگوش بریده بودند از محله هزاران و آقا میرنورالله از سادات محله آغداش. از ملایان و سادات غیر معروف همچنین از تجار و اصناف معروف و غیر معروف و سایر اهالی نیز آن قدر کشته بودند که این مختصر گنجایش اسامی آن‌ها را ندارد؛ یک نفر ملاسیف‌اله نام که چندان معروف نبوده و در میدان کاه‌فروشان خانه داشت همیشه می‌گفت اگر مسیحیان به خانه من داخل شوند باید یک دو نفر از آن‌ها را کشته و بعد کشته شوم. از قضا در همین روز مسیحیان به خانه وی نیز داخل شده همین‌که با صاحب‌خانه روبرو شدند قبل از آنکه مسیحیان اقدام به قتل ملاسیف‌الله بنمایند ملای مزبور طیانچه را کشیده دو نفر را کشته بعد رفقای دیگر مسیحیان مقتول او را می‌کشند. این شخص اولین کسی است پس از تسلیم شهر تا آخر بلوا در سر ناموس خود مقاومت نموده، کشت و کشته شد. فردای همان روز امنیت صحیحی دادند که مردم مردگان خود را دفن نمایند و اکثر اشخاص مردگان خود را در خانه‌ها دفن کردند.

تنبیه سمیتقو

حالا نوبت تنبیه سمیتقو رسیده که روز دویم قتل‌عام شهر قوای کافی از مسیحیان مخصوصاً از جلوها با مهمات کافی از توپ و قورخانه برداشته روانه چهریق محل سکونت اسمعیل آقا سمیتقو گردیدند. سمیتقو با خیال اینکه محلش کوهستانی و محکم و این‌ها نمی‌توانند در کوه‌های سنگلاخ و برف که جنگ در آن‌جاها سخت است کاری از پیش ببرند و به علاوه سمیتقو همچو تصور می‌کرد که مسیحیان تازه‌کار و به فنون جنگ و سختی آن آشنا نبوده و با اندک زدو خوردی از میدان به‌در می‌روند بنابراین به‌صدد مقاومت برآمده و در اطراف چهریق به سنگر بندی اقدام نمود. تا سوار نظام مسیحیان به حوالی چهریق رسیده و پشت سر آن

توپخانه که توپچیان آن‌ها از روس‌ها بوده که در موقع مهاجرت روس‌ها به مسیحیان اجیر شده بودند وارد و بدون تاخیر به جنگ شروع گردید. سمیتقو هم مثل اهالی شهر از این اندازه قدرت دشمن مسبوق نبوده، میدان را تنگ و کار را سخت دیده پس از پنج و شش ساعت مقاومت در مقابل حملات پی‌درپی دشمن شکست یافته و مجبور به فرار گردید. حتی چند نفر از عائله خود را من جمله مادرش را نیز گذاشته با دادن تلفات سنگین از چه‌ریق خارج و به طرف خوی فرار اختیار نمود. [مسیحیان] کلیه دارایی چه‌ریق و دهات آن حوالی را غارت نموده و به شهر مراجعت کردند و در مراجعت در سر راه چه‌ریق و ارومی از دهات مسلمانان که از دستبردهای سابق جزئی رمقی داشتند به کلی محو و بازماندگان آن‌ها را تماماً نابود و طعمه شمشیر نمودند. وقتی که به شهر وارد گردیدند از طرف کمیته جشنی منعقد و برادرزاده مارشمعون را به جای وی به ریاست جلوها برگزیدند.^۱ ولی قتل مارشمعون سکتۀ عظیمی به تشکیلات مسیحیان وارد آورده و نقشه آن‌ها را به کلی بهم زد اگر تجاوزات و خودسری‌های سال‌های آینده سمیتقو نمی شد فقط این خدمت وی که در همچو موقعی به دولت ایران ایفا داشت او را از بزرگ‌ترین خادمان کشور محسوب می‌داشتند.

طلبۀ عثمانی‌ها

در همین روزها عده‌ای از عثمانیان از راه راوندوز به اشنویه وارد و از آن‌جا به صدد حمله به مسیحیان ارومی به دهات باراندوزچایی سه‌فرسخی شهر آمده و مسیحیان از شنیدن ورود آن‌ها به دهات اطراف

۱ در یکی دیگر از منابع - پولوس - جانشین مارشمعون، برادر جوانتر او معرفی شده است. نگرید به.

دو نفر نماینده به نزد فرمانده آن‌ها که خیری‌بیک بود، فرستادند که علت حرکت را استفسار نمایند؛ اگر راضی شدند مقداری پول گرفته برگردند و اگر راضی نشدند آمادهٔ جنگ شوند. از دو نفر نماینده یکی صدیق‌الممالک که از اعیان شهر بود او را با زور به این مأموریت وادار نموده دیگری بارون قره‌پت که از تجار مسیحی بود نمایندگان رفته در سه فرسخی شهر با فرمانده اردو ملاقات نموده مشارالیه غیر از جنگ به چیزی قائل نشده، لهذا نمایندگان به شهر مراجعت نموده و راپورت نتیجهٔ افکار عثمانیان را به کمیتهٔ مسیحیان دادند.

مسیحیان با عدهٔ کافی از شهر حرکت و با عثمانیان داخل جنگ گردیده نظر بر این که عدهٔ عثمانیان خیلی کم و خودشان نیز آذوقه نداشتند و قحطی و نایابی ارزاق در اردو حکمفرما بود در نتیجه عثمانیان با دادن تلفات و اسیر شکست خورده از میدان جنگ کنار شده و از راهی که آمده بودند مراجعت کردند و چون ورود عثمانیان به حوالی ارومی موجب خوشحالی اهالی شهر گردیده بود و مسیحیان نیز بی اطلاع نبودند لذا پس از شکست عثمانیان دامنهٔ تجاوزات خود را نسبت به اهالی شهر بیش تر از سابق وسعت داده، امروزها رؤسای مسیحیان که کم و بیش از رجاله جلوگیری می نمودند دیگر نمی توانند جلوگیری نمایند، چه جلوها پس از کشته شدن مارشمعون دیگر به حرف کسی گوش نداده و به کسی اطاعت نمی نمایند. قاچاق‌های ارامنه که از وان و ایروان و نخجوان فرار کرده و در ارومی داخل همین تشکیلات گردیده‌اند ابدأً از کسی فرمانبرداری نکرده و خود را تابع کسی نمی دانند.

تغییر رویهٔ مسیحیان محلی

مسیحیان محلی نیز در بدایت امر از اقدامات دولت می ترسیدند ولی وقتی که سستی و عدم توانایی دولتیان را شنیده و از این طرف این راه

می دانستند که اگر عثمانیان به این شهر هجوم آور شوند مجبور به ترک وطن خواهند شد لذا رویه خود را عوض نموده آن‌ها هم با همراهی جلوها و فراریان شب و روز به خانه‌ها داخل شده و از کشتار و غارت خودداری نمی نمایند. خلاصه امروزها اوضاع شهر هرج و مرج رؤسا و اشراف و کمیته عاجز، هرکسی را دلشان می خواهد می کشند و دختران را علناً از خانه‌ها کشیده می برند حتی کار به جایی رسید که در اواخر شهر شعبان ۱۳۳۶ هجری یک نفر فرهادنام مسیحی از رعایای قریه وزیرآباد در روز روشن به دارالحکومه عظیم السلطنه سردار وارد شده در موقعی که سردار با میرزا علی آقای مؤیدالاسلام از اتاق بیرونی خارج شده و به طرف عمارت اندرون می رفتند در دهلیز وسطی هر دو را هدف گلوله قرار داده و در همان ساعت جان دادند و خود قاتل که یک نفر مسیحی غیر معروف بود با کمک اطمینان تفنگ در دست از خانه سردار خارج شده و بیرون رفت. قارئین ملاحظه فرمایند حکومتی که خودشان انتخاب نموده و به نام حکومت گذاشته بودند و مجلس ۲۴ نفری هر روز در آنجا منعقد می شد وقتی که رجاله مسیحیان بدون پروا به دارالحکومه وارد شده و حاکم را بکشند پس در این صورت در محلات دیگر چه قیامتی برپا می نمایند.

آقا پطروس رئیس قشون مسیحیان به محض شنیدن این خبر و نظر به سوابقی که با سردار داشت قاتل را گرفته در خانه سردار در حیاط بیرونی دوپارچه نموده از درختی آویخته و به مادر و بازماندگان سردار تسلیت گفته و اظهار تأسف نموده و این اول شخصی است که از طرف مسیحیان مجازات گردید.

در این روزها چنانچه قبلاً اشاره گردید رشته امورات به کلی گسیخته شده و مسیحیان شب و روز به خانه‌ها وارد شده و کشتار می دادند. از آن جمله به خانه آقامیرمحمد خلخالی که یکی از سادات و علمای

پاکدامن ارومیه بوده وارد گردیده آن مرحوم را با فجیع ترین وضعی کشتند. یعنی مشارالیه را مثله نموده و اعضای بدنش را پارچه پارچه نموده، و خانه وی را غارت کرده و رفتند. این سید عالی مقام به اندازه ای خوش اخلاق و نیک رفتار بود اهالی شهر از شنیدن این فجیعه واقعاً کشتگان خود را فراموش نموده و به حال او عزاداری می کردند.

نقش برآب شدن برنامه های مسیحیان

امروزها شنیده شد که چند نفر از عثمانیان به بندر شرفخانه آمده و از طرف فرقه دموکراسی تبریز نیز مهمات آنجا را که از روسها مانده بود حمل نموده به تبریز می برند. یک دو فروند کشتی که مسیحیان در بندر ارومی - گلمانخانه - ضبط کرده بودند به یکی از آنها شصت نفر از مسیحیان به نام را گذاشته با مهمات کافی روانه شرفخانه نموده که دفعتاً در آنجا پیاده شده بندر شرفخانه را تصرف نموده و مهمات و قورخانه را که به تبریز حمل می شود به وسیله کشتی به ارومیه فرستاده بعد پی درپی از ارومی قوا وارد کرده و تبریز را نیز اگر توانستند تهدید نموده و حتی المقدور مسیحیان تبریز را با خود همدست کرده، از ارامنه قفقاز نیز همراه نموده و راه مرند را باز کرده و با قفقاز از راه جلفا ارتباط پیدا کرده و دامنه اقتدار خود را توسعه داده باشند و اگر به اینها موفق نشدند تنها به مهمات شرفخانه اکتفا نموده و مراجعت نمایند، چه رجاله و اجامر مسیحیان در این سه ماه آنقدر فشنگ و مهمات بیهوده تلف نموده بودند که نصف فشنگهای تشکیلات قوای آنها به مصرف رسیده بود و فرانسویان صلیب احمر نیز که به اینها مهمات تهیه می کردند چند روز پیش به وسیله کشتی از ارومی به طرف تبریز رفته و فقط دونفر آنها جهت اداره کردن مریضخانه در شهر مانده بودند.

از قضا کشتی این شصت نفر وقتی به نزدیکی های شرفخانه می رسد

این‌ها از ترس اینکه مبادا پل مستحفظ داشته باشد می‌خواهند شبانه دورتر از بندر در کنار دریا پیاده شوند از قضایا چند متر به ساحل مانده کشتی در لجن فرورفته و قادر به حرکت نمی‌باشد. همین‌که عثمانیان مقیم شرفخانه کشتی را دیده و از قضیه مطلع می‌شوند خود را به آب زده و تسلیم تسلیم‌گویان به کشتی رسیده مسیحیان نیز ناچار تسلیم شده و کلیتاً آن‌ها را خلع اسلحه نموده و از کشتی به ساحل رسانده تا نفر آخری در دست عثمانیان تیرباران شدند. این تیر مسیحیان هم مثل قضیه مارشمعون به خطا رفته و از این راه نتوانستند مقاصد خود را از پیش ببرند. عثمانیان مقیم شرفخانه زیاد از پانزده نفر نبودند. کلیتاً اختیارات آن‌جا در دست فرقهٔ دموکراسی بوده که پی‌درپی مهمات را که از روس‌ها به‌جا مانده بود به تبریز حمل می‌نمایند. مسئول حمل مهمات از طرف فرقه میرزا حبیب‌خان آقازاده بوده که باکمال درستکاری و مهارت خود و یارانش این مأموریت را ایفا می‌داشتند.

هیئت اعزامی به تبریز

در این ایام مسیحیان عموماً و مسیحیان محلی خصوصاً از عاقبت کارهای خود سخت بیمناک بوده و درصدد چاره‌جویی می‌باشند؛ عمده ترس و واهمهٔ این‌ها از طرف عثمانیان است چه زمستان سپری شده و سرما به پایان رسیده و خبرهای مختلفی از تهاجم و حملهٔ عثمانیان به ارومی به گوش این‌ها می‌رسد. علیهذا در اوایل بهار کشتی دیگری تهیه نموده و چند نفر از مسلمانان به نام نمایندگی به تبریز اعزام می‌دارند که از آن‌جمله اجلال‌الملک حکومت سابق و آقامیرزا محمود آقامجتهد و حاجی شهاب‌الدوله می‌باشند. میرزا محمود آقا یکی از درجه اول علمای به‌نام ارومی و همواره طرفدار استقلال دولت و طرف توجه عموم اهالی و در سخت‌ترین ساعات به‌نام حمایت جامعه از هیچ‌گونه اقدامی خودداری

نکرده و در این ایام با این که در قونسولخانه آمریکا متحصن بوده با این حال هر وقت مسیحیان به اهالی فشار می آوردند این شخص فوراً با دکتر شت و دکتر پاکارت و بطروس و غیر این ها ملاقات نموده فوراً وسایل رفع مزاحمت مسیحیان را از سر اهالی فراهم می آورد؛ این دفعه نیز وقت را غنیمت شمرده به خیال این که در تبریز با اولیای دولت داخل مذاکره شده و قضایای واقعه را که در ارومی خودشان مشاهده نموده اند به دولتیان گوشزد نموده و بلکه علاجی به این حادثه خانمان سوز بنماید با همان کشتی به شرفخانه و تبریز حرکت کردند.

سوابق مذاکرات پیشین

مناسب است که در این جا تذکر داده شود که قبل از وقوع جنگ چنانچه سابقاً اشاره گردید اجلال الملک وضعیت تشکیلات مسیحیان را در نظر گرفته و با مذاکرات و مراسلات متوالی با اولیای دولت همین قدر توانستند که در حدود دوست نفر از سواران قرجه داغی به ارومیه اعزام دارند، این دفعه فرقهٔ دموکرات ها برای آوردن قوای کافی شروع به اقدام نموده چند روز به وقوع جنگ مانده، آقامیرزا خلیل افشار مدیر دواخانهٔ افشاریه را که از سرشناسان فرقه بوده به اتفاق دبیرالوزاره به عنوان نمایندگی به تبریز اعزام داشت که با اولیای دولت داخل مذاکره گردیده و وخامت عاقبت تشکیلات مسیحیان را به آن ها خاطر نشان نموده تا دولتیان را برای اعزام قوای کافی تحریک نموده که در صورت وقوع حادثه از تجاوزات آن ها جلوگیری شود.

در همین اوقات حاجی محتشم السلطنه اسفندیاری والی آذربایجان و پیشکار محمدحسن میرزا ولیعهد بوده نمایندگان به تبریز وارد و هر قدر دست استمداد به دامان ولیعهد و حاجی محتشم السلطنه زده و وخامت عواقب تشکیلات مسیحیان را تشریح نموده فایده بخش نگردیده تا جنگ

در ارومی واقع و شهر به حیطة تصرف مسیحیان درآمد و نمایندگان نیز تا آخر انقلاب در تبریز مانده و با شنیدن اخبار موخش هر روز به ایالت رفته و عده از سرشناسان فرقه دموکراسی تبریز را نیز با خود همراه نموده و با ولیعهد و حاجی محتشم السلطنه در موضوع دادرسی به اهالی ارومی استمداد کرده بالاخره منتج به نتیجه نگردید.

مذاکرات بی حاصل

در همچو موقعی نمایندگان جدید یعنی اجلال الملک و میرزا محمود آقا و شهاب الدوله و عده دیگری که با همین کشتی از ارومی حرکت کرده بودند به تبریز وارد و دوباره مذاکرات با اولیای دولت با کمال حرارت شروع گردید. حاجی محتشم السلطنه در مواقع حرارت نمایندگان اظهار می داشت آنچه من اطلاع از وقایع ارومیه به دست آورده ام زیاد از ده و دوازده نفر کشته نشده و دولت نیز اقدامات مؤثری عنقریب خواهد کرد. حاجی محتشم السلطنه هم به طور کامل از جریانات ارومی مسبوق بود ولی همه این حرف ها از عدم قدرت و ناتوانی دولت بود. مشارالیه کاملاً از ناتوانی دولت مستحضر بوده و چون به هیچ چیز قادر نبود محض اسکات شنوندگان قضایای ارومی مجبوراً می گفت که در آن شهر چیز مهمی واقع نگردیده.

اوضاع تبریز

علاوه در همین ایام اوضاع مملکت عموماً و تبریز و آذربایجان خصوصاً وضعیت انقلاب و آشوب به خود گرفته که کسی را مجال یاد ارومی و اهالی آن نمانده بود؛ قحطی و نایابی ارزاق در سرتاسر ایران و مخصوصاً در تبریز و آذربایجان حکم فرما و فرقه دموکراسی با دولتیان و ایشان با فرقه در هر کار مخالفت ورزیده و از یک طرف تیفوس و تیفوئید و سایر

امراض خانه‌برانداز دست به هم داده روزی هزاران نفوس ذکیهٔ ایرانی را از میان برداشته و مخصوصاً اوضاع تبریز از نایابی ارزاق شکل انقلاب پیدا نموده، دسته‌های ترور در روز روشن حاجی امام‌جمعه و امثال آن را کشته و علناً به درشکه سوار گردیده و به اقامتگاه خود می‌رفتند. در سر هر کوچه اشخاصی که از گرسنگی جان داده‌اند صدها مرده روزانه مشاهده گردیده و امراض گوناگون نیز روزی هزاران نفر را از پا درآورده، ولیعهد و محتشم‌السلطنه ابداً قادر به التیام و بهبودی اوضاع نبودند.

دولت و دولتیان اسم بی‌مسمی، خزانهٔ دولت خالی و ایلات و عشایر از عدم اقتدار دولت استفاده نموده از ربهٔ اطاعت خارج و مشغول قطاع‌طریقی و راهزنی گردیده در نتیجه در کلیهٔ نقاط ایران ملوک‌الطوایفی حکم فرما و حتی خود تهران پایتخت کشور نیز بیش‌تر از ولایات دیگر دچار بحران و در هر ماه یک نفر رئیس‌الوزرا تعیین و دست به کاری زده معزول، کسی دیگر به جای وی تعیین می‌گردد و نفوذ خارجی در دربار ایران ریشه‌دوانی کرده و عده‌ای از هوچیان و روزنامه‌نویسان دست به هم داده و به کارهای دولت مداخلات می‌نمایند. در نتیجه اوضاع ایران به اندازهٔ یاس آور شده که ترمیم و اصلاح این مفاسد را عقلاً از محالات عقلی می‌شمارند. در همین روزها است که نمایندگان ارومی در تبریز از اولیای دولت نتیجه نگرفته، آقا میرزا محمود آقا به‌سختی دچار مرض شده و دیگران هم با کمال ناامیدی دم از گفتار بسته و در گوشهٔ تبریز نشسته و به‌غیر از عاطفه و رحمت خداوندی به چیزی امیدوار نبودند.

وساطت خلیفهٔ ارامنهٔ آذربایجان

از اعزام این نمایندگان و هیاهوی آن‌ها غیر از این فایده‌ای نبخشید که ارامنهٔ تبریز برای رفع بدنامی از خودشان و یا با اشارهٔ دولتیان خلیفه بزرگ مسیحیان را با معیت اجلال‌الملک جهت نصیحت به مسیحیان ارومی به

این شهر اعزام می‌دارند. خلیفه در بهار همین سال به اتفاق اجلال‌الملک از راه دریاچه به ارومیه وارد و مسیحیان ارومی علاوه از اینکه خودشان در خارج شهر به استقبال شتافتند به اهالی نیز آزادی داده و به استقبال خلیفه رهنمایی کردند لذا مشارالیه به شهر وارد هر قدر از در پند و نصیحت به ایشان درآمده مفید واقع نگردیده و رؤسا و سرشناسان مسیحیان اظهار داشتند که کار از کار گذشته و رجاله جری شده و اگر ما اطاعت کرده باشیم جلوها و فراریان دست از تعرض مسلمانان برنداشته و اگر عثمانیان هم به ما حمله آورده باشند دولت ایران از نگهداری ماها عاجز خواهد شد بنابراین علتی ندارد که ما به دولت ایران تسلیم شده و اسلحه خود را از دست گذاشته و به دولتیان تحویل نماییم. خلیفه از همان راهی که آمده بود به تبریز برگشت و اجلال‌الملک باز مثل سابق در شهر ماند. این صفت اجلال‌الملک را اهالی ارومی می‌پسندند چه وقتی که با اجازه مسیحیان به عنوان نمایندگی جان به سلامت به تبریز رسانده بود دوباره با خلیفه تبریز به این شهر پر آشوب برگشته و در میان این آتش با معیت اهالی این شهر امرار نموده، هر کس به جای وی می‌شد دوباره خود را به این کانون انقلاب و آتش سوزان نمی‌انداخت.

فرستاده انگلیسی‌ها

امروزها که اواسط ماه دوم بهار است یک روز صبح هواپیمایی در آسمان این شهر ظاهر گردیده و از طرف مسیحیان هواپیما را گلوله باران نموده بالاخره ساکنین آن کاغذپاره‌هایی به زمین انداخته که در آنها نوشته بودند که ما دوستیم و دشمن نیستیم و خیال فرود آمدن را داریم. مسیحیان دست از تفنگ اندازی بازداشته و با علامات محل پایین آمدن را به آنها ارائه نموده هواپیما کم‌کم به طرف زمین نزدیک شده بالاخره در زمین نشست. ساکنین هواپیما دونفر بودند یکی خلبان دیگر یک نفر

صاحب‌منصب انگلیسی آن‌ها را به کمیته بردند. خلاصه اظهارات و مذاکرات آن‌ها بدین‌قرار بود که ما را از صابین‌قلعه افشار مارشال دنسترویل فرستاده که به شما ابلاغ نمائیم که مقصود دولت انگلیس از تشکیلات مسیحیان جلوگیری از تجاوزات عثمانیان به صفحات ارومیه بوده شما عوض این‌که خود را برای دفاع [در برابر] دولت عثمانی مهیا نموده باشید به جان مسلمانان افتاده و سرگرم غارت و کشتار می‌باشید. در صورتی‌که من در همدان و کرمانشاهان و افشار به مسلمانان نان داده و از کارآمدان آن‌ها با پرداخت حقوق، قوا جمع‌آوری می‌نمایم، شما کاملاً بر ضرر خود اقدام می‌نمایید. فعلاً اطلاعاتی که من دارم عثمانیان از سرحد قوطور گذشته و از طرف خوی و سلماس شدیداً شما را مورد حمله قرار خواهند داد. هر عاجی که دارید بکنید و از طرف من به شما مساعدتی نخواهد شد. این‌ها را گفته عصری به وسیله هواپیمای خود به طرف صابین‌قلعه پرواز نمودند. خود مارشال دنسترویل شرح هواپیما فرستادن خود را به طرف مسیحیان در کتاب خود که به فارسی نیز ترجمه شده داده است.^۱

در تدارک قحطی

حالا ماه رمضان داخل شده و اهالی ارومی با فقدان نان روزه می‌گیرند و کم‌کم خوشه‌های گندم در اراضی اطراف شهر دانه بسته اهالی بدون انتظار به رسیدن دانه‌ها شبانه به زراعات کنار شهر رفته محصول نارس را

۱. تزلزل دنسترویل در کتاب خود مسئله را طوری دیگر نوشته که من به وسیله هواپیما به مسیحیان ارومی خبر دادم که عثمانیان شما را محاصره خواهد کرد لازم است شما از طرف ساوجبلاغ به هر نحوی بوده باشد ستون عثمانیان را شکافته خود را در صابین‌قلعه به من رسانده تا برای شما مهمات کافی داده و در مقابل عثمانیان مقاومت نموده باشید. [تزلزل مازور دنسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۷-۱۹۱۸، ترجمه میرزا حسین خان انصاری، تهران، انتشارات روزنامه‌کوشش، ۱۳۱۰، ص ۲۷۵]

دریافته چون به آسیاب‌ها رفتن ممکن نبود در خانه‌ها با آسیاب‌های دستی که با آن نخود و بلغور خرد می‌کنند آن‌ها را به کار انداخته برای خود قوت لایموت تهیه می‌نمایند. از قضا پس از پنج و شش روز امریه از طرف مسترشت آمریکایی صادر گردید که آسیاب‌های دستی را از خانه‌ها جمع آوری نمایند. جلوها و مسیحیان به خانه‌ها داخل شده آسیاب‌های دستی را جمع کردند و بردند؛ این موضوع از دو شق خالی نبوده یا مقصود دکترشت این بوده که مردم محصول را نارس نخورده و تلف ننمایند و یا این که بدین وسیله می‌خواست اشخاصی که از گلوله و قحطی جان به در برده و منتظر رسیدن محصول بودند یکباره از گرسنگی از بین بروند. ولی این اقدام باز چندان مؤثر واقع نگردیده اهالی شب‌ها از زراعات اطراف شهر دستبردیهایی می‌کردند. عمده خوراک اهالی در زمستان و بهار سبزه قلیایی^۱ و مویز و حلوایی بوده که از دوشاب و شیره درست می‌کردند و در بهار از اراضی اطراف شهر علف نیز آورده و سدّجوع می‌نمودند و از برگ و پوست درخت به و نارون چایی درست کرده با مویز و سبزه عوض قند می‌نوشیدند.

۱. سره قلیائی: انگور را در بشکه آب که سنگ قلیا در آن حل شده قرار داده و بر اجاق یله‌های مخصوص حرارت داده و سپس روی زمین پهن می‌کنند اینگونه سره را کلاً برای صادرات تهیه می‌کنند مردم بیشتر برای مصرف خود از کشمش که بدون قلیا می‌باشد استفاده می‌کنند. و

فصل دوم

امیدواری به تغییر وضع

با این وضعیت طاقت فرسا روزها و ماه‌ها گذشته تا در اواسط ماه رمضان شنیده شد که عثمانیان از سرحد قوطور گذشته و به خوی و سلماس وارد گردیده و در صدد حمله به ارومی می‌باشند. این اخبار به وسیله جاسوسان مسیحی نیز تأیید گردیده مسیحیان با قوای کافی حرکت نموده و در قریه کریم‌آباد چهارفرسخی شهر مابین ارومی و سلماس با عثمانیان روبه‌رو شده و جنگ سختی واقع گردید و صدای توپ‌های طرفین به شهر می‌رسید. پس از یک روز جنگ سخت عثمانیان به علت نامعلومی سریعاً به طرف سلماس و خوی عقب‌نشینی نموده و مسیحیان نیز به شهر برگشته و باز تیر شادی و سرور اهالی شهر به سنگ خورده و راه امیدی که از آمدن عثمانیان داشتند مسدود و مبدل به نومیدی گردید. ولی به زودی علت عقب‌نشینی سریع عثمانیان ظاهر گردید.

مقاومت خوی

پس از آنکه قوای عثمانی از خوی و سلماس گذشته به قریه کریم‌آباد می‌رسند آندرانیک نام با دوازده هزار نفر از ارامنه قفقاز به صدد گرفتن پشت سر قوای عثمانی از رود ارس گذشته و سریعاً خود را به حوالی خوی رسانده و از نقطه نظر این‌که شهرستان خوی دارای حصار محکمی

بوده می‌خواهند به داخله شهر وارد شده و با پشتیبانی قلعه خوی از عقب به عثمانیان تعرض نموده و از طرف ارومی نیز مسیحیان آن‌جا حمله آورده قوای عثمانی را محاصره کرده از بین ببرند و سپس با مسیحیان ارومی متفق گردیده و به سایر ولایات سر راه قفقاز و ارومی تعرض نموده باشند. ولی اهالی خوی که حوادث و قضایای ارومی و سلماس را شنیده بودند به مقام دفاع برآمده و درهای قلعه را محکم بسته و دورتادور سردیوارهای قلعه را جوانان شهر سنگربندی کرده و دو نفر از عساکر عثمانی را با شهیندر دولت مذکور که در خوی مقیم بود برای خبردار کردن قوای عثمانی از حرکت آندرانیک و محاصره خوی به طرف ارومی اعزام داشتند.

در بدایت امر اهالی خوی از شنیدن خبر ورود آندرانیک به سختی واهمه نموده حتی عده‌ای از ثروتمندان، خود را از شهر به کنار کشیده و به دهات دوردست فرار کردند ولی بعداً از طرف عده دیگر که به مقاومت مهیا شده بودند از حرکت اشخاص جلوگیری نموده و در قلعه‌داری تصمیم قطعی گرفته شد. عثمانیان در موقع حرکت از خوی غیر از پنجاه و شصت نفر از عساکر خود را در خوی نگذاشته بودند که عده‌ای از آن‌ها مریض و عده دیگری که سالم بودند با سواران سالار اواجیقی در خارج شهر با قوای آندرانیک زدو خورد جزئی نموده بعد به داخله قلعه برگشته و به قلعه‌داران دستور و طرز جنگ و قلعه‌داری را داده و از هیچ‌گونه جانفشانی و کوشش خودداری نمی‌کردند و از این طرف قوای آندرانیک اطراف شهر را محاصره نموده و با جدیت هرچه تمام‌تر از پشت دیوارهای شهر شروع به جنگ نموده و با توپ و مسلسل شهر خوی را گلوله‌باران می‌نمایند و اهالی خوی نیز جداً مقاومت به خرج داده و جوابده آن‌ها می‌باشند.

بمباران خوی

شب فرا رسید آندرانیک دست از جنگ برنداشته و با حملات شدید می‌خواهد به هر قیمتی تمام شده باشد پیش از برگشتن قوای عثمانی کار شهر را خاتمه داده و با پشتیبانی دیوارهای قلعه با قوای عثمانی مقاومت نماید ولی هر قدر زور آورد و هر قدر پافشاری به خرج داد کاری از پیش نبرده و آفتاب طلوع کرده و با شعاع‌های خود عالم را منور نموده باز از اول صبح اندرانیک شدیداً از هر طرف شروع به تعرضات کرده و شدیداً پافشاری می‌نماید اهالی خوی اعم از اعیان و علما و تجار و اصناف و ریش سفیدان با دوازده هزار نفر مهاجمین شهر مقاومت نموده و زنان و دختران و پیر مردان به سنگرها آذوقه و فشنگ می‌آوردند حتی گلوله توپ آرامنه که از طرف دروازه تبریز پی‌درپی به شهر باریده و صدای مهیب آن زنان و اطفال را دچار وحشت کرده بود اهالی به صدد انهدام همان توپ افتاده، توپی که در توپخانه خوی سابقاً موجود بود او را بیرون آوردند.

در این زمان دو نفر از علمای خوی حجة الاسلام و آقاابراهیم مجتهد دست به کاری زدند که عروق حمیت و غیرت را در جوانان خوی تحریک نموده و روح سلحشوری را در آن‌ها بیدار کردند بدین معنی اول حجة الاسلام به اهالی خطاب نموده چنین گفت: ایها الناس هر کس امروز روزه دار باشد گناه کرده و روزه گرفتن در همچو روزی حرام است. افطار نموده و با دشمنان بجنگید. اول خودشان افطار کرده سپس این غیرتمندان پابرهنه ریسمان‌های توپ را به گردن خود انداخته مثل اسب توپخانه توپ را به طرف سنگر می‌کشیدند. همین اقدامات این دو نفر عالم شوری در افکار جوانان و سنگرنشینان تولید نموده و دیگران نیز همه از جان گذشته به طرف سنگرها رهسپار گردیده از قضا با همان توپ، توپ آرامنه را منهدم ساخته و صدای او را که موجب وحشت شده بود قطع کردند.

فوج بعد از شدت

تا دو ساعت به غروب مانده جنگ با شدت ادامه داشته و آندرانیک شدیداً پافشاری می نمود و از این طرف عده‌ای در سنگرها هدف گلوله آرامنه گردیده و گلوله تفنگ نیز رو به نقصان گذاشته و از طرف عثمانیان نیز خبری نرسید و در ظهر همین روز سالار اواجیقی با سواران معدود خود به شهر وارد و تفنگچیان خود را که در کار جنگ مهارت داشتند به سنگرها تقسیم نموده و با ورود وی نفس تازه به اهالی خوی رسیده ولی در حوالی عصر نایابی فشنگ و شدت هجوم دشمن در میان قلعه‌داران تولید سستی نموده و یأس و نومیدی از روی سنگرنشینان و قلعه‌داران مشاهده می شود. در این اثنا صدای یک تیر توپ از طرف کوه غضنفر جانب سلماس به گوش قلعه‌داران رسیده یکی از عساکر عثمانی که در یکی از سنگرها مشغول جنگ بود می گوید دیگر تترسید این صدای توپ اردوی ما است که من می شناسم. از قضا پس از چند دقیقه دیدند عساکر عثمانی در کوه‌های طرف دروازه سلماس ظاهر گردیده و پی در پی با توپ و مسلسل سیاهه قوای آندرانیک را گلوله باران می نمایند.

عثمانیان به محض شنیدن ورود آندرانیک به اطراف خوی در کریم آباد چهارفرسخی ارومی که با مسیحیان می جنگیدند فوری عقب نشینی نموده و در عرض ده ساعت هجده فرسخ راه پیموده و در همچو موقعی که اهالی خوی دیگر تاب مقاومت را داشتند که از دست بدهند به امداد رسیدند دیگر شادی و انبساط و هیجان اهالی خوی را که از ورود قوای عثمانی نصیب شان گردید اندازه نداشته و تصور آن حال را به ذوق و افکار قارئین حواله می نمایم.

از این طرف پیاده نظام عساکر عثمانی نیز رسیده از طرفی عثمانیان و از طرف دیگر اهالی شهر آرامنه را گلوله باران نموده آندرانیک وحشت زده گردیده دست از پا نشناخته و از طرف دیگر قلعه داران نیز که مشاهده

ورود کمک را نموده از دیوارهای شهر خود را به کنار انداخته به قوای آندرانیک هجوم آور شده، از دو طرف کار بر دشمن تنگ گردیده، پس از تلفات زیاد رو به فرار گذاشته و عثمانیان قدری آن‌ها را تعقیب نموده و تا کنار رود ارس در هرجا از طرف ساکنین دهات سر راه و عثمانیان این‌ها را راحت نگذاشته و عده معدودی از این دوازده هزار نفر با هزاران مشقت خود را به قفقاز انداخته و با این ترتیب اهالی خوی از یک بلای عظیمی نجات یافته و عثمانیان به شهر وارد گردیدند و به مقاومت اهالی خوی آفرین‌ها گفتند.

عثمانی‌ها در استقامت ارومیه

امروزها مسیحیان در ارومیه عده‌ای از اشخاص بنام را محبوس نموده و به آن‌ها می‌گویند که شما با عثمانیان رابطه دارید که عثمانیان را به طرف ما تحریک می‌کنید. این‌ها در جواب می‌گویند اگر بالفرض امروز مسلمانان مرغ بوده باشند باز کسی را قدرت نیست که از این شهر خارج شده به طرف عثمانیان بروند و ثانیاً دولت عثمانی مگر با حرف ما قشون‌کشی می‌نماید، لذا ما از این اتهامات بری و بیزاریم. پس از سه چهار روز آن‌ها را خلاص نموده و عده‌ای از آن‌ها از ترس پس از استخلاص از حبس مریض شده و دنیا را وداع نمودند. ولی عثمانیان پس از پنج و شش روز راحت‌باش در خوی دوباره انقلابی که در وان از طرف ارامنه تولید شده بود مجبور شدند که به وان و قطور برگشته و از آن صفحات به کلی اطمینان حاصل نموده با فراغت به جنگ مسیحیان ارومیه عودت نمایند لذا در دهه سوم رمضان ۱۳۳۶ به طرف وان برگشته و ریشه فساد را کنده و قوای خود را اضافه نموده، این دفعه در تحت فرماندهی صلاح‌الدین پاشا با سی و شش هزار نفر سواره و پیاده و توپخانه به طرف خوی مراجعت و مهیای حرکت به طرف ارومیه می‌باشند.

پیش‌قراولان اردوی صلاح‌الدین پاشا تا سلماس رسیده و از این طرف قوای مسیحیان در تحت فرماندهی پطروس به سلماس حرکت کرده و در حوالی سلماس جنگ سختی روی داده، مسیحیان مجبور به عقب‌نشینی گردیده و در کریم‌آباد چهار فرسخی شهر ایستادگی نمودند. صلاح‌الدین پاشا با کلیه قوای خود در کریم‌آباد با ایشان مقابله نموده و در روز ۲۱ شوال جنگ سختی واقع و طرف غروب مسیحیان در خود تاب مقاومت را ندیده به شهر برگشته و در همان شب قونسول آمریکا و پطروس و اعضای کمیته و اشراف مجلس شوری تشکیل داده در نتیجه تخلیه شهر و فرار از تصویب عموم گذشت.

فرار مسیحیان

صبح روز ۲۲ شوال عجب قیامتی است؛ مسیحیان با کمال عجله و شتاب از شهر و دهات از دروازه هزاران به طرف ساوجبلاغ فرار می‌نمایند و در سر راه اگر به مسلمانی تصادف نمودند می‌کشند. ۴۵ هزار نفر مسیحی و جلو بازن و بچه دست از تمام دارایی خود برداشته و غیر از نقدیه و آذوقه و لوازم مسافرت از قبیل جزئی ااثاثیه و اسب و عرابه و درشکه به چیزی اقبال نکرده فقط در فکر استخلاص خود می‌باشند و سه چهار روز پیش ملک خوشابه را با سیصد نفر از جلوها برای بازدید راه ساوجبلاغ فرستاده و چون از این راه اطمینان حاصل نموده بودند از هر طرف به جاده ساوجبلاغ رو آورده، هرکس در فکر استخلاص جان خود می‌باشد. در خارج شهر در جاده ساوجبلاغ مرد و زن و بچه، مال و مواشی، عرابه، درشکه یک اسبه، سواره و پیاده به هم آمیخته از دست هرکس چیزی افتاده به برداشتن آن صرف وقت نکرده و اگر زنی یا بچه نمی‌تواند راه برود توجهی به آن‌ها نکرده و با حال اجتماع فرار می‌نمایند. عثمانیان در حوالی ظهر روز ۲۲ شوال خود را به کنار شهر رسانده و از

دروازهٔ عسکرخان و بالو سواره‌نظام آن‌ها وارد و به محلات مسیحیان هجوم آورده و به مسیحیان مجال دست و پا جمع کردن را نداده و آن‌هایی که نتوانسته بودند از شهر خارج شوند هدف گلوله قرار داده ولی سواران و ثروتمندان و جلوها و فراریان قفقاز طرف صبح از شهر خارج و جان به‌در برده و رهایی یافته بودند. این‌هایی که به عقب مانده بودند اشخاص بی‌بضاعت و پیر و ناتوان بودند و عده‌ای از این قبیل مسیحیان فرار نکرده در کلیسای محلهٔ مهدی‌القدم که در تحت حمایت میسیونر سونتاق فرانسوی اداره می‌شد به آن‌جا پناهنده شده و خلیفه میسیونر سونتاق از آن‌ها حمایت می‌نمود.

متحصنین کلیسای فرانسه

علت اینکه مسیحیان در کلیسای مزبور متحصن شده و فرار نکرده بودند همانا اعتماد ایشان بود بر خلیفه چه مسلمان و مسیحی ابداً گمان نمی‌کردند که از طرف عثمانیان به خلیفهٔ مذکوره صدمه و یا تعرض بوده باشد چه مدت‌های متمادی بود این شخص ریاست مدرسهٔ فرانسویان را در ارومیه داشته و در ایام صلح و جنگ ابداً از دایرهٔ خود خارج نشده و در ایام جنگ نیز با اشتاب و کمیته و انقلابیون سروکاری نداشته و علاوه در تمام مدت انقلاب عدهٔ کثیری از معاریف شهر را در کلیسا و خانهٔ خود نگهداشته جان و مال تمامی آن‌ها را محافظت نموده و حتی در ایامی که از طرف مسیحیان نسبت به مسلمانان فشار زیاد از حد وارد می‌شد این خلیفه از نصیحت و توییح رؤسای آن‌ها نیز خودداری نمی‌کرد و کراراً می‌گفت قریباً شما نتیجهٔ این مظالم و کج‌رفتاری‌های خود را با بدترین شکلی ملاقات خواهید نمود.

اشخاصی که در روزهای انقلاب از مسلمانان در حمایت وی بودند چنین می‌گویند شبی از شب‌های زمستان دورهٔ انقلاب که مسیحیان باز به

محلات مسلمان‌نشین شهر هجوم آورده و در آن سختی سرما فریاد زن و بچه را به آسمان بلند نموده و از هر طرف درب خانه‌ها را شکسته درحالتی که تیراندازی می‌کردند و ما هم با اینکه در جای امنی هستیم بی‌اختیار از خواب بیدار شده و خودمان را به صحن خانه انداخته و به حال ناله‌کنندگان گریه می‌کردیم. یک‌دفعه دیدیم خلیفه سونتاق نیز با لباس خواب با سر برهنه به صحن خانه آمده با کمال غضب رو به آسمان نموده چنین گفت: ای عیسی مسیح اگر در آسمانی و حقاً پسر خدا هستی نظر به شهر ارومی افکنده ببین که این جانوران که خود را به تو بسته و از تعالیم تو ابداً چیزی نمی‌دانند با چه وضعی آبروی ترا بردند. بعد با حال گریه گفت خدایا بلایی نازل نما و این‌ها را نابود کرده و مرا نیز با آن‌ها نابود کرده دیگر شرم دارم به کسی بگویم که مسیحی هستم.

چون این قبیل مهربانی‌ها از این مرد کاتولیک فرانسوی قولاً و عملاً دفعات مشاهده گردیده بود ابداً ترسی به خود راه نداده و با مسیحیان چنانچه در کارهایشان شرکت نداشت در موقع فرار نیز با آن‌ها همراهی نکرده و در همان عمارت و کلیسای خود مانده و مسیحیان هم می‌دانستند که این پیرمرد روحانی ابداً منشا شری نگردیده و طرف اعتماد و احترام مسلمانان است لذا باقی‌ماندگان آن‌ها در کلیسای وی متصحن شده و به امید نجات به این کلیسا پناه آورده بودند برعکس همین‌که عثمانیان به شهر رسیده اول به کلیسای کاتولیک‌ها یعنی به کلیسای خلیفه سونتاق هجوم آورده شروع به کشتار نمودند. هر قدر اهالی شهر به صاحب‌منصبان عثمانیان مهربانی‌های خلیفه را در موقع انقلاب نسبت به مسلمانان تذکر دادند و التجا کردند فایده‌بخش نگردیده کلیتاً متحصنین کلیسای مزبور را با خدام آن کشته و اموال را تاراج کرده خود خلیفه مسیونسونتاق را با معاونش گرفته و توقیف نموده و مقدار غفیری از اموال و نقدینه مسلمانان نیز که امانتاً در تحویل خلیفه بود به کلی به باد

غارت رفته و کلیتاً ساکنین آنجا را در عرض سه ساعت نیست و نابود نمودند و فراریان مسیحیان را نیز ابداً تعقیب نکرده و آن‌ها هم بقیه همین روز را از راه ساوجبلاغ جداً فرار می نمودند.

اعدام مونسینور سونتاق

عده‌ای از مسیحیان با نام و گمنام در خانه‌های مسلمانانی که در روزهای انقلاب به آن‌ها خوبی نموده بودند مخفی شده ولی عثمانیان سه روز تمام دست از کشتار برنداشته حتی عده کثیری از آن‌ها را نیز که در خانه‌های مسلمانان بودند خارج کرده و تیرباران نمودند و در روز سوم خلیفه میسونرسونتاق را هم با معاونش در جلو مسجد مناره در مقابل خانه‌های فتح‌السلطنه که دژبانی عثمانیان در آنجا بود تیرباران کردند؛ کلیه دارایی مسیحیان از طرف عثمانیان به باد غارت رفته و اشیایی که عثمانیان اعتنایی به آن‌ها نمی‌کردند فقرای شهر غارت نمودند و دکتر اسرائیل نام را که یکی از بدخواهان مسلمانان بوده و از اعضای اشتاب بود در خانه صدرالمحققین مخفی شده عثمانیان اطلاع یافته او را گرفته و در میدان توپخانه پس از قرائت اعمال وی به دار زدند و عثمانیان کلیه انبارهای گندم و ارزاق کمیته مسیحیان را به دست آورده و به حیطة تصرف خود درآوردند.

خلاصه در روز ۲۲ شهر شوال ۱۳۳۶ عساکر دولت عثمانی به شهر وارد و روز اول و دویم به کشتار باقی ماندگان آن‌ها و غارت انبارها و دارایی ایشان اقدام نموده و از روز سوم به جمع‌آوری زن و بچه و سایر باقی ماندگان مسیحیان شروع گردیده و به‌عنوان اسارت به سلماس اعزام می‌دارند و در موقع ورود عثمانیان دکتر پاکارت پزشک و جراح بیمارستان آمریکاییان به نام اینکه در موقع ابتدای جنگ جهت خرید گندم در ماکو بوده و بعداً به شهر مراجعت کرده با فراریان همراهی نکرده در همان

عمارات آمریکاییان مانده و عثمانیان نیز پس از ورود با مشارالیه به کنار آمده ولی متحصنین آنجا را نیز به اسارت از ارومی به سلماس بردند و از روز سوم به بعد قلعه بیگی (دژبانی) تشکیل داده و به امورات داخلی رسیدگی می نمایند و عموم باغات انگور و محصول گندم و جو دهات مسیحیان را به مسلمانان به اجاره می دهند. نظر بر اینکه عساکر عثمانی دو سه ماه متوالی در وان و خوی و غیره شدیداً مشغول کشمکش و جنگ با مسیحیان بوده و عساکر عثمانی دچار منتهای قحطی و نایابی آذوقه شده بودند لذا محض ورود به ارومیه دیگر فرارکنندگان مسیحیان را ابداً تعقیب نکرده و در شهر و اطراف با رسیدن به وفور نعمت و آرزاق مشغول راحت باش می باشند و علاوه از محصولات مسلمانان نیز یک دو عشر می بردند.

رجال نیکنام مسیحی

ناگفته نماند در این انقلاب در میان مسیحیان محلی مخصوصاً از تجار آن‌ها اشخاصی بودند چه به وجه عموم و یا به طور خصوصی در حق اشخاصی که با آن‌ها شناسایی داشتند خوبی‌هایی کرده و مخصوصاً حافظ جان و مال این اشخاص آن‌ها بودند عده‌ای نیز ابداً به وقوع این پیش آمدها راضی نبودند تعداد این اشخاص هرچندی که در میان مسیحیان انگشت شمار بوده و با این حال نویسنده عده‌ای از آن‌ها را که می شناسم نام بری می نمایم: بارون مناسقان که یکی از تجار مسیحی تبریز بوده و چند روز به وقوع جنگ مانده برای دادوستد سبزه به ارومیه آمده و پس از وقوع جنگ مراجعت به تبریز نتوانسته و از طرف مسیحیان از اعضای مجلس ۲۴ نفری بود؛ مشارالیه چه در مجلس مذکور و یا به طور خصوصی در حق اشخاص حتی القدرة مساعدت‌های لازمی می نمود و یکی از آن‌ها دکتر شموئیل ابراهیمی و منشی دیکاله‌ای و بابا عیوضوف

دیکاله‌ای و آقا لازار خیاط و عده دیگری از مسیحیان شهری و دهاتی که من اسامی آن‌ها را نمی‌شناسم و اندازه قدرت و مساعدت آن‌ها خیلی محدود ولی پاره‌ای اشخاص را از تعدی جلوها و فراریان قفقاز محافظت می‌نمودند.

... و بالعکس

برعکس عده دیگری از مسیحیان محلی در خون‌ریزی همسایگان خود از جلوها و قفقازیان جلوتر رفته و پیشی گرفته بودند، از آن جمله دکتر اسرائیل و رفائیل خان و به‌به و یوئیل ساکنان قریه گلپاشین پسران اپریم و غیر از این‌ها که آبروی مسیحیان پاک‌دامن را نیز بردند ولی رویهم‌رفته عده مسیحیان پاک‌نیت خیلی کم و دیگران از تجاوزات و کشتار و غارت و هتک ناموس هم‌ردیف فراریان قفقاز و جلوها بودند.

وضعیت عمومی شهر و اطراف

فعالاً امنیت در شهر و اطراف برقرار و راه‌ها باز و مال‌التجاره از تبریز و سایر ولایات وارد می‌شود و غلات و ارزاق فراوان و اهالی از تنگنای خانه‌ها بیرون آمده و آزاد می‌باشند منظره محلات و کوچه‌ها خیلی وحشت‌آور و تأثرانگیز است چه قسمتی از محلات عسکرخان و یورتشاه و مهدی‌القدم و کوچه سیدحسین خان باغی که مسیحیان ساکنین آن‌ها را کشته و خانه‌ها را خراب و یا آتش زده بودند غیرمسکون و خرابه‌زار و از این طرف محلات و خانه‌های مسیحی‌نشین که آبادترین محلات این شهر بوده از نقطه نظر اینکه صاحبان آن‌ها فرار نموده خالی و در و پنجره و چوب‌های آن‌ها را درآورده یک مناظر وحشتناکی را نشان می‌دهد بازار را که روس‌ها در تابستان همین سال سوزانده‌اند؛ فعالاً بعضی از دکاکین آن را درب و پنجره گذاشته و باقی دیگر در همان حالت اولیه باقی و در بیست دکان یکی آباد و جزئی اشیایی از آن‌ها فروخته می‌شود.

دهات به اندازه خراب و سهمگین گردیده که غیر از جنازه‌های انسان چیزی در آن‌ها مشاهده نشده، از نایابی انسان و نبودن ایاب و ذهاب حیوانات وحشی از قبیل گرک و خوک و روباه با دسته‌های زیاد تا دم دروازه شهر نزدیک آمده و کسی را یارای تردد به دهات دور نمی‌باشد چه دهات مسلمان‌نشین را مسیحیان از پادر آورده و دهات مسیحیان نیز از جهت فرار صاحبان آن‌ها غیر مسکون و خرابه‌زار گردیده از خرابی دهات و پایمالی دهاتیان همین بس که در همچو سالی که عموم دچار انقلاب و قحطی شده بودند پس از ورود عثمانیان بقیه‌الصیف آن‌ها خواستند که پارچه نانی پیدا نموده و امرار حیات نمایند تیفوس و تیفوئید و مالاریا دامنگیر آن‌ها شده آنچه از دم شمشیر مسیحیان رهایی یافته بودند از دست این امراض مسریه خلاصی نیافته و به اندازه پایمال گردیدند که تابستان و پاییز سپری شده محصولات گندم و جو و همچنین انگور باغات دست‌نخورده مانده تا زمستان رسیده کلیه محصول از نایابی انسان در زیر برف مانده و از بین رفتند.

وضعیت اهالی شهر هم فوق‌العاده رقت‌آور رنگ و رخساره آن‌ها پریده و لباس آن‌ها پژمرده و غیر از قتل و عام‌های شدید و قحطی زمستان گذشته در همچو موقعی که به امنیت رسیده‌اند تیفوس و تیفوئید و مالاریا و جلب دست از این فلک‌زدگان برنداشته روزها صدها نفر را از هستی به نیستی رهسپار می‌نمایند. اشخاصی که قبل از انقلاب از شهر ارومیه مسافرت نموده حالا کم‌کم به شهر وارد و از خانه و کسان خود اثری نیافته دچار وحشت‌زدگی گردیده و به امراض گوناگون دچار شده و بعضاً دست از زندگانی می‌شویند.

سرگذشت فراریان مسیحی

چنانچه قبلاً تذکر داده شد مسیحیان با عده چهل و پنج هزار نفری به طرف محال سلدوز حرکت کرده از آنجا از نزدیک‌های ساوجبلاغ از محال

شهر ویران گذشته و از کنار میان دو آب به طرف صائین قلعه افشار یعنی محل اقامت انگلیسی ها می روند و از همان روز حرکت از ارومی در راه به جان یکدیگر افتاده یعنی قاچاق ها و جلوها در راه به مسیحیان شهری یک مایه بدبختی شده هرکس از مسیحیان شهری اسب و یا عرابه و درشکه داشته قاچاق ها و جلوها از دست آنها گرفته و در فرار سبقت می نمایند. با این حال تا رسیدن به سولی تپه که نزدیک های میاندوآب است کسی از مسلمانان و اکراد به آنها تعرض ننموده ولی مجدالسلطنه افشار ارومی که چندی بود به واسطه فشار روس ها از ارومیه مهاجرت و در اسلامبول می زیست در این ایام با چند تن از فداییان ایران که به اسلامبول مهاجرت نموده بودند از آنجا حرکت کرده به تبریز وارد شده چون مغلوبیت مسیحیان را در مقابل قوای عثمانی یقین کرده بود با آزادیخواهان به حوالی میاندوآب آمده و در قریه حسین آباد نشسته منتظر مهاجرت مسیحیان بود. همین که فتح ارومی و حرکت مسیحیان را دریافت و خط فرار آنها را نیز کاملاً می دانست کم کم جلو آمده تا سر قلعه های کوه سولی تپه را در نزدیک میاندوآب گرفته و یک عراده توپ هم همراه داشته و کلیه قوای مجدالسلطنه از شصت نفر تجاوز نمی کرد.

کمین گاه مجدالسلطنه

وقتی که مسیحیان با آن ازدحام و عجله وارد دره سولی تپه گردیدند مجدالسلطنه و آدم های مشارالیه یک دفعه از کمین گاه بلند شده با توپ و تفنگ آنها را گلوله باران نموده و در آن دره ها از ناله زنان و بچه ها محشری برپا گردید. هرکس که سواره بوده خود را به میان آتش گلوله زده یا مرده و یا خود را نجات داد؛ آنکه از مسیحیان صاحب عائله بوده دست و پای خودشان را گم کرده اعضای یک خانواده اصلاً از یکدیگر جدا افتاده و با آن حال از میان دره که پی در پی گلوله توپ و تفنگ مثل

باران می‌بارید فرار می‌نمودند و عده‌ای از زنان و اطفال از راه کنار شده و سرسرانه رو به بیابان نهاده و در آن کوه‌ها و صحراهای بلامسکون سرگردان مانده و اکثراً به دهات مسلمانان پناه بردند. اهالی دهات آن حوالی عده‌ای از این قبیل اطفال را نگه‌داری کرده یا پس از چندسال به صاحبان آن‌ها مسترد داشته و اگر صاحبی بر آن‌ها پیدا نشده در همان دهات ماندند. نویسنده یکی از این دختران را در قریه کلب رضاخان نزدیک به سولی تپه دیدم.

خلاصه سواره‌نظام مسیحیان دوباره برگشته جزئی در مقابل مجدالسلطنه مقاومت نموده تا کلیه بازماندگان و زنان و مردان از دره گذشته باز با هیئت اجتماع راه فرار را گرفته و می‌رفتند. از طرف دیگر مامش‌ها ایشان را تعقیب نموده و در این زدوخورده عده‌ای از مسیحیان مخصوصاً زنان و اسیران مقتول و آنچه از ارومیه آورده بودند تماماً در آن حوالی ریخته نصیب اهالی دهات میاندوآب و مامش‌ها گردید. مدت چندین روزها اهالی آن صفحات اثاثیه و فرش و سایر ادوات که آن دره‌ها و بیابان را پر کرده بود جمع‌آوری نموده و به دهات خود می‌کشیدند مخصوصاً مامش‌ها که پس از فرار روس‌ها تازه از عراق برگشته و به هیچ چیز قادر نبودند از غارت آرامنه هریکی دارای خانه آراسته و ثروت سرشاری شدند.

تویی که مجدالسلطنه همراه آورده بود از آنجایی که پشت سرهم به کار می‌انداختند لوله آن شکاف خورده و از کار افتاد و چند نفر از تفنگچیان وی هدف گلوله مسیحیان گردیده از آن جمله غلام‌بیک ترکمانی از اهالی رضائیه بوده و مسیحیان با هر زحمتی بود خود را به صائین قلعه رسانده و در حوالی صائین قلعه دوباره مورد تعرض تفنگچیان چارداول و افشار گردیده آن‌ها نیز محض ورود به صائین قلعه شهر را قتل‌عام نموده و غارت کرده به طرف تیکان تپه حرکت کرده و در همان جا به انگلیس‌ها رسیده و از

تعرضات آسوده گردیدند. تشکیلات چندین ماهه مسیحیان به هم خورده و قسمتی از آن‌ها داخل تشکیلات انگلیس‌ها شده و قسمتی دیگر به سایر شهرها پراکنده گردیدند و در تیکان‌تپه در همان روز اول که این‌ها با نمایندگان انگلیس ملاقات نمودند مسترشت بدون مقدمه درود زندگانی را گفته و در همانجا مرد.

اتحاد اسلام

در ارومیه نیز عثمانیان به شدت مردم را به حزب اتحاد اسلام دعوت نموده و حاجی میرزا فضل‌اله مجتهد ارومی یکی از طرفداران اتحاد اسلام بوده و در عمارت سردری که سابقاً مدرسه آمریکاییان در آنجا بوده فعلاً مدرسه به نام اتحاد اسلام تأسیس کرده و معلمین این مدرسه صاحب‌منصبان عالم عثمانی می‌باشند. ماه‌های شوال و ذیقعه به آخر رسیده و در ماه ذیحجه الحرام ۱۳۳۶ عثمانیان به نام اتحاد اسلام در عید غدیر که مخصوص شیعیان است در همان مدرسه جشنی برپا نموده و از طرف حاجی میرزا فضل‌اله و علی‌رفعت پاشا و حاجی امین‌الشرع دایر به اتحاد اسلام نطق‌ها می‌کنند و در این روزها عثمانی‌ها لیره‌های اسکناس خود را به بازار آورده و با زور با پول نقره عوض می‌کنند. در صورتی که پول‌های اسکناس آن‌ها فوق‌العاده تنزل کرده، بدون منظورداشتن نزول اشیاء خریداری نموده و از این جهت اصناف و دادوستدکنندگان فوق‌العاده دچار خسارت و زحمت بودند.

در این ایام جنگ بین‌المللی به شدت پیش رفته و آمریکاییان که تازه به جنگ داخل شده کار آلمان و عثمانی به منتهای سختی رسیده و در اواخر ذیحجه انگلیس‌ها به اسلامبول پایتخت دولت عثمانی شدیداً حمله‌ور گردیده و عثمانیان را شکست داده و اسلامبول سقوط می‌نماید حالا قوای عثمانی مقیم ارومیه نیز پس از استماع این خبر به شدت مضطرب

گردیده و سریعاً به مملکت خود مراجعت می نمایند و در این حال عده‌ای از عساکر عثمانی که از پیش آمد مملکت خود مأیوس بوده و کسانی از آن‌ها که جنگ جهانسوز چهارساله به کلی ایشان را فرسوده نموده بود در موقع حرکت اردو و در دهات مخفی شده و به مملکت خودشان مراجعت نکرده بعداً به نام فراریان عثمانی در دهات و راه‌ها مشغول قطاع‌الطریقی و راهزنی شده و عده‌ای از توپچیان آن‌ها به نزد سمتقو رفته و به اکراد فنون جنگ را یاد می دادند و کلیه امورات توپخانه اسمعیل آقا سمتقو را این‌ها اداره می کردند اوضاع خرابی این شهر در این زمان به جایی رسیده هر ماموری را چه برای حکومت و یا ریاست سایر دوایر دولتی این شهر تکلیف می نمایند حاضر نشده و رو آوردن به این شهر نمی خواهند.

مقدمات استیلای اسمعیل آقا سمتقو

اسمعیل آقا سمتقو پس از آنکه در زمستان ۱۳۳۶ از مسیحیان شکست خورده و کلیه دارایی وی و کسانش به باد غارت رفته و پس از ورود عثمانیان دوباره به چهریق - ده مسکونی سمتقو - آمده و به جمع آوری اکراد شکاک و آبادکردن دهات خود مشغول شده و بعد از مراجعت عساکر عثمانی از عدم اقتدار و ناتوانی دولت استفاده نموده به خیال سرکشی افتاد. بدو در راه سلماس و ارومیه به راهزنی و قطاع‌الطریقی اقدام نموده بعد به دهات مخروبه که سه چهارخانوار تازه جمع می شدند دست اندازی می نماید. حکومت شهر که حاجی شهاب‌الدوله ارومیه بوده ابداً قادر به جلوگیری وی نمی باشد. حالا پنج‌ماه است که عثمانیان رفته اهالی از تجاوزات عساکر فراری و اکراد سمتقو راحتی ندارند. دکتر پاکارت آمریکایی سابق‌الذکر نیز که با مسیحیان فرار نکرده در قونسولگری آمریکاییان مشغول جمع آوری زنان و مردان مسیحیان گردیده و کم‌کم از مسیحیان محلی که فرار کرده بودند به ارومیه برگشته و

بدون سلاح در تحت حمایت دکتر پاکارت بوده ولی از داخله همان عمارات قونسولگری سابق آمریکا به جایی خارج نمی شوند و از وجوهات خیریه که از آمریکا می رسد اعاشه می شوند.

حکومت سردار فاتح

در این روزها سردار فاتح از طرف دولت به حکومت ارومی تعیین گردیده و وارد شدند؛ اول اقدام حاکم جدید همانا جلوگیری از تجاوزات سمتقو است. مشارالیه هر اقدامی که به نظرش می رسید می دید که غیر از اعزام قوه و برانداختن ریشه این فساد علاجی نیست و از این طرف دولت وقت نیز قادر به اعزام قوا نمی باشد لذا ناچار بر این شد که خودش به چهریق رفته و با سمتقو داخل مذاکره شده بلکه از راه دوستی دست او را از تجاوزات نگهدارد. بنابراین از شهر حرکت کرده و به منظور ملاقات با سمتقو به چهریق رهسپار شد. همین که به چهریق رسید سمتقو پیشوازش کرده و مهربانی های لازمی به عمل آورده و کلیه خواهش های وی را شفاهاً قبول کرد.

حکومت پس از سه چهار روز اقامت در چهریق با امیدواری کامل به شهر عودت نموده ولی چند روز طول نکشید که سمتقو باز بنای تجاوزات را گذاشته نتیجه این ملاقات غیر از این نشد که سمتقو در اعمال خود جری تر گردیده و اگر اندک بیمی از طرف دولت داشت به کلی زایل شده و دولت و دولتیان را در نظر وی تحقیر نمود. سردار فاتح دوباره عده ای از معاریف شهر را به نام هیئت به چهریق اعزام داشته این ها هم رفته از سمتقو غیر از گله و شکایت از دولت چیزی شنیده به شهر برگشتند.

تجرّی سمتقو

سمتقو تا حال جزئی دست اندازی به دهات سرراه ارومی و سلماس کرده و بعضاً به کاروان های مال التجاره هم تجاوزات می نمود ولی پس از این

ملاقات‌ها یک‌دفعه دامنهٔ یغماگری خود را توسعه داده و با عدهٔ یک‌هزار نفری به لکستان هجوم آورده و درصدد قتل و غارت دهات لکستان از چهریق حرکت نموده و در نزدیکی‌های لکستان اردوگاه قرار می‌دهد. (لکستان از محالات نزدیک به سلماس است). از این طرف حکومت و اهالی از این قضیه اطلاع حاصل نموده و آقای سیف‌القضاة ساوجبلاغی که در ارومیه بودند ایشان را برای برگرداندن سمتو از لکستان به نزد وی اعزام داشتند. سیف‌القضاة وقتی با اسمعیل آقا سمتو ملاقات نمود که اهالی لکستان فوق‌العاده در مضیقه بودند. به هر پندی و نصیحتی و التماسی بود سمتو را به برگشتن وادار نموده لذا سمتو این‌دفعه با تقاضای سیف‌القضاة از لکستان گذشته و به چهریق مراجعت نمود و از این اقدام آقای سیف‌القضاة اهالی ارومیه و حکومت درمستها درجهٔ رضائیت و ممنونیت می‌باشند.

سمتو پس از چندماه دوباره به لکستان هجوم آورده و پس از مقاومت شدید مسعودنظام لکستانی و یارانش در نتیجه در مقابل حملات پی‌درپی اکراد دوام نیاورده و مسعودنظام و عدهٔ دیگر مقتول و کلیهٔ دارایی لکستانیان را شکاکان غارت نموده و به چهریق برگشتند. دیگر سمتو از هیچ‌کس پروا نداشته و با آسودگی به راهزنی و تجاوزات به اهالی دهات مشغول می‌باشد و راه سلماس و ارومیه بسته شده حتی یک‌دو دفعه پست دولتی نیز مورد حملهٔ شکاکان سمتو گردیده است. بالاخره سردار فاتح از حکومت ارومیه عاجز و به تبریز احضار گردید.

آمریکایی‌ها و کردها

در دورهٔ حکومت سردار فاتح مسیحیان محلی کم‌کم به شهر مراجعت کرده و در حمایت دکتر پاکارت بوده و سردار فاتح هم در حمایت آن‌ها نهایت مراقبت را می‌نماید. دکتر پاکارت غیر از حکومت برای حمایت

مسیحیان به حامیان دیگری نیز محتاج بوده چون این دفعه قدرت را در ناحیهٔ اکراد ملاحظه نموده لذا با رؤسای آن‌ها با آن زبان ملایمی که داشت به کنار آمده فعلاً منزل دکتر پاکارت محل تردد اکراد بوده و آن‌ها نیز گذشته‌ها را فراموش کرده نوید حمایت به مسیحیان را می‌دهند. بعد دکتر پاکارت پول‌هایی که از آمریکا به او می‌رسید در میان رؤسای اکراد هم تقسیم نموده بالاخره این موضوع بدو مخفی بوده بعد از پرده بیرون شد. رؤسای اکراد دشت و صومای و شکاک و غیره علنی به عمارت آمریکاییان آمده در آنجا کیسه‌های سربسته مملو از پول در دست گرفته و خارج می‌شوند. کار به جایی رسید که عشایر مسیحیان را به مسلمانان ترجیح می‌دهند. این موضوع هم به مسلمانان بسی ناگوار آمده و یقین می‌دانند که اقدامات اخیر آمریکاییان و اتحاد این مسیونرهای خداپرست آتش دیگری در این شهر سوزانده و دچار مصائب علیحده خواهند شد. چه اهالی شهر هم از ناتوانی دولت و حکام آن کاملاً مستحضر گردیده و از اقدامات سمتقو هم بیمناک شده و اتحاد اکراد با مسیحیان نیز این‌ها را سخت به تفکرات عمیقۀ انداخته و از آتیهٔ این جریانات بی‌اندازه هراسناک می‌باشند.

حکومت ضیاءالدوله

پس از عزل سردار فاتح ایالت آذربایجان از طهران به عهدهٔ سپهدار محول گردیده مشارالیه همین‌که به تبریز وارد شد یک نفر از کسان خود را به نام ضیاءالدوله به سمت حکومت ارومی معین نموده مشارالیه در روز ۲۰ شعبان ۱۳۳۷ با دویست نفر سرباز مراغه‌ای و یک تیر توپ به مقر حکومت خود وارد گردیدند. ورود این شخص تا اندازه‌ای برای اهالی تشفی خاطر گردید و در همین حال راه‌ها ناامن و راه ورود مال‌التجاره و غیره به کلی مسدود و تجار و کسبه در کارهای خود حال وقفه را دارند و از

طرف دیگر یک سال از انقلاب مسیحیان نگذشته دوباره فراریان آن‌ها یعنی مسیحیان محلی به شهر وارد و در حمایت دکتر پاکارت آمریکایی در عمارت آمریکاییان اعاشه شده و دکتر پاکارت مسیونر آمریکا با رؤسای اکراد عقد اتحاد بسته و کلیه این اوضاع در آتیه نزدیک یک پیش‌آمد ناگواری را نشان می‌دهد.

ولی اهالی در مقابل اضطراب‌های درونی این طور بر خودشان تسلی می‌دهند [که] دولت ما از کلیه جریان‌ات اطلاع دارد حرف زدن و اقدامات ما ممکن است ناشایست و مخالف با سیاست دولت بوده باشد. به علاوه اهالی این شهر پس از آن همه غارت‌زدگی و کشتارهای پی‌درپی به اندازه‌ای تهیدست و نادار گردیده‌اند که به هیچ چیز قادر نبوده مثل مریضی که مدت‌های متمادی در بستر مرض خوابیده تازه بهبودی حاصل نموده و با منتهای ضعف و ناتوانی به عصایی تکیه نموده و در هر پنج قدم نشسته و تجدید نفس می‌نماید که با اندک صدمه‌ای از پا افتاده و جان خواهد داد. در نتیجه کلیه وسایل حرکت و اقدام از آن‌ها به کلی ساقط و مثل قالب بی‌روح می‌باشند.

دستبرد نافرجام سمتقو

ضیاءالدوله حاکم جدید خانه‌های مرحوم عظیم‌السلطنه سردار را بر خود مقرر حکومتی قرار داده و مشغول دیدوبازدید می‌باشد. از این طرف سمتقو که ورود حکومت جدید را شنیده برای اینکه سپهدار والی جدید آذربایجان را از اقتدار و بی‌پروایی خویش کاملاً آگاه نماید پنج روز پس از ورود ضیاءالدوله در حدود شصت نفر از اکراد شکاک به ارومیه اعزام داشته طرف صبح یک دفعه خانه‌های مسکونی حاکم جدید را محاصره نموده و به خیال گرفتن وی مقبره را که مسجد کوچک و دارای محوطه بوده بر خود پناهگاه کرده یکدفعه به خانه‌های حکومتی تیراندازی

می‌نمایند و از این طرف حکومت محض اطلاع از محاصره و تجمع اکراد در مقبره فوری سربازان خود را به اطراف خود جمع نموده و امر دفاع داده و جنگ شروع گردید. اهالی شهر نیز تا حال همچو شهادتی را از هیچ‌یک از حکام ندیده و همواره دست و پای اهالی را بسته به دست دشمن می‌دادند همین‌که دیدند حاکم جسورانه امر به دفاع نموده لذا اشخاصی که اسلحه داشتند سریعاً خود را به اطراف خانه‌های حکومت رسانده و مقبره را محاصره نموده شدیداً اکراد را تهدید کرده و از هر طرف آن‌ها را گلوله‌باران نموده اکراد ناچاراً تاب مقاومت نیاورده از در و پنجره مقبره خود را بیرون انداخته، پس از دادن تلفات دست از محاصره دارالحکومه برداشته و از شهر فرار کردند.

در واقع اقدامات اهالی نسبت به حکومت خیلی به جا بود چه سربازان حکومتی تازه‌وارد و به هیچ طرف بلذبت نداشته و کورکورانه تفنگ‌اندازی می‌کردند و از طرف خارج شهر اکراد هم دسته‌دسته به کمک رفقای خود می‌آمدند لذا اهالی هم از تازه‌واردین اکراد جلوگیری نمودند و هم مجال دفاع به سربازان نداده که با یک هیجان فوق‌التصور کلیه اکراد را از شهر خارج و حکومت و سربازان آن را از این حادثه مستخلص نمودند.

غارت عمارت آمریکایی‌ها

همین‌که از این کار فراغت حاصل نموده عملیات دکتر پاکارت را به نظر آورده و با آن هیجان و ازدحام بدون اطلاع ضیاءالدوله به عمارت آمریکاییان هجوم آور شده و درب را شکسته داخل محوطه آمریکاییان شده و به مسیحیانی که در اتاق‌های آمریکاییان مقیم بودند از زن و مرد و پیر و جوان کشتار داده و اثاثیه را غارت کردند. عده تلفات مسیحیان در این روز به طور تحقیق به شصت نفر بالغ گردید. حکومت محض اطلاع از

وقوع قضیه عدهٔ سرباز به عمارت آمریکاییان فرستاده اهالی را از آنجا اخراج و بقیة السیف مسیحیان را با خود دکتر پاکارت به اتاق‌های دارالحکومه نقل نموده و عده‌ای نیز که زخم‌دار بودند در تحت نظر خود دکتر پاکارت مداوا و کلیهٔ آن‌ها در محوطهٔ حکومتی با خرج خود حاکم اعاشه می‌شوند.

مقصود اصلی اهالی از همین اقدام برداشتن خود دکتر پاکارت بود که می‌خواست دوباره با کمک اکراد آتشی بسوزاند ولی چند نفر از اعیان خود را بدانجا رسانده و دکتر پاکارت را از دست اهالی گرفته و از کشتن نجات دادند. نقشه‌ای که دکتر پاکارت کشیده بود امروز بهم خورده و نتایج افکار و خیالات بد او بر خودش برگشته و عده‌ای از هم‌کیشان خود را به باد فنا داد. از وقوع این قضیه تا چندسال مسیحیان از مراجعت به ارومیه منصرف و ناامید گردیدند. ۲۷ شعبان ۱۳۳۷.

کمیسیون جنگ

دیگر یگانه کار مهم ضیاءالدوله حفاظت شهر از تهاجم اسمعیل آقا سمتقو می‌باشد و از امروز ارتباط ارومی با تبریز و سایر شهرها قطع و مخابرات تلگراف و حرکت پست و غیره غیرمقدور می‌باشد. حکمت فوری کمیسیون جنگی از خود اهالی تشکیل داده و در آنجا عدهٔ تفنگچیان و عدهٔ تفنگ را که در دست اهالی بوده احصائیه گردیده، دروازه‌های شهر به تفنگچیان و دستجات اهالی تقسیم و دیوارهای اطراف شهر سریعاً تعمیر شده و این دسته‌ها با کمال ترتیب و مواظبت مشغول حفاظت دروازه‌ها و اطراف شهر می‌باشند و از این طرف وقتی که خبر مغلوبیت اکراد و اخراج آن‌ها از شهر به سمتقو رسید قبلاً طاهربیک را با شصت نفر به بندر گل‌مانخانه اعزام داشته که آنجا را به دست آورده که مبادا از طرف تبریز به واسطهٔ کشتی امدادی به شهر رسیده باشد. طاهربیک گل‌مانخانه را

که بدون مستحفظ بود به دست آورده کلیه مال التجاره تجار را که در انبارهای این بندر بود به تصرف آورده و به چهریق حمل نمودند و هزار و پانصد نفر شکاک برای محاصره و هجوم شهر مأمور نموده و فردای همان روز یعنی ۲۸ شعبان به اطراف شهر رسیده و شروع به شلیک و هجوم گردید.

هجوم مجدد اکراد

در این روزها اکراد با امر سمتقو به دهات هجوم آورده و بنای قتل و غارت گذاشته نظر بر اینکه دهات مخروبه بوده ساکنین چند دهه به یکی از دهات که دارای قلعه و حصار بودند اجتماع نموده و از خود دفاع می کردند ولی عمده مقصود سمتقو به دست آوردن شهر است که پس از غلبه به شهر کار دهاتیان چندان قابل اهمیت نمی باشد. وقتی که شهر محاصره گردید باز قیمت غلات و نان و مال التجاره فوق العاده بالا رفته و نان پیدا نمی شود و آسیابها نیز در خارج شهر در دست اکراد بوده و ورود خروج از شهر غیر مقدور و آب شهر را هم از بند قطع کردند و اگر چاهها در خانهها وجود نمی داشت اهالی از قحطی آب فوق العاده در فشار می شدند و اکراد هم شب و روز پشت سرهم به شهر حمله نموده و از این طرف سربازان تازه وارد با معیت اهالی در تحت تشکیلات منظمی دفاع کرده هر روز از اکراد و دفاعکنندگان نیز هدف گلوله گردیده و مقتول می شوند.

ماه رمضان وارد کمیسیون جنگ جداً مشغول اقدامات و صدور دستورات و تقسیم فشنگ و ارزاق به مستحفظین بوده و به تمامی دروازهها تلفون کشیده هر دقیقه از جریانات نقاط حمله اکراد کمیسیون و حکومت مستحضر بوده و خود ضیاءالدوله هم مثل یک نفر از اهالی کمر همت به میان زده و از هیچ گونه زحمت و اقدامات خودداری نکرده و حتی شبها افطار خود را در بیرونی با یک پارچه نان خشک شکسته و

دقیقه‌ای راحتی ندارد و اهالی را هر نوع تشویق کرده مخصوصاً در میان اهالی شهر و ضیاءالدوله یک نوع محبت تولید گردیده، عموماً در راه مقاصد وی حاضرند که جان و مال خود را فدا نمایند. وی نیز حاضر است که خود را به هرزحمت و مشقتی انداخته اهالی و شهر را به اکراد تسلیم نکرده بلکه خود را نثار شهامت جسورانه اهالی بنماید.

رفتار استثنایی ضیاءالدوله

علت تولید این محبت آن بوده که همواره حکام در همچو مواقع دست‌وپای اهالی را بسته و به دشمن تسلیم می‌نمودند اولین دلیل حکام که در دست داشتند این بود که فلان اقدام اهالی برخلاف سیاست دولت است در صورتی که یک نفر رجاله کلیه احترامات دولت را به زیر پا گذاشته به عرض و جان و مال اهالی یک شهر طمع نموده و علناً تعرض می‌نماید هرگاه اهالی به مقام دفاع برمی‌آمدند حاکم فوری جلوگیری نموده با یک سیاست پوچی متکی گردیده می‌گفتند اقدام شما برخلاف سیاست دولت است یک عده اهالی را به دست دشمن تسلیم می‌نمودند. ولی ضیاءالدوله اول خود بعد اهالی را به دفاع از دشمن امر داده و جان و مال اهالی را از تعرض دشمن محفوظ داشته و در میان اهالی یک حس سلحشوری تولید کرده و محبت آن‌ها را بر خود جلب نمود.

شب‌ها و روزهای رمضان شهر در زیر آتش گلوله اکراد قرار گرفته هر روز حاکم جهت دلگرمی اهالی اخبار دروغی جعل نموده مبنی بر اینکه به موجب اخبار سرّی قوای کافی از تبریز حرکت نموده و دو سه روزه به اطراف شهر وارد و ستمتقو را مغلوب و اهالی را مستخلص خواهند نمود. انتشار این قبیل اخبار جهت مدافعین یک دلگرمی تولید نموده و از ادامه ایام محاصره خسته نمی‌شدند. هر وقت حالت روحیه اهالی از طول محاصره سست می‌شد باز حاکم بیچاره خبر دروغ دیگری جعل نموده و

قواى مقاومت آن‌ها را تجديد مى‌نمايد ولى روزه‌روز وضعيت شدت پيدا نموده و اميد از هر طرف قطع شده ارزاق پيدا نمى‌شود و آب شهر قطع شده و قيمت ساير اشياء فوق‌العاده بالا رفته و دشمن شب و روز با شدت به شهر فشار آورده و آنى صداى گلوله قطع نشده و از طرف ديگر باز تيفوس و تيفوئيد در ميان اهالى شروع نموده و وقت درويدن و برداشتن محصول رسيده باغات و مزارع بلاصاحب ماند. ايام محاصره درست ٢٣ روز مى‌باشد.

هيئت تبريز

در شب بيستم رمضان از پست دروازهٔ توپراق قلعه اطلاع دادند كه سردار فاتح حاكم سابق با ميرزا على اكبرخان منشى قونسولگرى روس در تبريز با يك نفر آمريكايى مى‌خواهند به شهر وارد شوند. حكومت اجازه صادر نموده لذا دروازه را باز كرده، مسافرين به وسيلهٔ اتومبيل سوارى به شهر وارد و مستقيماً به دارالحكومه رفته و در آنجا پياده شدند. اهالى هم از ورود اين نمايندگان فوق‌العاده مشعوف گرديده و همچو تصور مى‌نمايند كه براى رفع محاصرهٔ شهر و استمداد اهالى درآمده‌اند. مخصوصاً وقتى كه فهميدند اين اشخاص از تبريز مستقيماً به چهرىق رفته قبلاً با سمتقو ملاقات نموده بعد در تحت حمايت و محافظت اكراد تا دم دروازهٔ شهر رسيده‌اند.

برعكس فردا معلوم شد كه اين‌ها آمده‌اند مسيحيان و دكتر پاكارث آمريكايى را از اين تنگنا خلاص نموده و از راه دريا به وسيلهٔ كشتى به شرفخانه و تبريز بيرند و باز از اقدامات و مساعدت دولت ما خبرى نيست لذا قبلاً رفته با سمتقو ملاقات نموده و او هم اجازهٔ ورود به ارومى و استخلاص مسيحيان و دكتر پاكارث را داده و به مستحفظين بندر گلماخانه هم در اين موضوع دستور عدم ممانعت صادر نموده است اميد اهالى به يأس مبدل شده اول مى‌خواستند كه مسيحيان را نگه داشته و مانع حركت آن‌ها بشوند ولى ضياءالدوله وجوه اهالى را جمع كرده به

آن‌ها چنین گفت: آقایان نظر بر اینکه به اوامر دولت باید مطیع شد امر دولت ما این است که مسیحیان و دکتر پاکارت را به سردار فاتح سپرده و ایشان آن‌ها را به تبریز ببرند البته دولت در حق ما نیز فکری خواهد کرد. بنابراین دیگر اهالی تعرض نکرده و قانع گردیدند.

خروج باقیمانده مسیحیان

حکومت امر داد بیست دستگاه عرابه و داشقه^۱ به اجاره بگیرند که تا مسیحیان را به بندر گلمانخانه برسانند ولی صاحبان آن‌ها رضایت نداده گفتند خارج شهر در دست اکراد است وقتی که ما مسیحیان را در بندر پیاده نمودیم، در مراجعت اکراد اسب و عرابه ما را گرفته و خودمان را نیز خواهند کشت. سردار فاتح قول داد که ابداً همچو چیزی واقع نخواهد شد من به اکراد می‌سپارم که شما را صحیح و سالم تا دم دروازه شهر برسانند بنابراین عرابه چیان متقاعد شده مسیحیان با مخلفات خود زن و مرد و زخمی و غیره به عرابه‌ها سوار شده با معیت سردار فاتح و میرزا علی اکبرخان و یک نفر آمریکایی از شهر خارج و در تحت حمایت و محافظت اکراد سمتقو به بندر گلمانخانه وارد و در آن‌جا دکتر پاکارت کرایه سرشاری به عرابه چیان داده و آن‌ها سوار کشتی شده روانه بندر شرفخانه گردیده و عرابه چیان در زیر محافظت اکراد صحیح و سالم به شهر وارد گردیدند و دوباره کار محاصره و شلیک از طرف اکراد شروع و شهر در زیر آتش گلوله قرار گرفت.

اکراد قریه توپراق قلعه و دیکاله و ختایلو و دیزه سیاوش و چهاربخش را مرکز سکونت خود قرار داد گاه بیگاه به شهر حمله نموده و دوباره به محل‌های خود می‌رفتند. این دهات عموماً در نزدیکی‌های شهر واقع و اهالی شهر نیز بعضی روزها مال و مواشی خود را که در شهر از نایابی

۱ به ترکی یعنی ارابه و

علوفه از گرسنگی هلاک می شدند از شهر خارج نموده و در کنار شهر می چرانیدند. اگراد همین که اطلاع می یافتند به این گله‌ها هجوم آورده و گاهی مقداری از آن‌ها را چاییده و گاهی در اثر دفاع تفنگچیان شهر کاری نتوانسته صاحبان مال و مواشی آن‌ها را به شهر عودت می دادند.

برای تصرف گلمانخانه

یک روز کمیسیون جنگ تصمیم گرفتند که عده‌ای از شجاعان تفنگچیان را برای تصرف گلمانخانه و بیرون کردن اگراد آن‌جا مأمور نموده که اقلأ بندر گلمانخانه در دست اهالی شهر شده مابین شرفخانه و شهر را باز کرده بلکه به وسیله کشتی از تبریز به ارومی قوا اعزام نمایند بنابراین چهل نفر از جوانان و مردان آزموده داوطلب این مأموریت گردیده شبانه با کمال احتیاط از شهر خارج و روانه بندر گلمانخانه گردیدند (فاصله بین بندر و شهر سه فرسخ است) این‌ها غفلتاً به بندر گلمانخانه رسیده عوض اینکه قبلاً کوه‌های اطراف بندر را به دست بیاورند مستقیماً به عمارات و ساختمان‌های بندر هجوم آورده، از این طرف طاهریک و کسان او که حفاظت و نگهداری بندر به عهده آن‌ها بوده دست به سلاح برده بندر و ساختمان‌ها را گذاشته خود را به سرقله کوه‌های طرفین بندر رسانده به تیرباران شروع می نمایند. نظر به این که اگراد در مواقع بلند و این‌ها در پایین بوده کاری از پیش نبرده جنگ‌کنان به شهر مراجعت و با دادن تلفات بقیه السیف آن‌ها خود را به داخله شهر انداختند.

تدابیر جدید دولت

حالا رمضان نیز به آخر رسیده و تا دهم شهر شوال کار محاصره بدین منوال بوده و در همان روز باز سردار فاتح با قونسول انگلیس و در حدود یکصد نفر از نظامیان انگلیسی که اکثراً اهل هندوستان بودند از راه دریاچه

به وسیله کشتی به ارومیه وارد و اطلاع دادند که دولت با سمتقو از در مسالمت برآمده حالا قرار است که سمتقو از محاصره شهر دست برداشته و راهها باز و امنیت برقرار و ضیاءالدوله از حکومت معزول و سردار فاتح حاکم شهر شده باشد. فردای همان روز اکراد سمتقو از کنار شهر برگشته و آب را که قطع نموده بودند باز کرده و آمد و شد از خارج به داخل و از شهر به خارج شروع و قونسول انگلیس با آن عده افراد نظامی خود در قونسولخانه مستقر و سردار فاتح حاکم و ضیاءالدوله اشیاء و مخلفات خود را جمع کرده در صدد حرکت می باشند.

از این طرف عزل ضیاءالدوله به اهالی ناگوار آمده و مردم به درب دارالحکومه ایشان اجتماع نموده و همه با یک صدا می گویند ما نمی گذاریم تو از شهر ما بیرون بروی؛ چنانچه قبلاً ذکر شد مابین حاکم و اهالی یک صمیمیتی تولید گردیده و آرزو داشتند که بعد از رفع محاصره ضیاءالدوله حاکم ایشان گردیده و بعدها در تحت اوامر این حکومت غیور در کلیه حوادث معین ایشان گردیده و شهر را از تهاجم حوادث دیگر نگهداری نمایند و علاوه این شخص از بدو ورود دچار انقلاب سمتقو گردیده و ابداً به کارهای حکومتی رسیدگی نکرده و در میان شهر با سایر اهالی محبوس بود و از طرف دیگر به حکومت سردار فاتح خوش بین نبودند، لذا ضیاءالدوله به جهت اسکات اهالی اول آقای نصرت نظام احمدی را که در ایام محاصره شهر فوق العاده جان فشانی ها نموده بود به دم درب فرستاده ایشان هرچه اصرار کردند که عزل آقای ضیاءالدوله و نصب سردار فاتح با امر دولت بوده و ما نمی توانیم برخلاف تصمیمات اولیای دولت رفتار نمائیم با این حال اهالی دست از قیل و قال و هیاهو برنداشته تا خود ضیاءالدوله با لباس سفر از دارالحکومه خارج شده همین که چشمش به اجتماع صادقانه اهالی افتاد گلوگیر شده و خودداری نتوانسته گریه کرد و اهالی هم یکدفعه به گریه درآمدند.

بیانات و مکنونات قلبی ضیاءالدوله

در واقع ضیاءالدوله در عالم معنا می‌گفت ای مردم دولت ما قدرت ندارد و دست‌های بیگانگان در کارهای مملکت ما داخل شده، سمتقو آلت اجرای مقاصد انگلیس‌ها گردیده و به غیر از اوامر انگلیس به حرف کسی اطاعت نمی‌نماید. چون من در مقابل او ایستادگی به خرج دادم و شما را نیز به مقاومت و اداری کردم این رفتار برخلاف مقاصد انگلیس‌ها گردیده حالا سمتقو با دستور ایشان دست از محاصره شهر برداشته عزل من و نصب سردار فاتح را او درخواست نموده دولت نیز از ناتوانی مجبوراً اطاعت کرده بعدها وای به حال شما. هرچند که این‌ها را با زبان نگفته ولی اگر انسان از مافی‌الضمیر ضیاءالدوله اطلاع داشت غیر از این‌ها چیزی نمی‌یافت. ولی با گلوگیری تمام اول امر به اسکات اهالی نموده حاضرین عموماً ساکت شده منتظر نطق آقای ضیاءالدوله شدند.

ضیاءالدوله آن پیرمرد غیور گفت ای اهالی ارومی هرچندی که من چندین روز بیش در میان شما نشدم، من اهل طهرانم شما آذربایجانی هستید من از مهمان‌نوازی چندین روزه شما از ته دل ممنون و تا زنده‌ام جوانمردی و محبت‌های بی‌آلایش شما را فراموش نمی‌کنم و اشک چشم شما که فعلاً مرا بدرقه می‌نماید شاهد صادق محبت‌های صمیمانه شما است که در این چند روزه پرمحنت و بلا با من تشریک مساعی نموده حتی با گرسنگی و قحطی و بی‌آبی نیز متحمل شده دست از من برنداشتید و این را هم فراموش نمی‌کنم که سمتقو به شما سفارش می‌داد که من با اهل شهر کار ندارم این مرد طهرانی را گرفته به دست من بدهید من دست از محاصره برداشته پی کار خود بروم ولی شما مثل یک نفر برادر با تحمل شداید با من عقد اتحاد بسته و بالاخره حیثیت و جان مرا محفوظ داشته و به دست دشمن ندادید. من همواره مرهون غیرت و شهامت آذربایجانی‌ها و ارومیه‌ای‌ها خواهم شد ولی ای برادران عزیز من

امروز اولیای دولت صلاح ما را بهتر از خودمان تشخیص داده و در روی همین اصل مرا احضار و جناب آقای سردار فاتح را به حکومت شما تعیین نموده و البته این‌ها کارهایی است که صلاح شما و مملکت در آن است و حتمی است که من نیز باید حسب الامر ایالت کبرا همین ساعت به تبریز حرکت نموده و از شما خداحافظی می‌نمایم.^۱

مهاجرت عده‌ای از اهالی

بیانات ضیاءالدوله تأثرات عمیقی در دل‌های اهالی بخشیده مردم بی‌اختیار بنای گریه و زاری را گذاشتند و چند نفر به ضیاءالدوله چنین اظهار داشتند ای پدر مهربان ما، حالا که مجبوری ما را گذاشته و این شهر را ترک نمایی ما نیز عاقبت کار این شهر را تشخیص می‌دهیم اجازه فرمائید با آن کشتی که شما به تبریز مسافرت می‌نمائید ما هم با آن از ارومی مهاجرت نمایم. ضیاءالدوله گفت هرکس مایل به مسافرت بوده باشد مانعی ندارد.^۲

ضیاءالدوله به بندر گل‌مانخانه عازم و در حدود پانصد نفر از اهالی با همراهی وی از شهر حرکت و با همان کشتی به تبریز رفته و عده‌ای از این اشخاص بعد از چندین سال به ارومی مراجعت نموده و عده دیگر بدون اینکه برگردند در ولایات ایران و مخصوصاً در عراق پراکنده شده و عده‌ای نیز در ولایات ترک حیات نمودند. ضیاءالدوله پس از ورود به

۱. بیانات ضیاءالدوله را من همان وقت که دم درب با اهالی ایستاده بودم در روی کاغذی یادداشت نموده و عین آن را در همین تاریخ درج بدون کم‌وکسر و بدون تغییر عبارات چنانچه در بالا ضبط شده درآوردم.

۲. علت مهاجرت این اشخاص حس کردن ناتوانی دولت و دیدن قوای انگلیس‌ها بود در واقع حس وطن‌پرستی آن‌ها اجازه نمی‌داد به اینکه اشخاص خارجی را در مملکت خود صاحب اختیار ببینند و می‌دانستند که سمتو امروز با اشاره انگلیس ساکت شد فردا باز با امر آن‌ها تحریک خواهد شد.

تبریز به نزد والی آذربایجان یعنی سپهدار رفته مشارالیه همین‌که ضیاءالدوله را دیده به او چنین می‌گوید: مردکه‌ احمق این چه اوضاعی بود درآوردی و مرا به زحمت انداخته و آتشی در ارومیه شعله‌ور ساختی. ضیاءالدوله بدون تأمل می‌گوید حق می‌فرماید حضرت اشرف، من احمق و بلکه احمق‌ترم یعنی می‌خواستی خود را تسلیم سرپنجه‌ سمتقو نموده و اهالی یک شهر را هم به باد فنا می‌دادم. من به نادانی خود اقرار می‌کنم که به حرف تو گوش داده و از طهران حرکت نموده به آذربایجان آمدم. این را گفته از مجلس والی بیرون آمده رهسپار طهران می‌شود.

تو تیب جدید

حالا دیگر سمتقو قدرت آقای سپهدار را سنجیده و روز به‌روز در ارومیه و سلماس دامنه‌ انقلابات و پیچیدگی را توسعه داده و افراد انگلیسی‌ها پس از چند روز اقامت به تبریز برگشته و قونسول با چند نفر از غلامان خود در شهر مقیم شده، سردار فاتح ناچاراً امنیت طرق سلماس و خوی و ارومیه را به اسمعیل آقا سمتقو واگذار نموده و به مستحفظین این راه‌ها از اهالی و صاحبان املاک پول گرفته و شهریه می‌دهد و در شهر نیز اکراد سمتقو با کمال جرأت آنچه از دست‌شان می‌آید به اصناف بازار و غیره می‌نمایند و صاحبان باغات و املاک هم از دست سمتقو به ستوه آمده و سردار فاتح نیز غیر از کاغذنوشتن و اظهار گله‌مندی نمودن و هیئت فرستادن به چیزی قادر نبوده، روزها و ماه‌ها بدین منوال می‌گذرد.

ماجرای جهانگیر میرزا

در این ایام جهانگیر میرزا نامی به‌صدد برانداختن ریشه‌ فساد بمبی تعبیه نموده و آن را به‌شکل جعبه درآورده از شهر خوی با هزاران زحمت به‌نام تحفه از طرف اهالی خوی به سمتقو فرستاد. سمتقو اول جزئی احتیاط

نموده بعد امر می‌کند که جعبه را در خارج باز نمایند همین‌که به جعبه کلید می‌اندازند جعبه با صدای مهیبی منفجر شده برادر سمتقو و چند نفر دیگر از اقوام و نوکران وی را از بین برده و عده‌ای را نیز زخم‌دار نموده ولی خود سمتقو از خطر نجات یافته و با کمال حرارت فرستنده بمب را از سپهدار والی ایالت آذربایجان مطالبه می‌نماید. سپهدار جهانگیر میرزا را احضار و به دو سه نفر از نوکران مخصوص خود سپرده و به سمتقو نامه‌ای بدین مضمون می‌نویسد: با اینکه من جهانگیر میرزا را به حضور مبارک شما فرستاده و به آدم‌های مخصوص خود سپردم که با معیت ایشان به چهریق روانه می‌شوند ولی انتظار دارم که بر من منت گذاشته و از تقصیرات او گذشته و دوباره به تبریز عودت دهی.

جهانگیر میرزا با نوکران مخصوص سپهدار به چهریق رسیده و سمتقو نامه سپهدار را خوانده و چون از قدرت سپهدار و ناتوانی دولت کاملاً مستحضر بود ابداً به گفته‌ها و درخواست‌های وی اهمیّت نداده امر نمود جهانگیر میرزا را دست بسته به قلّه کوه مشرف به چهریق برده و از آن‌جا به طرف زمین پرتاب نموده و یک نفر جوان وطن‌خواه در یک آن پارچه پارچه گردیده و چهار نفر مأمور سپهدار را نیز با همان شکنجه کشته و جواب نامه وی را هم ننوشت. سمتقو هرکسی را که می‌خواست اعدام نماید از سنگ می‌انداخت یعنی از قلّه کوه‌های سنگلاخ پرتاب می‌نمود.

مساعی فرقه دموکرات

امروزها در تبریز فرقه دموکراسی با پیشوایی شیخ محمد خیابانی پیشرفت نموده و اختیار کارها را به دست خود گرفته و محمدخان صولت‌الملک را که از اهالی ارومیه بوده برای تشکیلات ژاندارمری به این شهر اعزام داشته و اسدآقاخان نام فشنگچی که از مردان نامی آزادیخواهان و فداییان دوره مشروطه بوده جهت تشکیلات اداره نظمیّه

به ارومیه فرستاد. صولت‌الملک در اندک زمانی دوست و پنجاه نفر از جوانان دهاتی و شهری را داخل تشکیلات ژاندارمری نموده و اسدآقاخان نیز دوست نفر آژان گرفته و یک ادارهٔ نظامیهٔ آبرومندی تشکیل داده و در محافظت شهر کمال مواظبت را به عمل آورد. اهالی ارومیه تا زنده هستند خدمات ضیاءالدوله و اسدآقاخان را فراموش نخواهند کرد.

فرقهٔ دموکراسی نیز در ارومیه روزبه‌روز پیشرفت نموده و به کارها مداخلات می‌کردند و میرزا حبیب‌خان آقازاده برادر صولت‌الملک هم که یکی از اهالی ارومی و در این دوره از پیشوایان صحیح‌العمل فرقهٔ دموکراسی تبریز و یکی از همکاران شیخ محمد خیابانی می‌باشد در موضوع رفاهیت حال اهالی این شهر با همکاری رفقای خود سعی بوده و در تاریخ چهارم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ دوست و پنجاه نفر ژاندامری با چند نفر صاحب‌منصب و یک عراده توپ متراویوز از تبریز به ارومیه وارد و پس از چند روز آقای صولت‌الملک با ژاندارمری‌های ارومیه به تبریز رفته و بعداً ریاست ژاندارمری‌های تبریز نیز به اسدآقاخان رئیس نظامیه واگذار گردید.

لشکرکشی قزاق‌ها

اسدآقاخان با دستیاری ژاندارمری‌ها و آژان‌ها امنیت شهر و اطراف را به‌خوبی عهده‌دار گردیده جزئی‌گشایشی در کارها پدیدار گردیده و از این طرف دولت عاقبت کار و تجاوزات و عدم اطاعت سمتقو را وخیم‌تر دیده در طهران به صدد قلع و قمع وی می‌باشند بنابراین در زمستان ۱۳۳۸ هجری از طرف دولت آقای سردار انتصار (مظفرخان اعلم) بافیلیوف با دسته‌های قزاق ایرانی و ژاندارمری با مهمّات کافی مأمور سرکوبی و برانداختن ریشهٔ اسمعیل آقا سمتقو گردیده و به تبریز و از آن‌جا به ارومی وارد [شدند].

قوای قزاق و ژاندارمری از طرف سلماس به طرف چهریق پیش رفته و مصباح‌الدوله حاکم ساوجبلاغ هم عشایر مامش و منکور را از آن حوالی با خود همراه نموده و در تحت ریاست قرنی آقای مامش به ارومیه وارد و با معیت سردار انتصار به طرف چهریق حرکت کردند و پس از چند روز جنگ متوالی و تحمّل سرمای سخت زمستان که سرتاسر جاده‌ها و کوه‌ها را برف گرفته بود قوای دولتی به شکست سمتقو موفق گردیده، سمتقو ناچاراً قوای خود را به چهریق کشیده فقط به محافظت چهریق اقدام نموده که در صورت حمله به چهریق و وقوع شکست از آنجا به خاک دولت عثمانی فرار نماید.

ترك مخاصمه ناهنگام

باز فردا علی‌الطلیعه جنگ شروع و قوای قزاق و ژاندارمری و عشایر ساوجبلاغ به دو فرسخی چهریق رسیده و کار سمتقو به جای خیلی سختی رسیده و حالا چندی به تصرف چهریق و فرار سمتقو نمانده و قوای دولتی از هر طرف پیشرفت نموده ناگاه تلگرافی از طهران به سردار انتصار رسیده که به محض وصول همین تلگراف دست از محاصره چهریق برداشته و به تبریز مراجعت نماید. صدور این تلگراف از طرف وثوق‌الدوله بوده که در همین ایام رئیس‌الوزرای کابینه دولت ایران بوده و قوای دولتی پس از تحمل زحمات طاقت‌فرسای سرمای سخت زمستان و دادن تلفات از دو فرسخی چهریق به سلماس و خوی عقب‌نشینی نموده و به تبریز وارد شدند.^۱

۱. علت صدور تلگراف عقب‌نشینی را این جور تأویل می‌نمایند که وثوق‌الدوله در همین ایام با انگلیس‌ها داخل مذاکره گردیده می‌خواست قرارداد ده‌ساله معروف ۱۹۱۹ را منعقد نماید چون وجود سمتقو و امثال آن تا انعقاد قرارداد جهت اجرای مقاصد انگلیس‌ها لازم بوده بدین جهت به وثوق‌الدوله فشار آوردند که قوای دولتی را از محاصره چهریق عودت داده و سمتقو را متعرض نشوند.

از این جا معلوم است که دست دیگری در توی کار بوده هر وقت می بینند که سمتقو به تنگنا افتاده و آن قدر نمانده که از بین برود فوری اشاره نموده و دست و پای او را باز می گذارند. حالا وضعیت اهالی ارومی را خوانندگان ملاحظه فرمایند که با کمال امیدواری چشم به راه دوخته و منتظر شکست ابدی این خون خوار بوده یک دفعه دیدند که قوای دولتی درحالتی که به دشمن چیره شده بودند با امر دولت عقب نشینی کرده دوباره راه تجاوزات را به روی دشمن این آب و خاک باز گزارده و یک عده اهالی بدبخت را به شمشیر خون ریز یک نفر خون آشام تسلیم نمودند و عشایر ساوجبلاغ نیز با هزاران شرمندگی راه خانه خود را گرفته و به طرف ساوجبلاغ مراجعت می نمایند و مخصوصاً این را دریافتند که اتکال سمتقو به جاهای خیلی محکمی بوده و باید بعدها با او دوستی و مسالمت نموده و نباید با دولتیان همراهی کرد.^۱

دلیل قاطع

سمتقو پس از استخلاص از این تنگنا به سایر عشایر اکراد که طرفدار دولت بودند کاغذها نوشته و آنها را از عدم اقتدار دولت آگاهانیده و به اتحاد و اتفاق خود دعوت می نماید؛ این دفعه سمتقو خود را مستغنی می داند از این که به رؤسای عشایر دلیل آورده و قدرت خود را به آنها ثابت نماید چه عقب نشینی بی جهت قوای دولتی و برگشتن آنها از دوفرسخی چهریق دلیل قاطع بود بر اینکه سمتقو با قدرت دیگران کار می کند و شکستن سرپنجه وی بسی مشکل می باشد. حالا در اطراف ارومی و خوی و سلماس و تا حوالی سلدوز و ساوجبلاغ قدرت در

۱ قرن۱ آقای مامش خود را هزار مرتبه از سمتقو بالاتر دانسته و هیچ وقت دست از طرفداری دولت برنداشته و به سمتقو مطیع نمی گردید ولی با مشاهده این قبیل رفتارهای دولتیان به کلی از طرف دولت مأیوس شده و چون کار سمتقو بالا گرفت قرن۱ آقا و امثال آن به طرف سمتقو رفته و به جهت حفظ حان و مال خود به قوای وی ملحق گردیدند.

دست سمتقو بوده و کوچک‌ترین اقدامی از طرف دولتیان ابراز نمی‌شود. ولی اسدآقاخان رئیس نظمیه گویی که وخامت آخر کارها را سنجیده درصدد تشکیلات اساسی بوده از دم دروازه شهر تا بندر گلمانخانه که یگانه راه امید اهالی این شهر است برج و باره‌های محکمی ساخته و به محافظت بندر گلمانخانه ژاندارمری گذاشته و کلب علیخان سرهنگ از اهالی ارومی از مالکین محال برکشلوچایی نیز با چند نفر از همراهان خود در محافظت بندر گلمانخانه از طرف فرقه دموکراسی و حکومت می‌باشد نظر اسدآقاخان از استحکام بندر این است که احیاناً هرگاه دفعتهاً سمتقو به شهر حمله نموده و شهر را متصرف شود بندر گلمانخانه در اختیار قوای دولتی بوده که اقلاً بتوانند از تبریز به وسیله کشتی قوه و مهمات به ارومیه حمل نمایند.

دموکرات‌ها

در تاریخ ۲۸ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۳۸ سردار فاتح به تبریز احضار و آقای حاجی عزیزخان امیرتومان ارومیه‌ای به کفالت حکومت منصوب و در تبریز نیز قیام شیخ محمدخیابانی شروع و سپهدار به طهران اعزام و کلیه امورات آذربایجان غیر از کردستان، ارومی و ماکو در تحت اختیار دموکرات‌ها می‌باشد. در ارومی نیز فرقه دموکراسی تشکیل اولاً دو دسته مخالف گردیده این دسته آن را با رسمیت نشناخته و دسته دیگر این‌ها را رسمی ندانسته و شبانه آن دسته تابلوی درب این دسته را باز کرده و برده در نتیجه نمایندگانی از طرف فرقه دموکراسی تبریز رسیده و به میان هر دو فرقه آشتی داده حالا اتفاقاً کار می‌کنند و در تبریز نیز در مابین دولتیان و فرقه دموکرات تیرگی مشاهده می‌شود چه مخبرالسلطنه^۱ از طهران به

۱. احتمالاً منظور عین‌الدوله است، که پیش از مخبرالسلطنه به ایالت منصوب، ولی دموکرات‌ها او را به تبریز راه ندادند. و

ایالت آذربایجان منصوب ولی شیخ محمد خیابانی و دموکرات‌ها او را به شهر راه نداده مخبرالسلطنه در باغ شمال نشسته و با دموکرات‌ها داخل مذاکره گردیده ولی شیخ و همراهان او سخت ایستادگی کرده و مخبرالسلطنه را به شهر راه نداده و وادار به مراجعت به طهران می‌نمایند او نیز درخواست این‌ها را رد می‌کند.

در همین ایام در تمام شهرهای آذربایجان عمده صحبت مردم نطق‌های آقای خیابانی بوده که هر روز عصری در عالی قاپوی تبریز در ایوان طالار ایالتی با حضور جمع کثیری از اهالی تبریز ایراد می‌نماید و در تبریز جنب و جوش شدیدی در افکار عمومی پدیدار گردیده و حتی عده‌ای از جوانان به نام گارد ملی مسلح شده در حفاظت شیخ خیابانی و اجرای منویات فرقه حاضر به خدمت گردیده و در ساعات نطق نیز با سلاح در عالی قاپو حاضر می‌باشند. خلاصه نطق‌های خیابانی تکان سختی در تبریز پدید آورده و جنب و جوش‌های ایام مشروطه را گذشته ولی تنها طرفدار خیابانی افراد فرقه دموکراسی و عده‌ای از جوانان بوده باقی اهالی تبریز مخالف وی می‌بودند.

ورود مجدد سردار فاتح

در اوایل شهر ذیحجه الحرام ۱۳۳۸ باز سردار فاتح از طرف دموکرات‌های تبریز به حکومت ارومیه تعیین و شبانه بدون اطلاع وارد و دموکرات‌های شهر از مشارالیه هواداری نموده و اطراف او را گرفته و پذیرایی می‌نمایند ولی سمتقو در همان روز محض شنیدن ورود سردار فاتح عده‌ای از اکراد را به اطراف شهر فرستاده چهارپایان اهل شهر را که در اطراف شهر می‌چرانیدند چاییده و به قریه توپراق قلعه برده و در آن‌جا نگهداشته و به اهل شهر چنین پیغام دادند که هرگاه سردار فاتح را از شهر بیرون کردید تمام مال و مواشی را پس داده و از انقلاب خودداری خواهیم کرد اگر او را

خارج نکرديد به شهر وارد شده و شهر را غارت خواهيم نمود. بنابراین اهالی به خانه معین الاسلام که آن وقت از سرجنابان بوده اجتماع کرده و خارج شدن سردار فاتح را می خواهند.

معین الاسلام فوراً امر داد مسجد جامع را فرش کرده و مردم دکاکین خود را بسته در مسجد جامع اجتماع نموده و خود معین الاسلام نیز در مسجد حاضر و دو نفر نماینده به نزد حکومت فرستادند که پیغام اهالی را این طور به ایشان برسانند که فعلاً مقدرات شهر ارومی در دست سمتقو بوده و حالا اطلاع داده هرگاه شما از شهر خارج نباشید اکراد را به شهر وارد نموده و قتل و غارت نماید البته شما نیز راضی نباشید که اهالی این شهر پس از آن همه فلک زدگی ها دوباره دچار قتل و غارت سمتقو باشند. نمایندگان رفته اظهارات معین الاسلام را به سردار فاتح گفته سردار چنین پاسخ می دهد من از طرف دولت آمده ام و بدون اجازه دولت بیرون نخواهم رفت ولی شما ۲۴ ساعت به من مهلت دهید من خودم با سمتقو داخل مذاکره گردیده او را نیز قانع خواهم کرد. نمایندگان از اتاق سردار خارج و جواب های او را در مسجد جامع به معین الاسلام و سایر اشخاص رسانده جماعت نظر بر اینکه سابقاً از سردار فاتح خوش نداشتند و از این طرف تهدیدات سمتقو نیز آن ها را به واهمه انداخته بود بدون انتظار به نظریات معین الاسلام جهال پرخاش نموده و مردم به سروصدا آمده دهل و شیپور درآورده با یک هیاهوی غریبی در درب سردار فاتح اجتماع کرده و رفتن او را می خواستند.

اخراج سردار فاتح

دموکرات ها چون از سردار طرفداری می کردند و او را نماینده خیابانی می دانستند هر قدر خواستند از جهال و اهالی جلوگیری نمایند میسر نگردیده تا سردار فاتح از خانه خارج و با یک دو نفر از کسان خود سوار

اسب شده راه بندر گلمانخانه را گرفته به راه افتاد و جماعت رجاله آنچه فحش و ناسزا بود روبه‌رو و پشت سرش گفتند. چون امروزها اسد آقاخان به تبریز احضار و یک نفر آزادنام عهده‌دار ریاست نظمیه شهر بوده و به‌هیچ‌وجه نتوانسته از جهال جلوگیری نماید. سردار فاتح از شهر خارج شده و اکراد نیز کلیه مال و مواشی اهالی را که طرف صبح غارت کرده بودند به شهر آورده و به صاحبان آنها پس دادند.

سردار فاتح به‌وسیله کشتی دوباره به تبریز عودت نموده و باز حاجی عزیزخان امیرتومان عهده‌دار کفالت حکومت گردیده و از امروز رتق ورتق امورات شهر در دست معین‌الاسلام و اطرافیان آن بوده و فرقه دموکراسی از روتق افتاده ولی عموم اهالی انتظار دارند به اینکه وقتی که سردار فاتح به تبریز رسید شیخ خیابانی و دموکرات‌ها دوباره او را با قوه کافی به ارومیه اعزام داشته و اشخاصی که آن‌گونه رفتار با سردار کرده‌اند مجازات خواهند شد.

پایان کار خیابانی

سردار وقتی که به تبریز رسیده کلیه وقایع را به خیابانی و دموکرات‌ها گزارش داده و ایشان از همین رفتار اهالی ارومیه سخت رنجیده خاطر گردیده. حتی در نطق همان روز در ایوان عالی قاپو خیابانی از رفتار اهالی ارومیه اظهار گله نموده و چنین می‌گوید: اهالی ارومیه با سمتقو اتحاد کرده و حکومتی که من برای آنها فرستاده بودم او را با بدترین وضعی اخراج نموده‌اند و در همان روز تلگرافی خطاباً به معین‌الاسلام مخابره نموده که اجامر و اوباش را از اطراف خود برکنار نموده و الاقوای ژاندارمری که در این روزها به ارومیه اعزام خواهند شد شما را به مجازات اعمال خود خواهند رسانید. دو سه روز کارها بدین منوال گذشته و از طرف اکراد و عشایر تجاوزاتی دیده نمی‌شود. علی‌زاده نامی از اهالی

تبریز که آن روزها سمت ریاست مالیه این شهر را داشته با اشاره پاره‌ای از اشخاص که با او خوش نبودند معین‌الاسلام به اخراج وی نیز اقدام نموده و او را هم از شهر خارج نمودند ولی عموم منتظر اقدامات خیابانی می‌باشند.

یک دفعه روز دوشنبه او آخر ذیحجه الحرام تلگرافی از تبریز خطاب به حکومت ارومیه رسیده حکومت نیز تلگراف را جهت استحضار اهالی به معین‌الاسلام فرستاده در این موقع عده‌ای در خانه ایشان بودند که تلگراف بدین مضمون قرائت گردید: حکام با احتشام جزء ولایات آذربایجان. چندی بود عده‌ای در تبریز مشغول انقلاب و خودسری بوده که از اوامر دولت سرپیچیده و خودسرانه مشغول عملیاتی بودند این جانب که چندی از طرف دولت به ایالت آذربایجان منصوب و در خارج شهر اقامت گزیده و حتی از ورود من به شهر نیز مانع بودند دفعات از در نصیحت و مسالمت برآمده، آن‌ها ابداً این خیرخواهی را از من قبول نکرده متأسفانه امروز صبح به استعمال قوه ناریه مجبور گردیده و منجر به فوت مرحوم خیابانی شده فعلاً انقلابیون متواری و شهر تبریز امن. از عالی‌قاپو مخبرالسلطنه). این تلگراف نشان می‌داد که مخبرالسلطنه با قهر و غلبه از خارج شهر به تبریز وارد و قزاقخانه که در تحت امر وی بوده با گارد ملی‌ها که قوای اجرایی فرقه دموکراسی و خیابانی بودند جنگ کرده در نتیجه دموکرات‌ها مغلوب و شیخ خیابانی مقتول و رؤسای فرقه متواری و فراری و مخبرالسلطنه زمام امور کارها را به دست گرفته و در مقر ایالتی مستقر گردیده است.

رقابت بر سر قدرت

در این ایام که حاجی عزیزخان امیرتومان حکومت شهر را اداره می‌نماید سمتقو یک نفر از بیک‌زادگان اکراد را که پروت‌آقا نام داشت با شصت نفر

از اکراد به شهر ارومیه فرستاده در خانه‌های مرحوم ژنرال در محلهٔ عسکرخان منزل نموده و به نام ریاست امنیه داخلی شهر مشغول رتق و فتق و رسیدگی به امورات بوده و ماهی سیصد تومان حقوق از محل مالیات غیرمستقیم شهر دریافت می‌نماید و با وجود حکومت محلی در بازار جار را که در این وقت عوض اعلان به کار می‌بردند به اسم پروت آقا کشیده و در واقع پروت آقا حاکم شهر می‌باشد.

در تاریخ ۱۱ شهر صفر ۱۳۳۹ هجری میرزا علی اکبرخان نامی از اهالی تبریز که سابقاً سمت منشی‌گری قونسولخانهٔ روس را در تبریز داشته از طرف مخبرالسلطنه به حکومت ارومیه منصوب و وارد گردیده و اسدآقاخان رئیس نظمیهٔ سابق باز به سمت ریاست نظمیه و ریاست ژاندارمری که عدهٔ کلیهٔ آژان و ژاندارمری‌ها بر چهارصد و پنجاه نفر بالغ می‌باشد منصوب و جداً مشغول امنیت داخلی و اطراف شهر گردید.

ولی افسوس که عدم اقتدار دولت لیاقت ذاتی اشخاص آن دوره را در پس پرده گذاشته و چیرگی سمتقو نیز کلیهٔ نیات وطن‌پرستانهٔ اسدآقاخان را عقیم می‌گذارد و در یک طرف شهر پروت آقا با کمال قدرت مشغول رسیدگی به امورات گردیده به اندازه‌ای که حکومت پروت آقا حکومت میرزا علی اکبرخان را تحت الشعاع خود قرار داده و عموم از اوضاع جاریه خسته و از آتیهٔ مأیوس می‌باشند.

یک پیش آمد بد دیگر

در این روزها یک پیش آمد بدی در این شهر روی داده که وخامت این پیش آمد دوباره ارومیه و اهالی آن را یک دفعه به تحت سلطه و اقتدار سمتقو داده و این شهر را به کلی پایمال نموده و پیش آمد مزبور از این قرار می‌باشد؛ در سال گذشته که سردار انتصار برای تنبیه سمتقو به ارومیه آمده بود در شهر فقط یک باب مدرسهٔ شش کلاسه به نام مدرسهٔ احمدیه

بوده که از عوارض غیرمستقیم اداره می‌شد و از این طرف در بارگیری کشتی‌رانی ارومیه نیز از هر بوط مال‌التجاره و محمولات یک عباسی به نام معارف تبریز مأخوذ می‌گردید. سردار انتصار این پوطی یک‌عباسی عواید کشتی‌رانی بندر گلمانخانه را به معارف ارومیه تخصیص داده و چون بودجه معارف ارومیه زیادتر گردید یک‌باب مدرسه شش‌کلاسه ابتدایی دیگری به نام مدرسه مظفریه که منسوب به اسم مظفرخان سردار انتصار بوده از طرف اداره معارف تأسیس گردید. سردار انتصار از ارومیه رفته ولی این مدرسه باقی و با همان پوطی یک‌عباسی محمولات کشتی‌رانی اداره می‌شد.

دسته‌بندی‌های شهری

از این طرف حاجی میرزا فضل‌الله که قبلاً نامی از ایشان برده و از طرفداران اتحاد اسلام و طرف توجه عثمانیان بوده و پس از معاودت عثمانیان به مملکت خود این شخص نیز به مشهد رفته و در آنجا اقامت داشته امروزها به ارومیه وارد و همان اشخاصی که به سر معین‌الاسلام جمع شده بودند به سر حاجی میرزا فضل‌الله جمع گردیده بنای دسته‌بازی را گذاشتند. با اینکه امنیت ارومیه امروزها از مویی آویزان بوده و سمتقو در پی بهانه‌ای می‌گشت که در شهر پیش‌آمدی رخ داده و خیالات منحوس خود را به موقع اجرا بگذارد این آقایان هم جریانات را مشاهده می‌کردند ولی افسوس که قضا و قدر کار خود را کرده و آنچه شدنی بود شد.

از این طرف فرقه دموکرات‌ها هم کم‌کم تشکیل حوزه داده و حسین‌خان مستشاری رئیس معارف نیز که از جوانان لایق و تحصیل‌کرده بود از دسته دموکرات‌ها محسوب و شاگردان مدارس هم امروزها به نام دموکرات‌ها در بازار نمایشاتی داده و به نام دموکرات‌ها سرودها انشاد

می نمایند. این نمایشات مخالف عقیده دسته حاجی میرزا فضل الله بوده چه این‌ها هم از دموکرات‌ها خوشی نداشتند و هم می‌گفتند که شاگردان مدارس را نباید داخل دسته‌بازی‌ها نمود، وظیفه آن‌ها تحصیل است که در مدارس انجام دهند. لذا این موضوع از طرف دموکرات‌ها به‌رغم حاجی میرزا فضل الله چندین دفعه تکرار گردیده در نتیجه مشارالیه به معارف اعلام نمود که چند نفر از معلمین که اطفال را به بازار برده و نمایشات داده‌اند باید از معارف اخراج شوند و من هم مستقیماً باید معارف را اصلاح نمایم.^۱

اصلاح معارف

اول رئیس معارف با حاجی میرزا فضل الله موافقت نموده و حتی یک نفر از طرفداران او را که ملا عبدالحسین از اهل قریه خداویری خان‌کندی بود به‌سمت معلمی به مدرسه آورده و در کلاس چهارم مدرسه احمدیه به مشارالیه معلمی داده ولی حاجی میرزا فضل الله به این‌ها قانع نگردیده و اظهار می‌داشت که من باید پروگرام مدارس را اصلاح نموده و قسمت شرعیات و قرآن را معلمینی که من خودم تعیین خواهم کرد آن‌ها بگویند. این موضوع به دموکرات‌ها و هیئت معارف نیز گران آمده صراحتاً اظهار داشتند که حاجی میرزا فضل الله نمی‌تواند مستقیماً به پروگرام معارف که دولت تصویب نموده مداخلاتی کرده و به اصلاح آن اقدام نماید. حاجی میرزا فضل الله نیز عواید پوطی یک‌عباسی محمولات کشتی‌رانی را که به صندوق حاجی هاشم تاجر دیلمقانی جمع می‌شد توقیف نموده و بودجه

۱. اگر خوانندگان به نویسنده اعتراض نمایند که موضوع کشمکش حاجی میرزا فضل الله با معارف را بیش از حد تصریح نموده و طولانی نوشته شده معروض خواهم داشت که چون این موضوع اساس و پایه یک انقلاب مهم گردیده که آن هم استیلای اسمعیل آقا سمنقو می‌باشد مجبور به تصریح و بیان جریانات حقیقی آن گردیدم که ملاحظه فرمایند که این اختلاف نظر جزئی موجب چه قضایای خانه‌برانداز گردید.

معارف ارومی که در این زمان تنها از همین محل تأمین می شد قطع گردید.^۱

معلمین با اینکه در فشار معاش بودند و حقوق آنها نمی رسید دست از تدریس برنداشته و ابداً به طرف حاجی میرزا فضل الله تمایلات نکرده، مدارس را از تعطیل که منتها نظریات حاجی میرزا فضل الله بود نگهداشتند و از این طرف حاجی میرزا فضل الله نمایندگانی از طرف خود به مدارس فرستاده و به کارکنان و معلمین ابلاغ نمودند هرکس حقوق خود را می خواهد به منزل حاجی میرزا فضل الله آمده حواله دریافت داشته از صندوق حاجی هاشم دریافت نماید ولی باید در تحت امر ایشان باشند. معلمین اظهار داشتند حقوقی که به امر حواله حاجی میرزا فضل الله به ما داده شود ما آن را نمی خواهیم.

مشارالیه فردای همان روز نمایندگان دیگری به مدرسه احمدیه فرستاده به عنوان اینکه باز اوامر دیگر حاجی میرزا فضل الله را به معلمین برسانند. معلمین قبل از شنیدن دستورات و سفارش ایشان شاگردان مدرسه همین نمایندگان را در صحن مدرسه گرفته و گلوله های برف را به سر و روی آنها زده و از مدرسه بیرون کردند. وقتی که نمایندگان به نزد حاجی میرزا فضل الله رسیده و ماجرا را گزارش دادند مشارالیه فوراً امر به فرش کردن مسجد سردار و تعطیل بازار نموده و چون مسجد دایر شد خود حاجی میرزا فضل الله و اطرافیان وی در مسجد اجتماع نموده و عده ای هم به بازار رفته بازار را تعطیل نمودند و در مسجد به نطق و نمایشات شروع گردید. عمده درخواست حاجی میرزا فضل الله همین بود [که] دو نفر از معلمین که شاگردان را تحریک نموده و به نمایندگان من توهین نموده اند باید اداره معارف آنها را به مسجد فرستاده تا در آنجا تنبیه شوند.

۱. حاجی هاشم نیز از طرفداران عقیده حاجی میرزا فضل الله بوده و محض صدور دستور توقیف وجوهات دیناری به معارف نمی پردازد

بهره‌برداری سمتقو

از این طرف فرقهٔ دموکراسی نیز سخت ایستادگی کرده و درخواست حاجی میرزا فضل‌الله را رد می‌نمایند و در این هیاهو و جنجال ارشدالملک ارومیه‌ای که تا روز اول انقلاب مسیخیان در ارومی رئیس نظمیّه بوده و در دورهٔ قیام مرحوم خیابانی با برادرانش در قیام شرکت داشته و پس از ورود مخبرالسلطنه با سایر آزادیخواهان به کلیر فرار نموده و پس از چندی دوباره به تبریز مراجعت کرده و به عللی مخبرالسلطنه او را محبوس داشته و پس از استخلاص از تبریز خارج و مستقیماً خود را به چهریق رسانده کلیهٔ اوضاع و جریانات و ناتوانی و گرفتاری‌های دولت را به سمتقو القاء کرده و او را به تسخیر ارومی و سلماس تشجیع و وادار می‌نماید. سمتقو از فرصت استفاده نموده با صدور دستورات لازمه او را به ارومی فرستاده و به‌طور مخفی به پروت آقا که با شصت نفر در شهر مشغول رتق وفتق بوده نامه‌ای نوشته و دستور می‌دهد که در تحت اختیار ارشدالملک باشد. مشارالیه با اخذ دستورات وقتی به شهر رسید که حاجی میرزا فضل‌الله در مسجد جماعت را به دور خود جمع نموده و جداً تنبیه معلمین معارف را می‌خواهد و فرقهٔ دموکراسی نیز در عمارت سردری اجتماع کرده و نمایشات داده در نتیجه کلیهٔ درخواست‌های حاجی میرزا فضل‌الله و مسجدنشینان را رد می‌نمایند.^۱

۱. در این جا نباید تنها مسجدنشینان را مقصر دانست چه افراد فرقهٔ دموکراسی که خودشان را از آنها داناتر می‌دانستند و وخامت این دسته‌باری را کاملاً می‌دانستند در سر یک موضوع جزئی با حاجی میرزا فضل‌الله مقاومت نموده تا کار منجر به جایی شد که هم فرقه و هم مسجدنشینان از بین رفته و به دشمن معلوب گردیدند. چون آن روز حاجی میرزا فضل‌الله قوی بود این‌ها می‌بایستی به جهت رفع غائله با وی از در دوستی می‌آمدند. نظر سر اینکه علمای این شهر از ابتدای دورهٔ مشروطیت ایران اکثراً مقام روحانیت خود را حفظ نموده و

ارشدالملک ظاهراً خود را بی طرف وانمود می دارد و پس از سنجیدن نظریات طرفین نظر به اجرای مقاصدی که منظور داشته بود داخل دسته حاجی میرزا فضل الله گردیده و در صف مسجدنشینان قرار گرفت. هیچکس از افراد این دو فرقه از مقاصد وی اطلاع نداشته ولی همین قدر می دانستند که در چهریق با سمتقو ملاقات نموده و به ارومیه آمده است. در این روزها حکومت هرچه به حاجی میرزا فضل الله اصرار می کرد که مسجد را برجیده و جماعت را پراکنده کرده و دست آویزی به دست سمتقو نداده به گوشش نرفته و ارشدالملک هم به این آتش دامن می زد و حتی حاکم آقای حاجی نظم السلطنه افشار را که طرف توجه عموم اهالی و محل اعتماد هر دو فرقه بودند به نزد حاجی میرزا فضل الله فرستاده و وخامت کار را به وسیله ایشان به وی خاطر نشان کرده، ابدیاً قبول ننموده و تلگرافی نیز از طرف مخبرالسلطنه والی ایالت آذربایجان خطاب به حاجی میرزا فضل الله بدین مضمون مخابره گردید که شما جماعت را از دور خود پراکنده نموده و به امنیت شهر خلل نرسانید، به اینها نیز اعتنا نکرده و جداً تنبیه معلمین را درخواست می نماید.

از این طرف اسدآقاخان به فرقه دموکراتها متمایل بوده حتی حکومت پس از یأس از طرف حاجی میرزا فضل الله امریه ای به اسدآقاخان صادر نموده که همان معلمین را گرفته و به حکومت آورده تا به پیش حاجی میرزا فضل الله فرستاده شوند. اسدآقاخان مخالفت نموده اظهار داشت که من نمی توانم مأمور دولت را گرفته به دست حاجی میرزا

→

خود را از دسته بندیها کاملاً برکنار می داشتند و مثل بعضی از روحانیان ولایات دیگر نبوده و همواره با مقاصد دولت همراهی نشان داده و با مدارس جدید و معارف مخالفت نداشته و در این جریانات نیز هیچیک از آنها با حاجی میرزا فضل الله همراهی ننموده و در خانه های خود نشسته و بعضاً از در نصیحت به مشارالیه سفارشات داده ولی هیهات حاجی میرزا فضل الله از آن اشخاصی نبود که سخنی از کسی بپذیرد.

فضل‌الله داده تا ایشان آن‌ها را تنبیه نمایند. رفته‌رفته کار غلظت پیدا نموده تا روز ۱۸ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ شورش در مسجد پیدا شده و مردم هیجان نموده و اجرای مقاصد حاجی میرزا فضل‌الله را می‌خواهند. ارشدالملک چون زمینه را حاضر دید بلند شده و چنین اظهار داشت: آقایان فعلاً که حکومت به حرف حاجی آقاگوش نداده و اطاعت امر مجتهد را نکرد بر ما فرض است که خودمان رفته همان معلمین را کشیده به مسجد بیاوریم ولی اجازه دهید من برای آخرین دفعه با حکومت ملاقات نموده هرگاه نتیجه حاصل نشد اقدام شود. همه رأی او را پسندیده گفت آقایان شما در مسجد منتظر اقدامات من باشید.

شهر به تصرف سمت‌قو درآمده و دولتیان فرار نموده و یا متواری می‌شوند

ارشدالملک از آن‌جا حرکت نموده فوری به خانه پروت آقا آمده او را با چند نفر از اکراد برداشته به دارالحکومه میرزا علی‌اکبرخان وارد و با خالی کردن چند تیر گلوله فراشان حکومتی متواری و میرزا علی‌اکبرخان دستگیر و با پروت آقا روانه خانه ایشان گردیده و ارشدالملک در دارالحکومه نشسته، آنچه در پشت پرده بود ظاهر گردید. چون این خبر به دموکرات‌ها و اسدآقاخان رئیس‌نظمیه رسید افراد فرقه فوری به خانه‌های خود فرار نموده و رئیس‌نظمیه فوری یک‌عده آژان احضار کرده که در راه میرزا علی‌اکبرخان را از دست اکراد پروت آقا خلاص نماید ولی عده‌ای به این کار مانع شده چنین عقیده دادند اگر آژان‌ها در راه دچار اکراد شوند ممکن است کار به جنگ منجر شده و چون میرزا علی‌اکبرخان در میان آن‌ها است هدف گلوله گردیده، مقصود که استخلاص آن است نتیجه برعکس شود و اگر تا رسیدن آژان و ژاندارمری آن‌ها میرزا علی‌اکبرخان را به خانه پروت آقا رسانده باشند

البته آنجا از طرف آژانها و ژاندارمریها محاصره گردیده و از طرفین شروع به جنگ شده و از اطراف نیز اکراد به شهر وارد گردیده آنوقت به آژانها و ژاندارمریها تلفات وارد گردیده و حاکم نیز مستخلص نشود در هر صورت به اقدامات اسدآقاخان با دلایل مشروحاً بالا مانع گردیدند.

نیرنگ ارشدالملک

حالا اهل مسجد و حاجی میرزا فضل الله نیز نیرنگ ارشدالملک^۱ را شنیده که عوض گرفتن معلمین حاکم را گرفته و دارالحکومه را به دست آورده و در آنجا نشسته از اعمال خود سخت نادم و پشیمان گردیدند. ارشدالملک فوراً چارچی به بازار فرستاده اعلام نمودند که شهر فعلاً در اختیار اسمعیل آقا سمتقو بوده و اهالی ابدلاً نگران نشده مشغول کسب و کار خود باشند و یک نفر هم به مسجد پیش حاجی میرزا فضل الله فرستاده و پیغام داد که فوراً مسجد را چیده و جماعت را پراکنده کرده به خانه های خود بروند و یک نفر دیگر نیز به پیش دموکراتها فرستاده و پیغام داد که من با فرقه و معلم و غیره کاری ندارم آنها نیز مجمع خود را چیده و به خانه های خود بروند. اهل مسجد و دموکراتها وقتی که دیدند راز درونی آشکار شد و سمتقو از این دو فرقه گی شهر و دسته بندیها استفاده نموده خیالات چندین ساله خود را بدون جنگ و زحمت با دستیاری ارشدالملک به موقع اجرا گذاشت هر دو دسته با کمال خجلت و ترس به خانه های خود رفته و متواری گردیدند. این وقایع در عصر روز ۱۸ ربیع الثانی واقع گردید.

۱. ارشدالملک اصلاً از اهالی ارومی و پدرشان از صنف تجار بوده و شش برادرند: میرزا حبیب خان آقازاده، محمدخان صولت الملک و حسین آقا ارشدالملک و میرزا عبدالعلی. حمیدخان آقازاده، محسن خان. میرزا عبدالعلی در موقع فرار از تبریز در ورود مخبرالسلطنه در رود ارس غرق شد و تمام برادران ارشدالملک مخصوصاً حبیب خان آقازاده از خادمین راه آزادی بوده و از این حرکت وی سحت دلگیر و بیزار بودند.

تمهیدات اسد آقاخان

ولی اسد آقاخان چون وضعیت شهر را ملاحظه نموده شبانه قوای ژاندارمری و آژان‌ها را با مهماتی که داشتند برداشته قبل از آنکه اکراد به بندر گلمانخانه برسند خود را به آنجا رسانیده و بندر را که یگانه راه امداد شهر بود به تصرف درآورده و به استحکام آنجا اقدام کرده و شبانه به وسیله کشتی نماینده به تبریز اعزام داشته و تمام وقایع و تسخیر شهر را در دست سمتقو به وسیله ارشدالملک که جریان یافته بود با گرفتاری حکومت به مخبرالسلطنه گزارش داده و خودش به برج‌ها ژاندارم گذاشته فعلاً از بندر گلمانخانه تا نزدیکی‌های شهر از طرف دروازه هزاران در دست اسد آقاخان بوده ولی شهر در اختیار اکراد و ارشدالملک هم حکومت شهر را از جانب سمتقو اداره نموده و میرزا علی اکبرخان نیز در خانه پروت آقا محبوس و کلیه ادارات دولتی تعطیل و عموم از این پیش آمد و وحشتناک و حاجی میرزا فضل‌الله از کار خود نادم و دموکرات‌ها و هیئت معارف مبهوت می‌باشند.

ولی دستوراتی که پی‌درپی از طرف سمتقو به ارشدالملک صادر می‌شود همانا امنیت شهر و اطراف آن است چه مقصود اصلی سمتقو این بوده تا وقتی که اسد آقاخان را از بندر خارج نکرده و راه امید اهالی را به کلی به تصرف نیاورده به شهر فشار نداده و اهالی را از خود راضی گرداند که مبادا اهل شهر نیز با اسد آقاخان متفق شده دوباره اکراد را از شهر خارج نمایند. حالا یگانه مقصود سمتقو برداشتن اسد آقاخان از بندر گلمانخانه می‌باشد که مبادا از تبریز به او امداد رسیده و دوباره شهر را از تصرف وی خارج نمایند و درحقیقت مقصود اسد آقاخان هم غیر از این نبوده که خود را به بندر کشیده و از تبریز قوای کافی خواسته دوباره به شهر حمله نموده و اکراد را خارج نماید ولی هیئات شهر ارومی از امروز به تحت تصرف سمتقو درآمده و ارتباط این شهر از امروز با دولت قطع و

وسایل ارتباط از قبیل تلگراف و پست به کلی برچیده شده و خدا می داند چه بلایا و قضایایی روزگار ناهنجار در پس پرده جهت اهالی ارومی و سلماس و سلدوز و ساوجبلاغ نگهداشته که همه آنها به نام بلوای اکراد از همین روز در همین تاریخ ذکر می شود.

در باغ سبز

فعالاً یگانه امیدواری اهالی شهر بسته به بندر گلمانخانه و به وجود اسد آقاخان است. ارشدالملک راه مابین ارومی و چهریق را تسطیح می نماید و از شهر به چهریق جداً تلفون می کشد و اسدالله خان تلفونچی با سر و جان برای انجام این مقصود سریعاً اقدام می نماید و رؤسای دوایر دولتی هریک در جایی پنهان شده ولی از طرف اکراد و ارشدالملک در حق هیچ کس تعرضاتی مشاهده نمی شود. خود ارشدالملک هر روز به بازار رفته و از طرف سمتقو به اهالی امیدواری داده و ایشان را به بازکردن دکاکین و تجارتخانه ها ترغیب نموده و می گوید اگر یک نفر از اکراد در بازار به کسی پیچیدگی نموده باشد فوری به من اطلاع دهید که به سختی مجازات و تنبیه خواهم نمود. در روز سوم از عموم مدیران مدارس و معلمین دعوتی کرده به ایشان چنین گفت: آقایان نباید معارف در دوره حکومت من تعطیل شده و این یک ننگی برای من و اسمعیل آقا سمتقو می باشد فلهدا مدارس را باز کنید و میرزا عبدالله خان امین السلطنه شوهر همشیره من به سمت ریاست معارف تعیین و برای هریک از مدیران و معلمین بالاتفاوت عجلتاً ماهی هشت تومان حقوق معین می نمایم. لذا از فردا مدارس به کار افتاده و معارف نیز در تحت ریاست امین السلطنه اداره شده و حسین خان مستشاری رئیس معارف از کار کناره گیری نمود و ارشدالملک دوایر مالیه و سایر ادارات را از اشخاصی که طرف اعتماد او است تشکیل کم کم به امورات داخلی شهر سروسامانی می دهد و از این

طرف روز به روز بر عدهٔ اکراد ساخلوی شهر افزوده و ریاست نظمیه را اسماً پروت آقا ولی بهادرخان از اجزای نظمیه که در موقع حرکت اسدآقاخان عمداً مخفی شده و با و نرفته بود اداره می نماید.

روز هفتم دورهٔ ایام حکومت ارشدالملک به امر سمتقو هیئتی از اهالی شهر به بندر گلمانخانه نزد اسدآقاخان اعزام گردید که بندر را تخلیه نموده و از راه کشتی به تبریز برود و الاً با قوهٔ قهریهٔ بندر گلمانخانه را گرفته و آن وقت اگر از ژاندارم و آژان در دست اکراد من کشته شوند خون آنها به گردن اسدآقا است در نتیجه این هیئت رفته جواب ردّ شنیده به شهر مراجعت نمودند.

دستبرد اسدآقاخان

در همین روزها یک شب اسدآقاخان دستبردی به شهر نموده، بدین معنی که پنجاه نفر از آژانها و ژاندارمها که جسور و به محلات شهر آشناتر بودند برای آوردن میرزا علی اکبرخان و گرفتن ارشدالملک به شهر اعزام داشت. آنها با کمال مهارت و بدون سروصدا شبانه به شهر وارد و به منظور به دست آوردن ارشدالملک اول به دارالحکومه آمده، ارشدالملک را نیافته و مستحفظین آنجا را گرفته به خیال این که ارشدالملک در خانهٔ امین السلطنه یعنی خانهٔ همشیره اش بوده باشد به آنجا رفته و به وسیلهٔ نردبان به خانه افتاده هدف مقصود خود را در آنجا نیز پیدا نکرده ولی امین السلطنه را از رختخواب برداشته با یک پیراهن و شلوار به وسیلهٔ ژاندارم به بندر گلمانخانه اعزام داشته و بعد عده ای جهت نجات میرزا علی اکبرخان حاکم به خانهٔ شریف الملک کارگزار آمده چه این کارگزار میرزا علی اکبرخان را به ضمانت خودش از دست اکراد گرفته و در خانهٔ خود نگهداشته که هر وقت از طرف سمتقو او را بخواهند تحویل دهد.

ژاندارمریان از دیوار افتاده میرزا علی اکبرخان را از میان رختخواب برداشته روانه بندر گلمانخانه نموده ولی ارشدالملک به دست نیامد. امیرالملک پسر اجلالالملک که رئیس دخانیه شهر بوده و با اسدآقاخان به بندر گلمانخانه فرار کرده بود او نیز شبانه با معیت ژاندارم‌ها به شهر آمده و از اداره دخانیات کلیه دفاتر و اوراق و وجوهات نقدی را برداشته به بندر گلمانخانه برمی‌گردد.

چون صبح شد ارشدالملک و سایر اهالی از این قضیه اطلاع حاصل نمودند مشارالیه مراتب را به وسیله تلفون به سمتقو گزارش داده و با دستور وی دوباره هیئتی از معاریف شهر از طرف ارشد به نزد اسدآقاخان جهت عودت اشخاصی که شبانه برده شده‌اند به بندر گلمانخانه اعزام می‌شوند همین‌که هیئت به گلمانخانه رسیده و درخواست‌های خود را اظهار داشتند اسدآقاخان، امین‌السلطنه و سایر اشخاصی را که شبانه از شهر آورده بودند غیر از میرزا علی اکبرخان همه را به ایشان سپرده و به شهر مراجعت نمودند ولی میرزا علی اکبرخان را که از دست اکراد نجات داده بود به وسیله کشتی به شرفخانه و از آنجا به تبریز اعزام داشت و مخبرالسلطنه هم از تبریز به اسدآقاخان دستورات اکید صادر می‌نماید که بندر را از دست نداده و قوه کافی و مهمات و آذوقه به وسیله کشتی به شما ارسال خواهم داشت.

گرفتن بندر گلمانخانه از طرف اکراد و فرار اسدآقاخان به قرخلار

سمتقو با اعزام هیئت و با عناوینی دیگر می‌خواست اسدآقاخان بندر گلمانخانه را تخلیه نموده و به تصرف خود بیاورد ولی چون مقاومت او را در حفظ بندر و شیخون‌زدن وی را به شهر دیده تصمیم گرفت که با اعزام قوا بندر را تسخیر نماید. طبیعت نیز سرکشی نموده زمستان سرمای سخت خود را به این حوالی فرستاده و برف‌های شدیدی باریده و راه‌ها

را به کلی مسدود نمود. همچو سرمای سختی در هیچ‌یک از سال‌های گذشته دیده نشده و حتی دو سه نفر از کارکنان دفتری نظمی که با اسدآقاخان همراه بودند و برای حمل هیزم از جزیره‌های کوچک دریاچه به وسیله کشتی رفته بودند از شدت سرما جان داده و به بندر مراجعت نکردند. در سرکوه‌های بندر گلخانه شب‌ها ساخلودادن فوق‌العاده مشکل شده و دست‌وپای عده‌ای از ژاندارم و آژان را سرما برده و کشیک‌دادن در برج‌های سر راه شهر و بندر به اشکالات برخوردی چه هر شب و روز برف شدیداً باریده و ارتباط ساخلوهای برج‌ها با بندر قطع شده و عوض کردن آن‌ها میسر نمی‌شود.

در این هنگام سمتقو هزار و پانصد نفر اکراد در تحت ریاست عمر خان برای برداشتن اسدآقاخان و تصرف بندر اعزام داشته و به شهر وارد شده‌اند و از آن طرف اسدآقاخان با شنیدن ورود قوای اکراد به شهر به استحکام بندر و برج‌های سر راه جداً اقدام می‌نماید و عموم اهالی نیز امیدوارند که به وسیله کشتی از تبریز و شرفخانه به اسدآقاخان کمک رسیده و منجر به شکست اکراد و استخلاص شهر خواهد شد و اگر احیاناً نتیجه این جنگ منجر به شکست اسدآقاخان بوده باشد آن‌ها خود را به وسیله کشتی از راه دریا نجات داده و بدون تلفات و دستگیری به شرفخانه می‌رسند (ولی از قضا و قدر هیچ‌یک از آن‌ها نتوانستند که به وسیله کشتی خود را نجات دهند).

سقوط برج‌ها

فردا صبح قوای اکراد از شهر خارج به برج اولی سر راه بندر هجوم آورده پس از مختصر جنگی، برج محصور و ساکنین آن عده‌ای زخم‌دار و باقی از مقاومت عاجز، اجباراً سلاح انداخته و تسلیم گردیدند. خلاصه برج‌های دیگر نیز یکی پس از دیگری در مقابل تهاجم شدید اکراد

مقاومت نکرده پس از جنگ ساکنین آن‌ها شکست خورده و سر تسلیم فرود آوردند تا رسیدند به برج و سنگر کلیسا که وسط راه شهر و بندر بوده و سنگر مزبور از برج‌های دیگر محکم و به وسیله عبدالعلی خان جبلی ارومیه‌ای که خود داخل تشکیلات ژاندارمری بود محافظت می‌شود.

مقاومت عبدالعلی خان

این شخص در مواقع متعدده با اکراد بسیار جنگیده و کارآزموده بود و با عمرخان رئیس قوای سمتقو کاملاً دوستی و یگانگی داشتند، حالا وقت آن رسیده که این دو رفیق با هم بجنگند. قوای اکراد در مقابل همان برج سنگربندی نموده و عمرخان به عبدالعلی خان جبلی سفارش می‌دهد نظر بر اینکه من با شما دوستم و نمی‌خواهم در دست من مقهور و آسیبی به شما برسد حالا تکلیف می‌کنم که دست از طرفداری این «کور» برداشته - مقصودش اسدآقا است چون یک چشم مشارالیه در تاریخ ۱۳۳۰ هجری موقع جنگ روس‌ها با تبریزیان هدف گلوله گردیده بود - و به من ملحق شده آسیبی برای شما و ژاندارمری‌های شما نیست.

عبدالعلی خان جبلی که شخص وطن‌پرست و خادم دولت بوده ابداً به این حرف‌ها و قعی نگذاشته و همین قدر جواب می‌دهد که طرفداری تو به سمتقو دوستی ما را از بین برده در نتیجه جنگ از طرفین شروع گردید. از آنجایی که سنگر کلیسا محکم و حفاظت آن به عهده جبلی بوده عمرخان هر قدر فشار آورده تسخیر آن ممکن نگردید و اکراد نیز در آن سختی سرمای زمستان بدون پناهگاه در باغات و مزارع جنگیده و فوق‌العاده در مضیقه می‌باشند. ارشدالملک هم گزارش جنگ را ساعت به ساعت به وسیله تلفون از شهر به سمتقو می‌دهد در نتیجه سمتقو از سختی و استحکام سنگر کلیسا مطلع شده و به وسیله تلفون عمرخان را با لحن

شدید تویخ می نماید. یکی از جملات تویخ وی به عمرخان این بود: عمر اگر نمی توانی سنگر کلیسا را بگیری چند نفر زن جهت کمک شما از چهریق روانه نمایم. پرواضح است این تویخ از سمتقو به عمرخان که رئیس کل قشون او بوده کارگر شده و عروق کردیت و ایلاتی وی را به سختی تحریک می نماید لذا عمرخان از شهر برگشته و سفارش سمتقو را به اکراد حالی نموده، اکراد این دفعه جان به کف دست گرفته با حملات صادقانه و شجاعانه یک دفعه به سنگر کلیسا هجوم آورده با اینکه جبللی و تفنگچیان وی مقاومت شدیدی به خرج دادند با این حال اکراد با دادن تلفات قسمتی از سنگر کلیسا را خراب نموده و عبدالعلی خان جبللی و یاران وی تاب مقاومت در خود ندیده آنجا را تخلیه کرده به برج های بالای سرراه پناه بردند.

جنگ در گلمانخانه

نظر بر اینکه برج های مزبوره وسعت نداشته و نمی توانستند از محاصره محفوظ بمانند لذا جبللی و افراد سایر برج ها جنگ کنان عقب نشینی نموده خود را در بندر گلمانخانه به اسد آقاخان رسانیدند. خود مشارالیه که فرمانده کل قوا بوده در بندر گلمانخانه فرمان جنگ را داده و در سرکوه ها و در راهرو بندر با کمال سختی به جنگ اقدام می شود و اهالی شهر و مأمورین دوایر دولتی که اکثراً از اهالی طهران و تبریز بودند با کمال بی صبری نتیجه این جنگ را منتظرند.

در این مدت که اسد آقاخان از شهر خارج شده و در بندر گلمانخانه مقیم بوده دو سه فقره کشتی از شرفخانه مقداری آذوقه و مهمات و چند نفر ژاندارم آورده و در هر دو سه روز کشتی از شرفخانه به گلمانخانه و از گلمانخانه به شرفخانه رفت و آمد نموده و در موقع هجوم اکراد تنها یک فروند کشتی در بندر گلمانخانه بوده و در همان روز او را نیز جهت حمل

ارزاق و قوا به شرفخانه روانه کرده، در موقعی که بندر از کشتی خالی بوده جنگ شدیداً واقع و مراجعت کشتی ها هم از شرفخانه به تاخیر افتاده و اکراد هم نظر به عدم تحمل سرما پی در پی حمله نموده که سریعاً کار را یک طرفی نمایند.

پایان کار اسد آقاخان

کار جنگ و شدت سرما و تهاجم شدید اکراد دایره را به قوای دولتی تنگ نموده دیگر اسد آقاخان از نگهداری بندر مایوس یا باید خود را به دریا زده غرق شود یا از راهی فرار نموده باشند. تمام راهها از طرف اکراد مسدود فقط ساحل شمالی دریاچه باز و آن هم با برف مسدود و سطح این راه اکثراً ناهموار و لجنزار می باشد. لذا اسد آقا تصمیم گرفته که از این راه از ساحل دریاچه خود را به شبه جزیره قرخلار که کاظم قوشچویی با تفنگچیان خود در آن جا مقیم است برساند، از آن جایی که سرگذشت این کاظم نام و تفصیل شبه جزیره قرخلار در تاریخ دوره انقلاب سمتو قوی مدخل و دفعات در این تاریخ به کاظم و محل سکونت آن برخورد و قضایای آن را ذکر خواهیم کرد لازم است در این جا خود کاظم و شبه جزیره قرخلار را به قارئین معرفی نمایم.

شبه جزیره قرخلار، کاظم خان قوشچویی

این شبه جزیره عبارت از یک پارچه سنگ و به شکل کوه واقعه در ساحل شمالی دریاچه و در نزدیکی های قریه قوشچی و قره باغ نزدیک به شوسه مابین ارومی و سلماس که به داخله دریا پیش رفته و مساحت آن^۱ متر مربع و فاصله آن از بندر گلخانه تقریباً^۲ فرسخ می باشد. قسمت فوقانی آن مسطح که نشیب آن به طرف دریاچه بوده و برای رفتن به قسمت فوقانی

۱ جای خالی در اصل.

آن از طرف خشکی غیر از یک راه باریک که از کمره کوه شروع می شود راه دیگری نداشته که آن را نیز مثل نردبان به طور ناهموار از خود کوه تراشیده و در بعضی جاها که این پله ها در اثر حوادث طبیعی شکسته و شکاف هایی به قعر دریا پدیدار کرده نردبان های چوبی به آنجا گذاشته و بدین وسیله به بالای آن صعود می نمایند و از سه طرف آب دریا آن را احاطه کرده و فقط به وسیله یک رشته باریکی به خشکی متصل می شود که اخیراً کاظم خان این قسمت از خشکی را برداشته آب دریا این یک پارچه سنگ را از هر طرف احاطه نموده و فقط به وسیله یک پل متحرکی از خشکی بدین محل رفت و آمد می نمایند.

از نقطه نظر استحکامات نظامی بهترین و محکم ترین اطراف دریاچه به شمار می رود و در قسمت سطح فوقانی آن آب شیرینی وجود دارد که خیلی جزئی و غیر کافی می باشد و بعضی علایم دیگری در نزدیک منبع این آب مشاهده می شود [که] گویند از هلاکوخان است که مراغه پایتخت آن بوده و خزینش در این جا نگهداری می شد. تا این زمان همین کوه غیر مسکون و معروف به سنگ «قرخلار» یعنی چهل ها می باشد. اهالی دهات این حوالی از آنجایی که به چهریق محل سکونت سمتقو و زیمدشت محل سکونت عمرخان نزدیک بوده همواره مورد تعرض اکراد شکاک می گردیدند و چون در میان این ها نیز اشخاص شجاع بودند اکثر اوقات از جان و مال خود دفاع می نمودند و در این ایام که سمتقو همسایه ایشان دایره استعداد خود را وسیع تر نموده و کسی را یارای هم آوردی با وی نبود اهالی دهات قوشچی، قره باغ، قلعه، میقاتلو، و نجف آباد به صدد حفاظت خود برآمده با راهنمایی و ریاست کاظم نام که خود از اهل قوشچی بوده و سابقاً به شغل قهوه چینی گیری در همان ده امرار معاش می نمود و از شجاعان معروف آن حوالی به شمار می رفت یکدفعه به شبه جزیره قرخلار کوچیده و در آن جا بنای استحکامات و خانه سازی را

گذاشته کلیه حیوانات و دارایی و عائله خود را در آن جا گنجانیده و اسلحه‌های مرغوبی به دست آورده و در حدود دویست و پنجاه نفر مسلح و روزها در اراضی دهات خودشان مشغول زراعت و شب‌ها عموماً به محل سکونت خود یعنی به قرخلار مراجعت می‌نمایند.

سمتقو دفعات بر سر آنان تاخته و به این محل هجوم آورده تا این عقده را از سر راه خود برداشته و مطمئن باشد ولی کاظم خان با تفنگچیان خود با اتکال به سنگر محکم قرخلار مقاومت نموده قوای سمتقو را درهم شکسته و مجبور به عقب‌نشینی و مراجعت گردانیده و چنانچه خوانندگان بعدها مسبوق خواهند شد که تا آخرین دوره سمتقو تا روزی که از قوای دولتی شکست خورده و فرار نمود کاظم خان با آن همه اقتدار سمتقو محل خود را از دست نداده و پرقیمت‌ترین خدماتی را به فراریان اهالی ارومی مبذول داشت.

عقب‌نشینی زمستانی

حالا اسدآقاخان با راهنمایی عبدالعلی خان جبلی غیر از این‌که از بندر گلمانخانه به شبه‌جزیره قرخلار از کنار دریا فرار نماید چاره‌ای نداشته بنابراین روز را هرطور بود با اکراد مقاومت نموده همین‌که هوا تاریک شده و طرفین دست از جنگ برداشتند کلیه قوای خود را جمع نموده بدون سروصدا از پشت کوه گلمانخانه بدون این‌که یک نفر بیمار و زخم‌دار درجا بگذارند با کمال احتیاط خودشان را به کنار شمالی ساحل انداخته و به طرف قرخلار رهسپار می‌شوند. ساحل دریا برف و یخ، هوا سرما و کلیه این مسافرن فلک‌زده پیاده و فقط در میان آن‌ها یک رأس اسب دیده می‌شود که یک نفر زن را از زنان صاحب‌منصبان به امر اسدآقاخان به آن سوار نموده‌اند این عده باید که فرسخ راه با این شدت و زحمت پیموده اگر از دستبرد حوادث جان به در بردند خود را به قرخلار به امانگاه کاظم خان برسانند.

همان شب با کمال عجله راه پیموده خودشان را به قریهٔ انگنه رسانده پس از جزیی توقف و استراحت حرکت نموده و رو به شبه جزیرهٔ قرخلار قطع مراحل می نمایند و صبح علی الطلیعه عمرخان که از فرار اسد آقا و قوای دولتی مسبوق می شود خود بندر گلمانخانه را تصرف کرده و عده ای را به تعقیب فراریان می فرستد. اثرات خط حرکت فراریان بهترین نماینده خط سیر ایشان بوده، تعقیب کنندگان همان اثر را که در روی برف نمایان بود گرفته و می روند نظر بر این که عده ای از ژاندامری ها و آژانها از شدت سختی سرما از رفتن باز مانده و در مسجد یکی از قراء کنار دریاچه مانده و با اسد آقاخان همراهی نکرده بودند، اگراد به همان مسجد وارد و آن ها را که در حدود پنجاه و شصت نفر بودند گرفته و اسیر نموده و پس از خلع سلاح در همان سختی زمستان عریان و پابرهنه و دست و پا بسته در بندر گلمانخانه به پیش عمرخان آورده و از آن جا باحالت تأثر آوری به ارومیه وارد کردند.

اما اسد آقاخان با بقیهٔ قوای خود با تحمل زحمات طاقت فرسا خود را به قرخلار رسانده در صورتی که پای اکثر همراهان وی را سرما برده بود، کاظم خان آنچه لازمهٔ انسانیت و مهربانی بود در حق آن ها به عمل آورده فردا به وسیلهٔ قایق های مخصوص خود جریانات و سرگذشت آن ها را به شرفخانه اطلاع داده و از آن جا کشتی ها به راه افتاده اسد آقاخان قوای خود را از راه دریا به وسیلهٔ کشتی به شرفخانه انتقال می دهد و از این طرف کلیهٔ مال التجاره های موجوده در بندر گلمانخانه و مهمات قوای ژاندامری که در موقع فرار از بردن آن ها عاجز بودند به دست عمرخان افتاده و عدهٔ کافی جهت محافظت آن جا گذاشته با کمال مظفریت به شهر برگشته و تمامی اگراد را در آن سختی زمستان به خانه ها تقسیم نموده و مهمان دادند.

برای تصرف کشتی

از یک طرف شکست قوای دولتی در دست اکراد و از طرف دیگر ورود این مهمانان سخت رفتار حالت روحیه اهل شهر را به کلی فرسوده و آن‌ها را سخت به زحمت انداخته و پیش آمدهای ناگوار را در آتیه نزدیک مشاهده می نمودند. در همان روز فرار اسد آقاخان یک کشتی حامل مهمات و ارزاق از شرفخانه حرکت نموده و به گلمانخانه روانه می شود.^۱ از فرار اسد آقاخان و تصرف بندر گلمانخانه در دست اکراد اطلاعی ندارند و از این طرف اکراد ساخلوی بندر گلمانخانه برای این که ساکنین کشتی را فریب داده و آن‌ها را به ورود به بندر مطمئن نمایند چند نفر از لباس‌های ژاندارمری‌های مقتول را پوشیده در سرپل ایستاده و منتظرند که کشتی به نزدیک رسیده یک دفعه اکراد دیگر نیز از کمین‌گاه‌های بندر بلند شده ساکنین آن را تیرباران نموده تا کشتی و ارزاق و مهمات را متصرف شوند.

کشتی تا اندازه‌ای نزدیک آمده ولی اسد آقاخان علامت مخصوصی که در موقع آمدن کشتی مقرر داشته بود از طرف بندر معمول نگردید کشتی باز جلو آمده علامت مخصوص خود را داده باز از طرف بندر علامت داده نشده، ساکنین کشتی مردد شده و کشتی را برمی گردانند. همین که اکراد برگشتن کشتی را مشاهده نموده چند تیر توپ انداخته ولی تیرها به کشتی اصابت نکرده تا خود را سریعاً به دور می‌رساند و به شرفخانه برمی‌گردد. هرگاه این کشتی به تصرف سمتقو می‌آمد کار کاظم‌خان و قرخلار را می‌ساخت چه گرفتن شبه جزیره قرخلار از نقطه نظر این که نشیب سطح فوقانی آن به طرف دریا است خیلی آسان بوده و علاوه آن توپ‌ها و توپچانی را که سمتقو دارا بود ساکنین قرخلار فاقد آن‌ها بودند

۱. این همان کشتی است که خود اسد آقاخان دو روز قبل از فرار خود جهت حمل ارزاق و مهمات به شرفخانه روانه نموده و به وسیله همین کشتی هجوم پی‌درپی اکراد را گزارش داده و خودش نیز تا آخرین ساعت‌های فرار منتظر برگشتن آن بوده است.

ناتوانی آشکار دولت

یقیناً مخبرالسلطنه به وسیله همین کشتی باز به اسدآقاخان دستور خودداری را داده چنانچه همه وقت می نوشت این دفعه نیز قول داده بود که عنقریب قوای کافی به گلمانخانه اعزام خواهم داشت. خلاصه مخبرالسلطنه ها نیز در مقابل عدم توانایی دولت کاری از دست شان برنیامده و عموم اهالی ایران به غیر از مدد غیبی که از پس پرده ظاهر شده و این کشتی شکسته بی ناخدا را به ساحل نجات هدایت نماید امید دیگری ندارند. اگر در این دوره اشخاصی کاری وجود دارند، از عدم وسایل آنها نیز پای در گل مانده نمی توانند یک قدم به جلو تر بروند. خزانه دولتی تهی و ایلات و عشایر عموماً متمرده، دولتیان خائن ملت به دولت بدبین، بد اخلاقی و وطن فروشی در اکثر اشخاص حکم فرما، افکار اهالی مملکت متشتت و فرقه های مختلف در میان اهالی تشکیل و دست های اجنبی در توی تمام کارهای مملکت نمایان که کلیه این حوادث و قضایا به همدیگر کمک نموده به اندازه ای که دولت در مدت ۱۸ روز مقاومت اسدآقاخان با این که بندر گلمانخانه از دست نرفته بود و از افکار وسیع سمتقو نیز مسبوق بودند نتوانستند حفاظت بندر را با فرستادن کمک تأمین نمایند تا شد آنچه شدنی بود.

حالا اسدآقاخان نیز از میان رفته دست ویای اسمعیل آقا سمتقو به کلی باز گردیده و با تصرف بندر گلمانخانه ارتباط این شهر با ولایات دیگر و دولت قطع گردیده عموم را بهت گرفته و با افکار عمیقانه فرو رفته اند و از صدمات خانمان سوز مسیحیان کمر راست نکرده و دوباره از امروز دچار سرپنجه خونین سمتقو و اکراد گردیدند و از روز حرکت اسدآقاخان از شهر به بندر گلمانخانه تا امروز که بندر به تصرف اکراد برآمد درست هجده روز می باشد.

فصل سوم

دوره استیلای اسماعیل آقا سمتقو

هفتم جمادی الاول ۱۳۳۹ قمری. پس از فرار اسدآقاخان عمرخان با قوای خود به شهر وارد شده و پس از سه روز استراحت به چهریق حرکت نموده و ارشدالملک با کمال اقتدار حکومت می نماید؛ غیر از اداره [مالیات] غیرمستقیم که با دستیاری آدم‌های خود اداره می‌کردند کلیه ادارات دولتی از قبیل تلگرافخانه و پستخانه و کارگذاری و گمرکات و مالیه و غیره منحل و راه‌ها مسدود و اداره نظمیة نیز به ریاست پروت آقا و بعضی اوقات با ریاست شیخ عبدالله کرد با رهنمایی بهادرخان اداره می‌شود.^۱

پس از حرکت قوای عمرخان از شهر از طرف سمتقو دستور جمع‌آوری اعانه جهت قشون اکراد به ارشدالملک صادر، مشارالیه با تشکیل کمیسیون شروع به نام‌نویسی و جمع‌آوری اعانه نمود. تحصیل داران اعانه مرکب بودند از اکراد اداره نظمیة و فراش‌های حکام

۱. بهادرخان از اهالی ارومی و در دوره تشکیلات اسدآقاخان خود از اجزای نامی نظمیة بوده و در مرقع حرکت اسدآقاخان از شهر با او همراهی نکرده و با ارشدالملک سابقه دوستی داشته فعلاً با همکاری اکراد در نظمیة آنها کار می‌کند. در این دوره کار مهم اداره نظمیة جابه‌جا کردن اکراد در خانه‌ها و تقسیم آنها به خانه‌های محلات و جمع‌کردن ظروف و سماور و فرش و لحاف و علوفه جهت اسب‌های بیک‌زادگان و استراحت رؤسای اکراد در شهر و مأموریت وصول وجوه اعانه از اهالی که از طرف ارشدالملک و سمتقو معین می‌گردید.

سابق. خدا می‌داند که با چه سختگیری‌ها این اعانه را جمع کرده و خاتمه دادند و بعد مالیات غیرمستقیم را که از دروازه‌ها و میدان‌ها و غیره جمع‌آوری می‌شد از قرار روزی به شصت تومان به بصیرنظام نام که خود از اهل تسنن بود به اجاره دادند. این شخص به نام اجاره‌داری مالیات غیرمستقیم به هر شکلی بود مردم را چاییده علاوه بر اینکه روزی شصت تومان به اداره حکومتی تحویل می‌داد مبلغی نیز باید اضافه داشته باشد که به مخارج خود و حقوق مأمورین وصول تکافو نماید.

وضعیت پریشانی شهر به‌حدی رسیده بود اکثر مأمورین و تحصیل‌داران بصیرنظام از نجبا و ثروتمندزادگان بوده که در مقابل ماهی پنج و شش تومان به سمت تحصیل‌داری عوارض غیرمستقیم قبول استخدام نموده بودند. این وجوهات که به نام مالیات غیرمستقیم از شهر مأخوذ می‌گردید به مصارف اداره حکومتی و امتیه‌های اکراد پرداخت گردیده و اضافات آن به چهریق فرستاده می‌شد.

میرزا ربیع‌آقا مراغه‌ای از طرف سلدوز به استخلاص ارومیه می‌آید

زمستان به پایان ترسیده راپورتنی رسید که در حدود ششصد نفر سواره متفرقه با ریاست میرزا ربیع‌آقا مراغه‌ای از طرف ساوجبلاغ و سلدوز جهت استخلاص ارومیه می‌آید. سمتقو پس از شنیدن این اخبار عمرخان رئیس قوای خود را با عده‌ای کافی از اکراد از راه ارومیه جهت جلوگیری از میرزا ربیع‌آقا مأمور نموده طرفین در محال سلدوز با هم تلاقی نموده پس از زدوخورده مختصر عده میرزا ربیع‌آقا شکست خورده به طرف ساوجبلاغ فرار می‌نمایند. اهالی سلدوز که تا حال از سمتقو در امن بوده کسی به طرف آن‌ها نرفته بود از ترس اکراد در آن سختی سرما ناچار به فرار می‌شوند. اکراد که به کلیه دهات سلدوز پراکنده گردیده دست قتل و غارت باز کرده، هرکسی از اهالی سلدوز را دیده مقتول نموده و کلیه

دارايي و چهارپايان آن‌ها را به يغما مي‌برند. اكثر آن‌هايي كه از دم شمشير اكراد نجات يافته و به طرف محال شهر ويران فرار مي‌نمايند در راه به واسطه سختي سرما و راه رفتن در روي برف و يخ‌ها هلاك گرديده و مخصوصاً اطفال و ناتوانان كه از راه رفتن ناعلاج شده بودند يا هلاك شده و يا از پشت سر آن‌ها اكراد رسيده مقتول‌شان كردند و اشخاصي كه از اين گرداب‌هاي وحشتناك خلاص شده وقتي كه به كنار رودخانه گدار رسيده براي اين‌كه خود را به آن طرف رودخانه برسانند خودشان را به گدار زده و غرق گرديدند.

خلاصه اكراد سمتقو قواي ميرزا ربيع آقا و اهالي سلدوز را تا دوفرسخي ساوجبلاغ تعقيب نموده و از هيچ‌گونه تجاوزات و كشتارهاي وحشيانه مضايقه نكرده و كليۀ دهات آباد سلدوز را غارت کرده مظفر و منصور به شهر مراجعت نمودند. درنتيجه محال وسيع سلدوز نيز فدای قشون‌كشي سرسرانه ميرزا ربيع گرديد. حالا اهالي سلدوز با دست تهی در ساوجبلاغ و مخصوصاً در مياندوآب و مراغه و تبريز گدايي مي‌كنند ولي اهالي مياندوآب در همين مواقع مهرباني‌هايي به فراريان سلدوز نموده و از دادن جا و خانه و لباس و ارزاق خودداري نمي‌كردند.

«ضيافت»

اكراد پس از آن‌كه به شهر وارد شدند باز از طرف اداره نظمية آن‌ها را به خانه‌ها تقسيم کرده و مهمان مي‌دادند. حقيقتاً اين مهماني يك‌نوع غارت بوده اولاً مهمانان هرچه از صاحب‌خانه مي‌خواستند بايد فوري حاضر کرده و اگر تعلق مي‌نمود سخت مجازات و كتك‌كاري مي‌كردند و آنچه را در خانه‌هاي خود نخورده بودند تهيه آن را از صاحب‌خانه مي‌خواستند. اهالي هم با آن نداري و كميايي اجناس هرچه را كه مهمانان مي‌خواستند مهيا مي‌كردند و در موقع رفتن نيز عوض اين‌كه از صاحب‌خانه معذرت

بسخواهند هرچه در خانه به نظرشان می‌رسید می‌بردند و عوض خداحافظی صاحب‌خانه را نیز کتک‌کاری می‌کردند.

وضعیت اهالی سلماس بدتر از وضعیت اهالی ارومیه بوده چه آن‌ها به چهریق نزدیک و در زیر پای اکراد به کلی پامال شده بودند. یکی از اهالی سلماس می‌گفت اگر اهالی ارومیه از مهمانان اکراد می‌ترسند که به خانه آن‌ها آمده ارزاق عائله آن‌ها را خورده و اثاثیه خانه‌ها را می‌برند، اوضاع ما از این‌ها گذشته کلیه داروندار ما رفته، درهای خود را باز گذاشته و اشتیاق داریم که یک نفر کرد به خانه ما آمده چون چیزی نداریم که به او بدهیم لابد او خود نان آورده در خانه ما خواهد خورد آن‌وقت ما نیز از تکه‌پاره‌های غذای او تغذیه نماییم. خوانندگان از این‌جا به خوبی می‌توانند به اوضاع زندگانی اهالی سلماس و ارومیه پی ببرند؛ این دو شهر پس از قتل و غارت مسیحیان و از آن قضایای وحشت‌آور و خانمان‌برانداز کمر راست نکرده، یک‌دفعه دچار استیلائی اسمعیل‌آقا سمتقو گردیده و هر روز صدها نفر در زیر شکنجه بیرحمانه اکراد شکاک وداع زندگانی را نموده و با کمال حسرت جان می‌سپارند.

غوغای روزمره

در بازار هرچه می‌خرند پول نمی‌دهند و به حمام رفته عوض پول حمام، استاد حمامی را کتک‌کاری می‌نمایند که از جیب من فلان مقدار پول دزدیده‌اید باید بدهید. هرکس را در بازار گرفته اشیاء خود را به دوش او حمل نموده و بدون استثناء مردم را حمال اشیاء خود قرار داده و به منازل خود می‌برند. هر روز در بازار غوغا برپا بود یکی از اکراد یک نفر اصناف را گرفته که من فلان وقت به تو فلان مقدار روغن فروخته‌ام قیمت آن را نپرداخته او را به نظمی و حکومت کشیده هرچه دلش می‌خواهد از او گرفته به مدعی می‌دهند و حقوقی نیز باید به مأمور اجرای حکومت و

نظمیه بدهد. یکی می‌گوید که تو در دوره حکومت ضیاءالدوله تفنگ برداشته برادر مرا کشته باید خون او را بدهی به حکومت و نظمیه جلب نموده آن شخص را از کلیه دارایی بیرون آورده هرچه در خانه او و اقوام عشیره او بود گرفته در مقابل ادعای بی‌پایه این کرد می‌دادند. حکومت و نظمیه روزی صدها از این قبیل دعاوی را قطع و فصل می‌نمودند.

نصایح بی‌حاصل سیف‌القضات

از طرف دیگر عده‌ای از علمای اکراد به دور سمتقو جمع شده کتاب‌های ملامحمدباقر مجلسی را که از خانه‌های اهل شهر به دست آن‌ها افتاده و در آن‌ها ناسزاهایی را که در حق خلفای ثلاثه اسلام نوشته شده به رخ سمتقو کشیده و صفحه به صفحه به وی خوانده و اهل تشیع را کافر و مرتد قلمداد نموده و وی را به قتل و غارت آن‌ها حریص تر می‌نمایند و در این موضوع آقای سیف‌القضاة ساوجبلاغی دفعات به چهریق رفته و به سمتقو نصایحی گفته و با ملایان دوره وی مشاجره‌ها و مباحثه‌ها نموده و به مخصوصاً به ایشان حالی می‌نماید که این کتاب‌ها در دوره سلاطین صفویه از نقطه نظر سیاست وقت نوشته شده والا علمای فعلی اهل تشیع از این عقاید به کلی بیزار می‌باشند بالاخره این شخص مغبوض سمتقو واقع گردیده در موقع حمله به ساوجبلاغ چنانچه بعداً خواهد آمد اول به خانواده قضات تاخت کرده و تمام دارایی آن‌ها را به نام طرفداری از دولت غارت کرده و عموی سیف‌القضاة را نیز کشتند. اهالی ارومی و سلماس به این فشارها تحمل نموده و انتظاری به اقدامات دولت دارند و مخصوصاً به اقدامات مدبرانه مخبرالسلطنه والی آذربایجان کمال امیدواری را دارند و با این وضعیت زمستان سپری شده و ایام بهار رسید.

عزل ارشدالملک

اواسط اردیبهشت ماه که مطابق روز پنجم شهر شعبان ۱۳۳۹ است به دستور سمتقو ارشدالملک از حکومت معزول و به چهریق احضار و یک نفر قاضی جمال نام که اصلاً ترکیه‌ای بوده و فعلاً در چهریق می‌زیست به شهر آمده و عموم اهالی را برای شنیدن منویات سمتقو به مسجد سردار دعوت نمود. وقتی که مسجد پر از جمعیت گردید این شخص به بالای منبر رفته چنین گفت: ای مردم آقای اسمعیل آقا از وضعیت چندین ماهه شماها بی اطلاع بوده و اخیراً شنیده‌اند که ارشدالملک پول‌هایی به نام مصارف قشون‌کشی از شماها دریافت داشته و در این موضوع به شماها سخت فشار آورد. محض اطلاع از این جریانات ارشدالملک را از حکومت عزل و مرا مخصوصاً به عنوان نماینده از طرف خودشان به شهر فرستاده‌اند که به شما بگویم اسمعیل آقا از این عملیات و جریانات به کلی بی‌خبر و مخصوصاً از شما اظهار خجلت نموده و فرموده‌اند که به عموم برسانم اشخاصی که در دوره ارشدالملک به نام اعانه جهت مصارف قشون کرد هرچه داده‌اند آن‌ها را صورت نموده و در مدت دو روز به من تحویل داده که آقای اسمعیل آقا تا دینار آخری این وجوهات را به صاحبان آن‌ها مسترد خواهند داشت و برای همین کارها ارشدالملک فعلاً در چهریق محبوس و پول‌های اعانه از مشارالیه مطالبه می‌شود و درثانی با میل خودتان هر کسی را از اهل شهر به حکومت خود انتخاب نموده باشید به من معرفی نمایید که شخص منتخب شما از طرف اسمعیل آقا به حکومت شهر منصوب و معین خواهد شد.

نطق‌ها و بیانات قاضی جمال به اندازه‌ای با آب‌وتاب بود از شنیدن آن‌ها همه را فرحی حاصل گردیده و از هر طرف ازدیاد عمر سمتقو را دعا می‌کردند و حقیقتاً همچو تصور می‌نمودند که سمتقو به رحم آمده و یا از دولت می‌ترسد این دفعه می‌خواهد به اهالی ترحم نموده و اخلاق و رفتار

خود را نسبت به اهل شهر عوض نماید. خلاصه در همین مجلس به دستور قاضی جمال عربضه‌ای از طرف اهالی شهر به سمتقو نوشته شده و از ارشدالملک و پول‌گرفتن وی شکایت‌ها نمودند و قاضی قول داد که کلیه پول‌هایی که از شما گرفته شده پس داده خواهد شد همین فردا و پس فردا از هرکس هرچه گرفته شده صورت آن را به من برسانید. مجلس تمام گشت و هرکس به خانه خود رفته سیصد تومان اعانه که داده بود چهارصد تومان نوشته به قاضی تحویل می‌دهند. قاضی صورت‌ها و عربضجات را جمع کرده به چهریق روانه می‌شود.

حادثه شنیع معروف به بلوای عمرخان

روز ۲۷ شهر شعبان ۱۳۳۹ درحالتی که عموم منتظر اقدامات قاضی جمال و مراجع سمتقو بودند عمرخان رئیس قوای سمتقو با دویست و پنجاه نفر از اکراد شکاک و چند نفر از بیک‌زادگان آن‌ها به شهر وارد شده و ارشدالملک را نیز به‌عنوان مقصر با خودش آورده عصر همان روز در بازار جار کشیدند که آقای عمرخان جهت پرداخت وجوهات اعانه به صاحبان آن‌ها از طرف سمتقو به شهر وارد گردیده، عموم اهالی برای شنیدن اوامر سمتقو و مخصوصاً اشخاصی که ارشدالملک از آن‌ها پول گرفته فردا صبح در عمارت قیصرخانم حضور به‌هم‌رسانده، هم اوامر آقای سمتقو را که به‌وسیله عمرخان ایراد خواهد شد شنیده و هم پول‌های خود را دریافت دارند. بنابراین فردا صبح عموم اهالی به‌طرف عمارت قیصرخانم رو آورده به اندازه‌ای در آن‌جا ازدحام گردید که کلیه اتاق‌ها از علما و اعیان و تجار مملو و صحن خانه‌ها نیز از سایر اهالی پر گردیده همه با کمال بی‌صبری منتظر نطق و بیانات عمرخان بوده و ابداً گمان خیانتی به خود راه نداده چون قبلاً عزل ارشدالملک و نطق‌های قاضی جمال عموم اشخاص را از طرف سمتقو مطمئن نموده بود.

در این موقع یک دفعه عمرخان در جلو یکی از پنجره‌های اتاق خود ظاهر گردیده و رو به اهالی گرفته با کمال حدت و شدت چنین گفت: اسمعیل آقای سمتقو امر کرده باید کسی از این جا خارج نشده تا سه هزار قبضه تفنگ پنج تیر و سه تیر با یک میلیون فشنگ جمع آوری گردیده تا آزاد باشید. این نطق مختصر عمرخان تمام نشده اکراد در پشت بام‌ها با تفنگ ظاهر گردیده و تمام اطراف و جوانب عمارت قیصرخانم را گرفته و برای تولید وحشت تفنگ‌ها را نیز به طرف اهالی حرکت می‌دادند و در همان ساعت عده‌ای را هم مأمور نمودند اشخاص معروفی که در آنجا حاضر نبودند از خانه‌ها و محلات گرفته بیاورند. از این طرف اهالی محض شنیدن نطق عمرخان که ابداً انتظار نداشتند وحشت زده گردیده، رنگ از رخساره‌ها پریده که یک دفعه با پای خود به دام افتاده و خودشان را در دست عمرخان اسیر و محبوس دیدند و عموماً در همان دقیقه درهای عمارت از طرف اکراد بسته شده و کسی قادر به خارج شدن از این مهلکه نبود.

ضرب و شتم

پشت سر این نطق چند نفر از اکراد شکاک که عموماً دارای قامت‌های بلند می‌باشند با چوب‌های چالودار از اتاق‌ها خارج شده اول کربلایی حسین اردوبادی را که جوانی دلیر و در زمان حکومت ضیاءالدوله نیز خدماتی نموده بود به جلو کشیده گفتند تفنگ بده و بدون انتظار به جواب با چوب‌های چالودار از سروکله‌اش آن قدر زدند که بیحال گردیده به زمین افتاد و بعد همین رفتار را با حاجی آقا دیلمقانی و پنج و شش نفر دیگر کردند. در این اثنا و با مشاهده رفتار ظالمانه اکراد که آن قدر نمانده بود روح از بدن اشخاص از کثرت وحشت خارج شود سه چهار نفر از علما اجازه خواسته به اتاق عمرخان رفته چنین گفتند: آقای عمرخان با

کتک‌کاری و حبس اهالی تفنگ جمع‌آوری نمی‌شود. این‌ها را مرخص فرمائید، چند نفر از ماها و تجار و اعیان در این‌جا نشسته با تشکیل کمیسیون نام‌نویسی کرده و اشخاصی که دارای تفنگ می‌باشد کمیسیون تشخیص داده اسلحه آن‌ها را گرفته و تحویل دهیم والا با این وضعیت جمع‌آوری تفنگ و فشنگ غیرمقدور می‌باشد.

عمرخان پس از شنیدن اظهارات آنان یکی از اکراد را صدا کرده با زبان کردی دستوری به وی داده همان‌کرد از اطاق خارج شده، عمرخان رو کرد به آقایان گفت شما هم از اطاق خارج شوید راجع به درخواست شما دستور لازم دادم. همین‌که این‌ها از اطاق خارج شدند اکراد که در دست چوب داشتند آن‌ها را احاطه نموده و از سروکله آن‌ها هر قدر می‌خواستند زدند. عموم اهالی از مشاهده این وضع وحشت‌انگیز حالت جنون پیدا کرده و سپس پنج و شش نفر دیگر را نیز در جلو چشم عموم با این وضع کتک‌کاری سخت نموده و کلیه اشخاصی که در آن‌جا بودند بدون تفاوت مراتب همه را به طویله‌های طویل عمارت قیصرخانم انداخته و محبوس نمودند.

حال و روز محبوسین

تنگی جا به جایی رسیده بود که کسی را قدرت حرکت نمانده و با کمال زحمت و فشار در طویله‌های نمناک و مرطوب در دوش و آغوش یکدیگر قرار گرفتند و وحشت هم ساعت به ساعت حکم فرماست و از این طرف کسان محبوسین که وضعیت گرفتاری آدم‌های خودشان را شنیده در خانه‌ها بنای ضجه و ناله را گذاشته و به غیر از گریه و زاری علاجی هم ندارند. وقت غروب کسان آن‌ها مقداری نان و یک عدد لحاف به دوش گرفته و برای محبوسین به محل حبس می‌برند. این‌ها هم وقتی که به آن‌جا نزدیک می‌شوند اکراد نان و پوشاک را از دست آن‌ها گرفته و خودشان را دستگیر کرده و مثل کسان خود در طویله‌ها زندانی می‌نمایند.

راه چاره به کلی قطع شده و درهای امید از هر طرف به روی ایشان بسته شده. امشب عجب اوضاع محشریست؛ طویله‌ها تاریک عموم سر و دوش یکدیگر قرار گرفته و در میان این‌ها علما و سادات و تجار و اعیان و اصناف و جوان و پیر بوده و همه به یکدیگر قاطی شده از کثرت فشار و تنگی جا کسی قدرت حرکت دست و پا ندارد و یک نفر کلاتر نام شکاک بی‌رحم را نیز زندانبان این اشخاص قرار دادند. صبح علی‌الطیعه هر کس وضعیت آن طویله‌ها و رنگ و رخساره ساکنین آن را می‌دید حقیقتاً از زندگانی سیر شده و یا دیوانه می‌گردید. معدودی از این اشخاص که جوان و زیرک بودند به هر زحمتی بود شبانه از در و دیوار فرار کردند ولی از امروز کلیه نقاط عمارت را مسدود و با گذاشتن قراول‌های سفاک راه فرار را به کلی بستند.

حالا کلاتر به طویله وارد شده با اسم سه چهار نفر را صدا کرده و از طویله آن‌ها را خارج نموده، از هریک یک قبضه و یا دو قبضه تفنگ می‌خواهد. معلوم هست اشخاصی در این جا محبوس بودند که ابداً با تفنگ سروکاری نداشتند ولی بدون تفاوت از علما و روضه‌خوان و تاجر و اعیان و اصناف و بیکاره تفنگ می‌خواهند. مأمورین کرد بنای فشار و شکنجه گذاشته این‌ها نیز ناعلاج مانده به اکراد می‌گفتند شما یک قبضه تفنگ پیدا کرده به هر قیمتی بوده باشد من آن را خریداری کنم. آن وقت از دهات سنی‌نشین دلآلانی به سرکار آمده فوری یک قبضه تفنگ حاضر کرده و به هر قیمتی که دلش می‌خواست می‌فروخت. اکثر این تفنگ‌ها از تفنگ‌های اضافی خود اکراد بوده که در این موقع به وسیله دلالان به قیمت‌های گزافی می‌فروشد.

این‌ها اشخاصی بودند که به هر زحمتی بود پول تهیه کرده تفنگ خریداری نموده و می‌دادند ولی اشخاصی که پول نداشتند و یا دارای ملک و باغ بوده و در این موقع کیست که باغ خریداری نماید، این‌ها در

زیر شکنجهٔ اکراد قرار گرفته یا به ضرب کتک‌کاری ظالمانه می‌کشتند و یا با هزاران زحمت پول تفنگ تهیه نموده و تحویل می‌داد. به این ترتیب مأمورین این اشخاص را از هر طبقه به خانه‌های آن‌ها آورده در جلو چشم زن و بچه‌اش آن قدر کتک‌کاری کرده و شکنجه می‌دادند بالاخره آنچه می‌خواستند می‌گرفتند و تفنگ‌ها را آورده در عمارت قیصرخانم به عمرخان تحویل می‌دادند. این اشخاص را باز مستخلص نکرده با بدن‌های خردشده و کوفته، زاری‌کنان آورده دوباره به گوشهٔ محبس می‌انداختند.

شب‌ها از هر گوشهٔ حبس صدای زاری و ناله بود که هر شنونده را متأثر می‌کرد هر روز سیصد و چهارصد نفر از محبوسین را به دست مأمورین اکراد سپرده و آن‌ها را به خانه‌هایشان آورده چنانچه ذکر شد در جلو چشم اهل و عیالش وی را به چوب بسته صدای شیون و نالهٔ زن و بچهٔ آن‌ها از هر خانه به آسمان بلند می‌گردید و اکثراً مشاهده گردید که شخصی قادر به خریدن تفنگ نبوده خانهٔ خود را در تحت نظر مأمورین اکراد حراج نموده ولی در آن موقع هیچ‌کس به خریدن چیزی اقبال نمی‌کرد. بنابراین فرشی که قیمت آن صد تومان بود با کمال ممنونیت آن را به دو تومان فروخته تا با این وضع پول یک قبضه تفنگ را تهیه می‌نمود یعنی دوهزار تومان اثاثیهٔ خانهٔ خود را به هشتاد تومان و یا صد تومان فروخته یک قبضه تفنگ خریداری کرده باز از وی دست نکشیده مأمورین فوق‌العادهٔ خود را مطالبه می‌کردند.

خدا می‌داند که چه محسری در شهر ارومی برپا بود زنان در کوچه‌ها بی‌اختیار به این طرف و آن طرف فرار کرده و هرکس را می‌دیدند می‌گفتند من زن یا دختر فلان کسم، الساعه در خانه او را به چوب بسته می‌زنند شما بیایید خانهٔ ما را بفروشید و در فلان محل باغ داریم به هر قیمت که بوده باشد یک نفر پیدا کنید آن را فروخته بلکه از دست این

اگراد صاحب خود را نجات دهیم. هیئات کیست که پول داشته باشد و یا اگر جزئی پولی دارد با چه امیدواری او را از دست خود بدهد چون می دانستند که این بلا آن‌ها را نیز خواهد گرفت.

استیصال

اکثر اشخاص از زور شکنجه و عدم اقتدار تهیه تفنگ به خودکشی و انتحار اقدام نمودند یکی از آن‌ها ملاشکراله نام نازلی بود. این شخص یکی از ملایان دهات بود و خودش نیز جسور و در مواقعی که اکراد به دهات آن‌ها برای غارت می‌رفتند دفاع می‌کرد بنابراین اکراد او را خوب می‌شناختند. در این موقع او را از خانه‌اش گرفته و آورده محبوس نموده از وی هفت قبضه تفنگ می‌خواستند. او را نیز مثل اشخاص دیگر به خانه‌اش آورده بعد از شکنجه‌های گوناگون چون عدم اقتدار پرداخت قیمت هفت قبضه تفنگ را در خود نمی‌دید و به‌علاوه آن روزها تفنگ‌فروشی هم خیلی نایاب شده و پیدا کردن هفت قبضه تفنگ اقلاً در مقابل هفت هزار تومان دارایی به دست می‌آمد و این را نیز می‌دانست که اکراد از وی دست بردار نشده و در زیر شکنجه آن‌ها در جلو چشم زن و بچه‌اش معدوم خواهد شد لذا عاثره خود را از خانه به همسایه خارج کرده و از مأمورین اجازه برداشتن آفتابه و رفتن به مستراح نموده ایشان نیز قبلاً آمده مستراح را بازدید کرده که محلی برای فرار وی نداشته باشد سپس به وی اجازه داده، مشارالیه در مستراح سر خود را با چاقویی که همراه داشت بریده پس از سه چهار ساعت مُرد و اکثری نیز تریاک خوردند تا خلاص شدند.

علاوه از محبوسین اشخاص به نامی را هم از خانه‌ها گرفته و به محبوسین اولی ملحق نموده از آن‌ها تفنگ می‌خواهند. چنانچه ذکر شد این اشخاص را پس از دادن تفنگ باز آزاد نکرده و در همان طویله‌ها

محبوس می نمودند. شب‌ها از هر طرف طویله آه و زار و ناله‌های دردناک بلند می‌گردید چه اکثر این اشخاص را در موقع تفنگ خواستن آن‌قدر با چوب‌های چالودار کتک‌کاری نموده بودند که اعضای بدن آن‌ها خردخرد شده و از کثرت درد و الم ناله و زاری می‌کردند. جا تنگ، طویله مرطوب و بدون حصیر و فرش و بدون چراغ خدا می‌داند که با چه وضعی شب‌ها را به سحر می‌رسانیدند. خلاصه صبح وقتی که کلاتر به محبس وارد می‌شد رنگ از رخسارهٔ عموم پریده که خدایا این دفعه باز نوبت کدام یک از ماهاست؛ باز کلاتر سی چهل نفر را از جا بلند کرده و با خودش برده به دست مأمورین اکراد سپرده وقت غروب بدن شکسته و بستهٔ آن‌ها را در روی نردبان آورده به گوشهٔ محبس می‌اندازند.

طرح نقشهٔ دیگر

ده روز تمام وضعیت به این قرار و ترتیب بود یعنی از ۲۷ شعبان الی هفتم رمضان ۱۳۳۹ تا امروز هشتصد قبضه تفنگ با این فشار جمع‌آوری گردیده و از این طرف به سمتو رسانیدند که اهالی شهر تفنگ نداشته تفنگ را با پول از اکراد خریداری می‌نمایند بنابراین به صدد طرح نقشهٔ دیگری افتاده و به عمرخان دستورات لازمه صادر می‌نماید. به موجب همین دستور جدید عصر روز هفتم رمضان عمرخان عده‌ای از وجوه محبوسین را به اتاق خود دعوت نموده و به آن‌ها چنین اظهار داشت: اسمعیل آقای سمتو دیگر از مطالبهٔ تفنگ صرف‌نظر نموده ولی باید محبوسین ده‌هزار لیرهٔ عثمانی پرداخت نمایند. این موقع ارزش هر لیره پنج تومان است. این‌ها در جواب گفتند آیا محبوسینی باید این جریمه را بدهند که اتفاقاً آمده در آن‌جا گرفتار شده‌اند یا عموم اهالی شهر؟ عمرخان گفت شما در همین جا تشکیل کمیسیون داده و اهالی را بهتر می‌شناسید از محبوسین و سایرین که در این جا نیستند نام‌نویسی کرده به

من بدهید، من مأمورینی معین می‌کنم که این لیره‌ها را جمع‌آوری نمایند و اگر کسی پول سفید بدهد قبول نیست چون برای «آقا» لیره لازم است. آن‌ها نیز تشکیل کمیسیون داده از محبوسین گرفته تا به اهالی شهر، از علما و اعیان و تجار و اصناف و پنبه‌دوزها و غیره از یک لیره گرفته تا دوست لیره نوشتند. این بیچارگان هم حق داشتند چاره‌ای جز نام‌نویسی و گرفتن لیره‌ها جهت رفع این بلیه نداشتند و علاجی نداشتند. بنابراین اول محبوسین را دوباره به دست مأمورین اکراد سپرده، مطالبه لیره می‌نمایند و مأمورینی هم به اشخاص خارج که در خانه‌ها قایم شده بودند تعیین کرده، باز غوغا بلند شد.

باز مأمورین اکراد اشخاص را گرفته و به خانه‌اش آورده در مقابل چشم زن و بچه‌اش وی را به چوب بسته و به اکثر آن‌ها با سیخ‌های سوزان داغ می‌گذارند و عده‌ای را وارونه از وسط خانه آویزان می‌کردند و تخم‌های بیضه جمعی را به وسط دو چوب گذاشته و فشار می‌دادند. اعضای خانواده آن‌ها با مشاهده این اوضاع هرچه داشتند از طلا و نقره و گوشواره و لباس و مخلفات آورده به اکراد تحویل می‌دادند آن‌ها می‌گفتند ما لیره می‌خواهیم، مخلفات و طلاآلات و اشیاء دیگر قبول نمی‌نمائیم. کسان آن‌ها رفته طلاآلات و زینت‌های زنانه و گوشواره را از قرار مثقالی به چهار ریال و پنج ریال فروخته در عوض لیره خریداری کرده می‌آوردند.

نظر به همین جریانات مظنه لیره به بالا رفته تا ۷۵ ریال رسیده و قیمت طلاآلات تنزل کرده از قرار مثقالی از سی ریال به چهار ریال تنزل کرده و دو نفر در این ایام فوق‌العاده نفع بردند که اسباب‌های زنانه را به قیمت نازل خریده و لیره را به قیمت زیاد می‌فروختند که آن‌ها آقایوف دیلمقانی و مهدی رضای دیلمقانی بودند و هر دو طرف توجه سمتو بودند که با کمال آزادی دادوستد می‌کردند. اگر اشخاصی دارای طلاآلات زنانه نبوده و چیز فروختنی هم نداشتند تا نفس آخری می‌زدند تا در زیر شکنجه یا خودش را انتحار می‌کرد یا از کثرت درد و زحمت می‌مرد.

امروزها در تمام خانه‌ها حراج بود خریداران اشیاء خانه خود کردها بودند. قالیچه که جفتی صد تومان می‌ارزید به پانزده ریال می‌فروشد. همین وقت‌ها است که ده شش‌دانگ که پنجاه هزار تومان قیمت دارد به صد تومان می‌فروشند. باغ انگور که هزار تومان قیمت داشت به ده تومان می‌دهند. قیمت خانه‌ها به اندازه‌ای تنزل کرده که یک عمارت خیلی عالی را به ده تومان و پانزده تومان می‌فروشند باز مشتری پیدا نمی‌شود چون عموم دچار این بلیه شده همه در فکر فروش بودند اصلاً خریدار وجود نداشت. افراد هم غیر از ائاثیه خانه که با ارزان‌ترین قیمت تمام می‌شد چیز دیگری خریداری نمی‌کردند. خلاصه هرکس جریمه لیره خود را تماماً داده و حق‌الزحمه کافی مأمورین را می‌داد خلاص می‌شد. وای به حال کسی که تمام دارایی وی را فروخته کفایت جریمه او را نکنند. این قبیل اشخاص را در خانه خود در جلو چشم زن و بچه‌اش در زیر چوب و سیخ‌های آتشین نابود می‌کردند. عده زیادی چنانچه ذکر شد تریاک خورده و مردند تا نجات یافتند. درواقع این زمان مردن و دست از زندگانی شستن بهترین راه نجات و خلاص بود اگر به اسم یک نفر لیره نوشته‌اند او خود را پنهان کرده زن و بچه‌اش را گرفته آن‌ها را به چوب می‌بستند صاحب‌خانه محض شنیدن این حال فوری حاضر شده خود را به دست مأمورین تسلیم می‌نمود. از عموم خانه‌ها ناله مردان در زیر چوب‌های افراد بلند شده و چون اعضای خانواده رئیس خانه‌ای خود را در زیر شکنجه می‌دیدند زنان و بچگان نیز صدای شیون بلند نموده دختران و زنان خود را به پای افراد می‌انداختند و التجا می‌کردند ابداً به افراد تأثیری نداشت. واقعاً کسی که آن وقایع را با چشم خود ندیده در موقع خواندن آن‌ها غیر از حکایت و نقل چیزی تصور نمی‌نماید.

همین روزها در شهر ارومی محشری برپا بود که هول وحشت آن با نوشتن به وصف در نمی‌آید. کوچه و محلات به اندازه‌ای خالی است که

در روز روشن انسان از کوجه‌ها وحشت می‌نماید. داخله خانه‌ها ضجه و ناله زنان و اطفال و صدای کتک‌کاری اکراد و آن‌ها نیز ممزوج با صدای حراج‌کنندگان که خانه‌ها و اشیا و اثاثیه را می‌فروشد.

خدا می‌داند جمع‌آوری این ده هزار لیره نظر بر اینکه به دوره ناداری اهالی ارومی و بسته‌شدن راه‌ها و نبودن دادوستد تصادف نموده بود قیامتی در این شهر برپا نمود. اشخاصی که قتل‌عام‌های مسیحیان و قتل و غارت آن‌ها را دیده بودند به کلی فراموش کردند. من که خود این قضایا را با چشم خود دیده‌ام باز همچو تصور می‌کنم که خواب بوده و این قضایای وحشت‌آور وجود خارجی نداشته. خلاصه این وضعیت دلخراش که سرتاسر اهالی این شهر را احاطه نموده بود از ۲۷ شعبان تا ۲۶ رمضان ادامه پیدا کرده تا با هزاران زحمت و پس از برپادی خانه‌ها و انتحار عده کثیری از اشخاص و از بین رفتن کلیه دارایی و شکسته و زخمی شدن بدن جمع کثیری از اهالی شهر ده هزار لیره جمع‌آوری گردیده و به عمرخان تسلیم شده تا از طرف عمرخان اعلان آزادی به مردم صادر گردید و درحقیقت برای جمع‌آوری ده هزار لیره اهالی که اشیاء و املاک خود را به آن ارزانی فروختند به منزله پرداخت یک میلیون لیره بوده جهت این‌که هر شیء را در آن موقع به هزار یک قیمتش می‌فروختند ولی بودن طلاآلات زنانه در خانه‌ها کمک مهمی جهت استخلاص هزاران نفر از اشخاص گردید!

عمرخان پول‌ها را جمع کرده از شهر به چهریق حرکت می‌نماید حالا عمرخان پس از ۳۲ روز اقامت در ارومی عرابه‌ها تهیه نموده و اسباب و اثاثیه کافی که با قیمت‌های نازل از فرش و طلاآلات زنانه و غیره که در زیر شکنجه ظالمانه از اهالی خریداری شده با ده هزار لیره عثمانی برداشته و به طرف چهریق حرکت می‌نماید. هر یک نفر کرد امروز صدها

پارچه فرش و سماور و قالیچه‌ها بار کرده به خانه‌های خود می‌روند. امروز اهالی از شکنجهٔ اکراد و حبس خانه‌ها خلاصی یافته در کوچه و بازار یک توده جماعتی نمایان هستند که کلیهٔ دارایی وی فدای جریمه گردیده با لباس‌های خیلی مندرس و با رخساره‌های پریده، با بدن‌های شکسته و زخمی بدون اراده با دست تهی در فکر تهیهٔ نان شب عائله ستم‌کشیدهٔ خود در حالت بهت به این طرف و آن طرف نگران می‌باشند. جریانات یک‌ماهه و سرگذشت‌های خونین آن اهالی این شهر را به اندازه‌ای وحشت‌زده نموده عموم در حالت بهت به روی یکدیگر نگاه کرده و مثل اشخاص دیوانه ابداً با یکدیگر حرف نزده می‌گذرند، گویا صدای این دختران و ناله و شیون زنان و صدای چوب‌های اکراد و مشاهده فروش خانه‌ها از افکار آن‌ها درست نرفته و آن مناظر سهمگین در جلو چشم هریک از آن‌ها تجسم نموده و با یک حال بهت‌آوری به روی یکدیگر نظاره نموده ولی از صحبت و مصاحبت امساک می‌نمایند.

هجرت

امروزها درست مصادف با ایام ریاست وزرایی سید ضیاءالدین می‌باشد ولی اهالی ارومی محصور و ارتباط از هر طرف مقطوع، از سلماس گرفته تا چهارفرسخی ساوجبلاغ از اختیار دولت خارج و فرمانروایی این نواحی در اختیار سمتقو می‌باشد. اهالی ارومی نظر به اطمینانی که به اعزام قوا و اقدامات دولت داشتند از ابتدای استیلای سمتقو که هفت‌ماه است چندان مایل نبودند که زن و بچه و دارایی خود را گذاشته با وسایل مقتضیه از این مهلکه فرار نمایند و در این مدت عدهٔ معدودی از بیراهه‌ها به ولایات دیگر فرار اختیار نموده بودند ولی پس از این غائله که عموماً از طرف دولت مایوس و از دارایی به کلی محروم گردیده بودند به صدد استخلاص برآمده دسته‌های زیادی شب‌ها از بیراهه‌ها فرار می‌نمایند.

خط سیر عمدهٔ این مهاجرین طرف ساوجبلاغ و شبه جزیرهٔ قرخلار بوده که در حمایت کاظم خان می‌باشد و فرار از راه سلماس و خوی نظر به نزدیکی بودن آن به چهریق و زیمدشت غیرمقدور بود. برای بردن مهاجرین بلدچیان و راه‌شناسانی پیداه شده که با اخذ جزئی حق‌الزحمه شبانه با لباس‌های مندرس، پا پیاده و با کمال احتیاط اهالی را از راه‌های غیرعادی به ساوجبلاغ و شبه جزیرهٔ قرخلار می‌رسانیدند معروف‌ترین بلدچیان طرف شبه جزیرهٔ قرخلار حبیب سلطان مرنگلوئی و شیخ عبدالحسین و بلدچی مخصوص طرف ساوجبلاغ کربلایی کاظم نام بوده‌ند.

راه‌های فرار

مهاجرت از طرف ساوجبلاغ خالی از خطر نبوده چون از ارومی تا ساوجبلاغ مسافت هجده فرسخ و راه‌ها پر از دستجات اکراد مامش و منکور و زرزا و اکراد دشت بوده و در موقع تصادف به آن‌ها جان به سلامت بردن مشکل و خالی از خطر نبوده ولی مسافرت از ارومی به شبه جزیره با اینکه مسافت زیاده از یازده فرسخ نبوده و راه نیز خیلی ناهموار و پرزحمت بود مهاجرین به این راه خیلی مایل بودند چه از این راه با تحمل ۲۴ ساعت زحمت می‌توانستند زنان و بچگان خود را نیز نجات دهند. بلدچیان این قسمت مهاجرین خود را با دسته‌های ده و پانزده نفری شبانه به‌طور مخفی، پایپاده بدون سروصدا از حوالی دروازهٔ بالو از شهر خارج و از بیراهه‌ها خودشان را به پل چوققرالو رسانده وقتی که به آن طرف رودخانه رسیدند به طرف راست منحرف شده و از وسط باغات ساعتلو و علی بکلو و قشلاق در کنار دریاچه به قریهٔ انکنه و قرجالار می‌رسیدند (این همان دهی است که اسدآقاخان نیز در موقع فرار از بندر گلمانخانه به آنجا رسیده و از کنار دریا به شبه جزیرهٔ قرخلار رفته بود).

بلدچيان مسافرين خود را شبانه قبل از طلوع آفتاب مجبور بودند تا اين دهكده رسانده تا وقتي كه آفتاب برآمد و هوا روشن گرديد براي اين كه كسي آن ها را نيند روز را يا در خرابه هاي غير مسكون قريه (انكنه) و يا در باغات و ني زارهاي آن حوالی خود را مخفي داشته و منتظر پايان روز و ورود شب دويم می گردیدند؛ همين كه روز به آخر رسيد و هوا تاريك شد مسافرين و مهاجرين با رهنمائي بلدچيان خود، دوباره از ساحل درياچه رو به شمال به راه افتاده می روند. نظر بر اينكه كنار درياچه در اين حوالی خيلي نزديك به جاده ارومی و سلماس بوده و در آن راه ها از طرف سمتقو و عمرخان كشيك چي هاي مخصوص بودند و براي اين كه مهاجرين به دست اكراد نيفتاده باشند بلدچيان در اين قسمت مهاجرين و مسافرين خود را تماماً از كنار درياچه از اراضي ني زار كه آب دريا سطح آن ها را پوشانده و تقريباً نيم فرسخ پر از آب و لجن و ني زار بود بدون كوچك ترين صدياي عبور می دادند و اگر يكي از آن ها از كثرت مشقت راه باز می ماند لابد بلدچي و كسان او بايد او را گذاشته و می گذشتند و مسافرين نمی توانستند دو دقيقه وقت خود را اتلاف نمايند چه قبل از طلوع آفتاب می بايستی خودشان را به حومه اراضي شبه جزيره قرخلار رسانده باشند و اگر جزئی تأخيري در راه نموده و هوا روشن می گرديد فوراً به دست اكراد می افتادند.

مأمن كاظم خان

خلاصه صعب العبور و پر زحمت ترين راه مهاجرين و مسافرين همين نواحی بوده كه با كمال زحمت و مشقت و با تصادف به گله هاي خوك خود را قبل از طلوع آفتاب به سواحل اراضي قرخلار رسانيده و تا راحت می شدند. يك فرسخ به شبه جزيره مانده در تصرف تفنگچيان كاظم خان بوده مهاجرين وقتي كه خود را به آن جا می رسانيدند در امن بوده و

کاظم خان محض اطلاع از ورود مهاجرین اسب فرستاده آنها را به شبه جزیره قرخلار می برد. اشخاصی که به پیاده راه رفتن عادت نکرده و علاوه راهی که به این ناهمواری و مشقت بوده اکثراً پاهای آنها زخمی شده و ورم کرده و در نفس های آخرین خود را به شبه جزیره می رسانیدند و عده های زیادی از زن و بچه و مردان در راه مانده طعمه خوک ها و گرگ ها و یا هدف گلوله اکراد می کشتند.

کمره شبه جزیره قرخلار عموماً خانه های محقر جدید الاحداث تفنگچیان کاظم خان که با اهل و عیال در آنها سکونت نموده و در وسط عمارتی مرکب از سه چهار اتاق مخصوص خود کاظم خان و قلعه این کوه که غیر از یک راه باریک به آنجا رفتن غیر ممکن بود، مخصوص مهمات وی بوده و در خارج شبه جزیره قهوه خانه وسیعی ساخته شده که مهاجرین در آنجا اقامت می نمودند. خود کاظم خان و تفنگچیان وی که عموماً از اهالی دهات قوشچی، قره باغ، قلعه، میقاتلو، و نجف آباد بودند با کمال مهربانی و خون گرمی با واردین رفتار نموده فردا مهاجرین را با قایق های مخصوص خود که گنجایش بیست و بیست و پنج نفر را داشتند از شبه جزیره به شرفخانه که در دست دولتیان بود می رسانیدند. فاصله شبه جزیره قرخلار و شرفخانه از هفت فرسخ زیادتر نبوده و رانندگان قایق ها عموماً از آدم های کاظم خان بوده و با کمک مهارت قایق ها را می رانند کاظم خان اشخاصی را که پول نداشتند مجاناً به قایق گذاشته و آنهایی که پول داشتند از قرار نفری یک تومان و دو تومان کرایه می گرفت و اشخاصی از اهالی ارومیه که در تبریز آدم و طرف داشتند به وسیله همین راه مکاتبه می نمودند حتی اشخاصی که از تبریز می خواستند پول جهت مخارج خانه خود بفرستند کاغذ و پول را به شرفخانه آورده در آنجا به بلدچیان داده آنها نیز با اخذ حق الزحمه با کمال صداقت آورده در ارومیه به کسان او داده و رسید گرفته و در موقع برگشتن در شرفخانه به طرف آنها می دادند و کلیه این کارها به طور مخفی انجام می گرفت.

مهاجرین ارومیه

مهاجرین وقتی که به وسیله قایق‌ها به شرفخانه رسیدند از آنجا به تبریز و یا به مراغه می‌رفتند. عده‌ای از آن‌ها خود را تا طهران رسانیدند و معروف‌ترین آن‌ها آقای صدر، قاضی برزگر، احمدخان کلاترزاده، حاجی میرعلی الهی، احتشام الذاکرین، میرزا عبدالمناف قاضی لشکر و غیره بودند که همه‌روزه به مجلس شورای ملی و کابینه مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک رفته برای نجات ارومیه از دولت و مجلس استمداد می‌نمودند و رضاخان پهلوی که در سوم اسفندماه همین سال رشته کارها را به دست خود گرفته و سمت سردار سپهی را داشتند به آن‌ها نوید فتح و ظفر و قلع و قمع ریشه سمتقو و نجات ارومی را می‌دادند.

خلاصه مهاجرین به ولایات دور و نزدیک پراکنده شده و در مراغه سردار ناصر حکومت آنجا که از اهالی مراغه بوده کمال مهربانی و مساعدت را در حق ایشان مبذول داشته و در تبریز هم عده‌ای از تجار و غیره در حق آن‌ها دستگیری‌های لازمه کرده و در اواخر در تبریز و طهران از طرف دولت ماهیانه‌ای به عنوان اعانه در حق آن‌ها مقرر داشته و پرداخت می‌نمودند. پس از چندی سمتقو از فرار اهالی و تجمع آن‌ها در تبریز و مراغه و طهران اطلاع یافته یک نفر ملبوزی نام را مأمور این راه نموده که از فراریان جلوگیری نماید و او نیز شب‌ها به حفاظت راه و کنار دریاچه اقدام نموده و عده زیادی از مهاجرین را در نی‌زارها کشته و یا زنده به چهریق بردند. در این موقع اشخاصی که از تبریز به وسیله همین راه به ارومی پول می‌آوردند گرفته و پول‌ها را از دست‌شان گرفته و بعضی را آزاد و بعضی دیگر را کشتند. با همه این فشاها و جلوگیری تا آخرین روزهای مغلوبیت سمتقو، اهالی ارومی از راه قرخلار و راه ساوجبلاغ و اشنویه دسته‌دسته شب‌ها مهاجرت نموده و عده‌ای نیز از سلدوز از راه پسوه به خاک عراق می‌رفتند، قرنی آقای مامش ملقب به امیرعشایر از واردین پسوه دلجویی‌ها و مهربانی‌ها کرده و به ایشان رهنمایی می‌نمود.

دوره حکومت تیمورآقای کهنه شهری

پس از قضایای جمع آوری تفنگ و لیره که عمرخان به چهریق رفته و ارشدالملک هم در رضائیه معزولاً در خانه خود نشست یک نفر تیمورآقا نام صفوی که از اهالی کهنه شهر و شدیداً معتاد به تریاک بود از طرف سمتقو به حکومت ارومی منصوب و مکرم همایون نامی از اهالی سلماس به معاونت او تعیین گردید. این تیمور آقا نام کارش فقط در دور منقل نشستن و تریاک کشیدن و با چند نفر اهل منقل مصاحبت نمودن بوده و کلیه کارها و رسیدگی به امورات به عهده مکرم همایون بود. این شخص آدم خیلی زیرک و ماهر و هردو اهل تشیع و از طرفداران سمتقو بودند.

تأمین موقت و محدود

در تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۳۹ هیئتی از اهالی شهر به چهریق به حضور سمتقو رفته که اوضاع پریشانی اهالی را به ایشان رسانده و اقللاً امنیت داده که مردم محصول خود را جمع آوری نمایند. این هیئت عبارت بودند از آقا میرزا علی عسکرآبادی و نصرالملک و آقامیرزا خلیل افشار و مشهدی هاشم طهرانچی و بیگلربیگی و غیره. سمتقو نیز کلیه درخواست های این هیئت را قبول نموده و پس از سه چهار روز اقامت در چهریق به شهر مراجعت نمودند. شهر اطراف فعلاً امنیت و از طرف سمتقو به کلیه محالات و دهات حکومت جزء تعیین گردیده و از کلیه خرمن های گندم به اسم سمتقو بهره مالکانه برداشته و از باغات انگور به هر طنابی یک لیره مالیات گرفته ولی باغات مخروبه مسیحیان در دست آدم های سمتقو بوده یا شخصاً محصول آنها را برداشته و یا به اجاره واگذار می نمایند.

همین قدر اهالی می توانند با پرداخت مالیات و بهره محصول خود را جمع آوری نموده و به شهر بیاورند ولی اکثر دهات خرابه و غیرمسکون و دهاتی که هم آباد بودند از صدخانواری، پنج خانواری مانده و در این ایام

از بسکه دهات و مزارع غیر مسکون و خرابه بودند کلیه اراضی و مراتع نی‌زار و علف‌زار گشته و مخصوصاً حیوانات وحشی از قبیل خوک و گرگ پیدا شده، گله‌های خوک تا به حوالی شهر رسیده و در راه‌ها و دهات به اشخاص حمله نموده و از بین می‌برند و نظر بر اینکه اوایل پاییز نی‌زارها و علف‌زارها خشکیده با یک کبریت انداختن یک محال از سرتاپا آتش گرفته حتی اشجار کهن‌سال و باغات انگور را نیز خاکستر نموده و صدمه آتش تا چهار و پنج فرسخ سرایت کرده و هیچ‌کس نمی‌توانست از این قبیل حریق‌ها جلوگیری نماید و در این ایام اکثر باغات و پیشه‌ها به کلی سوخته و نابود گردیدند.

مکرم همایون پیشکار حکومت در شهر با کمال جدیت به شکایات اکراد با اهالی رسیدگی نموده و به وسیله مأمورین کرد و فراش‌های قدیم اوامر خود را به اجرا می‌گذارد. فراش‌باشی دوره سمتمو در اداره حکومتی نایب خلیل و مشهدی محمد بودند که هر دو از هیچ‌گونه ظلم و بیداد در حق همنوعان خود دریغ نداشتند.

سمتمو به تسخیر ساوجبلاغ حرکت می‌نماید

در تاریخ اوایل شهر صفر ۱۳۴۰ که فصل پاییز بود سمتمو با هزار و پانصد نفر از اکراد از چه‌ریق به ارومیه وارد و معلوم گردید که عزم تسخیر شهر ساوجبلاغ را دارد. این دفعه اکراد را به خانه‌ها مهمان نداده ولی از اهالی فرش و چراغ و لحاف و ظروف و علوفه جهت اسب‌ها جمع گردیده که پس از حرکت قوای کرد ده‌یک این قبیل اثاثیه به دست صاحبان آن‌ها نرسید. روز سوم صفر با توپ و مسلسل و قورخانه و مهمات به طرف ساوجبلاغ حرکت کرده و ارشدالملک را هم با خود در این سفر همراه برد.

در ساوجبلاغ در حدود یک هزار نفر ژاندارمری اکثرأ از جوانان طهران

و سایر افراد دیگر بوده که رئیس اردو ملک‌زاده و اسدآقاخان رئیس سابق نظمیۀ ارومی نیز با ژاندارمری‌ها در ردیف صاحب‌منصبان مأمور قوای ساوجبلاغ بوده و از شنیدن حرکت سمتقو ایشان نیز در ساوجبلاغ دست‌وپا زده و شدیداً برای جلوگیری و سنگربندی اقدامات مجدانه می‌نمایند. از این طرف کاک رسول منکور با علی آقا امیراسعد دهبکری^۱ برای حمایت به قوای دولتی با قوای عشایری خود جهت جلوگیری از هجوم سمتقو تا به قریه محمدشاه سلدوز، چهارفرسخی ساوجبلاغ به جلو آمده و در آنجا قبل از رسیدن قوای سمتقو نوکر امیراسعد با نوکر کاک رسول منکور در سرچوبی که جهت سوخت می‌آوردند نزاع نموده و یکی از آن‌ها دیگری را می‌کشد. درحالی که ارباب‌های این دو نفر در چادری نشسته و مشغول صحبت هستند این خبر به آن‌ها رسیده بنابراین کاک رسول و امیراسعد نیز به یکدیگر پرخاش کرده و در نتیجه کار به مجادله کشیده، کاک رسول منکور طپانچه را کشیده با تیر از چشم امیراسعد زده و او نیز کاک رسول را مقتول نموده بعد عشایر این‌ها به جان همدیگر افتاده پس از تلفات بدون اینکه از حرکت خودشان نتیجه بگیرند هردو فرقه از قریه محمدشاه شکسته و بسته به ساوجبلاغ مراجعت و از آنجا به دهات خودشان می‌روند.

محاصره مه‌آباد

سمتقو از ارومی حرکت و از محال سلدوز گذشته و بدون این‌که از کسی مقاومتی ببیند تا پشت دیوارهای خانه‌های شهر ساوجبلاغ رسیده و از این طرف ژاندارمری‌ها و قوای دولتی کوه‌های اطراف شهر را گرفته و از هر طرف جنگ شروع می‌شود. ژاندارمری‌ها پس از جنگ خونین در مقابل حملات پی‌درپی صادقانه اکراد و در اثر سستی و مهملی ملک‌زاده

۱. در اصل دموکری

فرمانده اردوی آنها تاب مقاومت نیاورده و شکست خورده، از سنگرهای کوه‌ها خود را به داخله شهر انداخته، سنگرهای آنها را اکراد سمتقو گرفته و شهر را زیر آتش توپخانه قرار می‌دهند. اکراد تا به کنار رودخانه رسیده به اندازه‌ای به خانه‌های شهر نزدیک می‌شوند که از کنار رودخانه با صدای بلند رو به خانه قاضی علی نموده می‌گویند: قاضی عجم‌ها را از خانه خود خارج کن والا به شهر وارد شده خانه تو را تاراج خواهیم کرد. قاضی علی نیز از پنجره عمارت خود به آنها می‌گوید عجم‌ها این‌جا نیستند به طرف میاندوآب رفته‌اند. اگر شما خیال جنگ دارید به آن طرف بروید. (اکراد اهل تشیع را عجم می‌گویند) و علت این اخطار به قاضی علی آن بوده که ژاندارمری‌ها مسلسل‌های خود را به پشت‌بام عمارت قاضی علی گذاشته و با اکراد سمتقو جنگ می‌کردند و علاوه عده‌ای از مهاجرین ارومی و عجم‌های ساوجبلاغ در خانه قاضی علی متحصن شده بودند.

قاضی تا آن روز هر قدر مهاجر از ارومی از دست سمتقو فرار کرده و به ساوجبلاغ آمده بودند در خانه خود جا داده و از دادن لباس و خوراک و پول خودداری نکرده و مهربانی‌های قاضی علی و پسرانش میرزا محمد و صدراالاسلام را اهالی ارومی فراموش نخواهند کرد. اکراد سمتقو که از طرفداری قاضی به عجم‌ها مطلع گردیده و در این موقع خطاباً می‌گویند که عجم‌ها را از خانه خود خارج کن. در نتیجه ژاندارمری‌ها سنگرهای خود را به داخله شهر انتقال داده و اسدآقاخان با عده‌ای شصت نفری در یکی از کاروانسراهای شهر شدیداً مقاومت نموده و دلیرانه می‌جنگید.

نظر بر اینکه اکراد سمتقو از پل رودخانه گذشته و به داخله شهر وارد شده، از هر طرف عرصه را به ژاندارمری‌ها تنگ نموده و در هر ساعت عده زیادی از طرفین کشته و اکراد به جلوتر می‌روند و عده زیادی به طرف سنگر اسدآقاخان هجوم آور شده پس از جنگ‌ها و پافشاری‌های شدید

اسد آقاخان گلوله خورده و مقتول می شود و همان شصت نفر که در سر او بودند راه فرار را نیز بر خود بسته دیده و به اکراد تسلیم می شوند.

نهب و غارت شهر

پس از کشته شدن اسد آقاخان، ملک زاده رئیس اردو هم تسلیم گردیده و ژاندارمری های سنگرهای دیگر نیز از هر طرف راه چاره را بر خود مسدود دیده و کشته شدن اسد آقاخان و تسلیم ملک زاده هم روح مقاومت آنها را سست نموده، بعضی از آنها تا نفس آخری جنگیده و بعضی دیگر تسلیم می شوند. عده تسلیم شدگان ژاندارمری در حدود ششصد نفر بود. پس از آنکه از طرف دولتیان کسی به جلوگیری برنخواست و باقی ماندگان ژاندارمری و افسران و رئیس قشون آنها گرفتار پنجه سمتقو گردیدند و اکراد با فراغت خاطر به شهر وارد و شروع به غارت می نمایند. اول به خانه قاضی علی داخل شده کلیه دارایی وی را تاراج و غارت کرده و خود قاضی را گرفته آن قدر با قنداق تفنگ زده و بدن آن پیرمرد را از چندان جا زخمی نموده و در اثر ضربه ها به گوش هایش نیز صدمه وارد گردیده و از هر دو گوش کر می شود و بعد به خانه قاضی لطیف برادر قاضی علی رفته و پس از اینکه خانه وی را تاراج کرده، خود او را هم می کشند و سپس به خانه های ثروتمندان دیگر داخل شده و با خانه های اشخاص بی بضاعت یکسره غارت نموده و در شهر یک قیامت عظمی برپا می نمایند و از هر طرف جار می کشند که هر کس در خانه خود ژاندارمری نگهداشته آورده تحویل بدهد و الا پس از پیداشدن صاحب خانه اعدام خواهد شد.

در کوچه و بازار جنازه های ژاندارمری ها افتاده و اکراد سمتقو هر نوع بی احترامی ها را بر کشته آنها نموده و سر افسران مرده را با سنگ کوبیده و نابود می نمایند. با اینکه اهالی ساوجبلاغ نیز کرد و هم مذهب سمتقو

می‌باشند ابداً به آن‌ها ترحم نکرده و خانه‌ها و تجارتخانه‌ها را تاراج نموده و فردای همان روز کلیه مهمات قشون دولتی را از توپ و مسلسل و فشنگ و ارزاق و پول، هرچه به دست آورده بار کرده به ارومیه می‌فرستد.

اعدام اسیران

بعد دستور داد که تمامی ژاندامری‌هایی که تسلیم شده‌اند به کوه مشرف به شهر برده و خودش نیز با ارشدالملک و عمرخان به آنجا رفته و ملک‌زاده را هم با لباس‌های کهنه غیرنظامی با خود برداشته و در جلو اسرای ژاندارمری در کمره کوه که از شهر نیز نمایان است ایستاد. اول امر داد که لباس آن‌ها را از بدن‌شان درآورده و ششصد نفر ژاندارم را با طناب‌ها باز و به بازوی یکدیگر بسته و مسلسل‌ها خط زنجیر گذاشته کلیه افراد و افسران ژاندارمری را که اکثراً از جوانان تحصیل‌کرده تبریز و طهران بودند با یک شلیک در جلو چشم فرمانده اردو تیرباران نموده و بعد پی‌درپی اجساد آن‌ها را هدف گلوله قرار داده تمامی‌شان را با فجیع‌ترین وضعی اعدام و هلاک می‌نماید. پس از این عمل شتیع شیخ عبدالله و حمزه آقای مامش را به حکومت ساوجبلاغ تعیین نموده بعد از ظهر به طرف ارومیه مراجعت می‌نماید.

دو نفر پسر بزرگ عبدالعلی خان جبلی هم که در ردیف ژاندامری‌ها بودند در جنگ ساوجبلاغ کشته می‌شوند. حالا شهر ساوجبلاغ نیز به این ترتیب از حیطه تصرف دولت خارج و به تصرف سمتقو برآمده فعلاً باید دولت از میان‌دو آب حفاظت نموده که سمتقو و قوای او به مراغه دست‌یاب نشوند.

سمتقو از ساوجبلاغ به ارومیه مراجعت می‌نماید

سمتقو با قوای خود با معیت ارشدالملک و ملک‌زاده و نایب هاشم‌خان امین که یکی از افسران ژاندارمری بود به ارومیه مراجعت نموده و باز

اکراد و سایر رؤسای آن‌ها را به خانه‌ها مهمان داده و علاوه از خانه‌ها فرش و سماور و چراغ و رختخواب و یونجه و علوفه جهت مهمان‌های وارده می‌برند. در روز ۱۳ ماه صفر ۱۳۴۰، اواسط پاییز سه ساعت به غروب مانده سمتقو با مظفریت به شهر وارد و در عمارت قیصرخانم منزل نمود. قبلاً از طرف تیمورآقا حکومت شهر از معاریف علما و تجار و اعیان برای اظهار تبریک فتح ساوجبلاغ دعوت شده بودند و مدعومین در ساعتی که در سالن قرار گرفته بودند سمتقو با ملک‌زاده و نایب هاشم‌خان وارد و در روی صندلی‌های مخصوص خود متبکرانه قرار گرفته و چشم همه حاضرین در روی ملک‌زاده است و مشارالیه هم با حالت گرفتگی در طرف راست سمتقو نشسته و با کمال خجلت و پریشانی بدون اینکه سر خود را بلند نماید از زیر چشم خود را گردانیده به مردم نظاره می‌نماید.

سمتقو بعد از تعارفات رسمی شمه‌ای از جنگ ساوجبلاغ سخنرانی کرده بعد از شجاعت و کاردانی ملک‌زاده و استقامت ژاندارم‌ری‌ها صحبت نموده بالاخره می‌گوید من بودم که استقامت این آقایان را درهم شکستم و اگر غیر از من و طایفه من کسی دیگر به این‌ها حمله می‌کرد نمی‌توانست جان به سلامت ببرد. از این حرف‌ها مقداری گفته و سپس چایی خواسته عموم چای خورده ولی چایی در روی میز ملک‌زاده سرد شده از کثرت خجالت و گرفتگی چایی نمی‌خورد و سمتقو امر به عوض کردن چایی نموده بالاخره با اصرار سمتقو استکان چایی را برداشته خواست بخورد اشک چشم‌هایش مثل باران فرو ریخته و مانع خوردن چایی شده و حضار یعنی معاریف شهر از شکست دولتیان سخت متأثر و با روی‌های گرفته همه سر به پایین انداخته سکوت در محیط مجلس حکمفرماست و مخصوصاً منظره تأثرآور رئیس اردوی ساوجبلاغ افکار حضار را پریشان‌تر نموده، عموم در دریای فکر و الم غوطه‌ور و از ترس سمتقو کسی را یارای حرف‌زدن نماند. خلاصه همین مجلس با نهایت پریشانی به پایان رسیده و متفرق گردیدند.

خون‌بهای نایب هاشم‌خان

روز چهاردهم ماه صفر را سمقو با قوای خود در شهر مانده و ملک‌زاده و نایب هاشم‌خان امین به ارشدالملک مهمان می‌باشند. روز پانزدهم صفر سمقو با اکراد با معیت ملک‌زاده و نایب هاشم‌خان به طرف چهریق حرکت نموده و پس از دو روز ملک‌زاده را از راه خوی مرخص کرده و مشارالیه به شهر خوی وارد و از آن‌جا به تبریز عزیمت می‌نماید ولی نایب هاشم‌خان امین را با خود در چهریق نگه‌داشته نظر به اینکه پسر حاجی صمدخان نام‌کرد را در جنگ ساوجبلاغ ژاندارم‌ری‌ها کشته بودند نایب هاشم‌خان را سمقو در مقابل پسر مقتولش به وی سپرده که یا او را به‌جای پسرش کشته و یا از سر خونش درگذشته و خون‌بها بگیرد.

بنابراین در چهریق قرار بر این شد که نایب هاشم‌خان هزار و پانصد تومان به حاجی صمدخان پرداخته و نجات یابد و در این خصوص ارشدالملک نیز اقدامات نموده و درحقیقت اولین وسیله استخلاص مشارالیه باز ارشدالملک بوده است والا در ساوجبلاغ در جزو ژاندارم‌ری‌ها اعدام می‌شد. در این موقع نایب هاشم‌خان اسیر و گرفتار و به چیزی قادر نیست که پرداخته و خلاص شود باز در چهریق قرار بر این گذاشته می‌شود که این هزار و پانصد تومان خون‌بهای نایب هاشم‌خان از اهالی ارومی به‌عنوان قرض مأخوذ و پس از آنکه نایب هاشم‌خان مستخلص شده به تبریز رسید، قرضه را به ارومیه بفرستد تا به صاحبان آن‌ها پرداخت شود. چون در این موقع این مقدار پول در یک نفر پیدا نمی‌شد کمیسیون در شهر تشکیل گردیده و جمعی را از ده‌تومان تا دو تومان نام‌نویسی کرده و به‌دست مأمورین وصول سپرده که جمع‌آوری نمایند. چون اهالی شهر کاملاً نادار و بی‌پول بودند این هزار و پانصدتومان را نیز با کمال شدت و فشار به‌علاوه فوق‌العاده مأمورین جمع‌آوری نموده و به چهریق ارسال داشته تا نایب هاشم‌خان امین مستخلص و به تبریز اعزام گردید.

چنانچه قبلاً تذکر داده شد قیمت ملک و اثاثیه و مستغلات در نهایت درجه تنزل یافته بنابراین اهالی به جهت استخلاص یک نفر افسر دولت باز پانزده هزار تومانی املاک و دارایی خود را فروخته تا این هزار و پانصد تومان را جمع کرده و تحویل دادند. نظر بر اینکه مشارالیه یکی از خانوادگان معروف تبریز و ثروتمند بودند و برادر دیگرش هم سرهنگ محمودخان امین بود فوری این وجه را به هر وسیله‌ای بوده به ارومی فرستادند که تا از هر شخصی که مأخوذ گردیده پس داده شود ولی این پول را در میان خودشان یعنی مابین حکومت و سمتقو و عمال دیگر تقسیم کرده و یک شاهی به اشخاصی که پول داده بودند ندادند و ارشدالملک از این موضوع سخت دلگیر بود ولی قدرت نفس کشیدن نداشت.

حیض مذلت

حالا وقتی که اهالی را به کلی لخت کردند دیگر داخلیه شهر و اطراف تماماً امنیت و مردم آزادانه به باغات و دهات مخروبه و مزارع می‌روند ولی خرابی دهات و اطراف شهر به جایی رسیده که هر شب دسته‌های گرگ به شهر داخل شده و فقرا و اطفال بی‌خانمان را که در کوچه‌ها و بازارها و دکاکین مخروبه می‌خوابیدند برده و می‌خورند. دهات مسیحی نشین که مدت سه سال تمام است به کلی خرابه و غیرمسکون و آفریده‌ای در آن‌ها وجود ندارد و از قضایای دوره حکومت ضیاءالدوله در شهر و دهات یک نفر مسیحی وجود ندارد. دهات مسلمانان هم که از قضایای ارامنه به این طرف آباد نگردیده سهل است روزبه‌روز خراب‌تر شده، درحقیقت مشاهده دهات و باغات و اراضی که تماماً نی‌زارهای وحشت‌انگیز گردیده، هر بیننده را وحشت‌زده می‌نماید و بقیة‌السیف اهالی دهات از زن و بچه که به جهت ناامنی و از دست‌رفتن آلات و

افزارهای زراعتی به شهر کوچیده و در کوچه و بازار با حالت رقت آوری گدایی می نمایند و کسی هم قادر نیست که به این اشخاص مساعدت نماید. این بیچارگان عریان و پریشان دسته دسته در کوچه و بازار گردش نموده و گدایی می نمایند و عده کثیری هم از اهالی شهر به جهت صدمات پی در پی چندین ساله به کلی از قدرت افتاده آن ها نیز مجبوراً دست تکدی گشاده و گدایی می نمایند کسی که پارسال بزاز بود و یا صنعت کار بود امروز گدایی می کند.

از طرف دیگر امراض گوناگون گریبانگیر اهالی شهر و مخصوصاً مهاجرین دهات گردیده و هر روز عده زیادی در کوچه و بازار و مساجد و در گوشه دکاکین مخروبه مثل گوسفندان بلاصاحب جان می سپارند و اهالی دهات که صاحبان باغ و باغچه و اراضی بودند در شهر گردیده و به اشخاصی که آن ها را می شناسند املاک خود را از قرار طنابی ده شاهی و یک قران و منتها سه قران جهت اعاشه یک روزه می فروشند (هر طناب عبارت از ۴۰۹۶ ذرع مربع است) ولی کیست که سه قران پول اضافه داشته باشد تا ملک خریداری نماید و بعضی اشخاص هم از این قبیل املاک خریداری نموده و برای خود ثروت هنگفتی تهیه کردند.

دارالمساکین

در این دوره مهاجرین ارومی در تبریز و مراغه به جهت مخارج یومیه خود که معطل بودند املاک و دهات خودشان را به اهالی تبریز و مخصوصاً به تجار به نازل ترین قیمت می فروشند و در همین ایام اکثر دهات و املاک ارومیه به اهالی تبریز و مراغه انتقال یافت. خلاصه زمستان رسیده وضعیت فقرای شهر به اندازه ای تأثر آور گردید که عمال سمتقو را نیز به رقت و ترحم آورده از طرف مکرم همایون معاون حکومت دارالمساکین بازگردیده و مدیریت آن به میرزا یوسف خان لسان حضور محول شد و

برای اداره کردن دارالمساکین وجهی به مالیات توتون صادره و مبلغی نیز به مالیات غیرمستقیم علاوه نمودند (در این دوره تجار با پرداخت هر بار توتون یک لیره می توانستند توتون‌های خود را تا خوی بفرستند) وجهی هم به اسم دارالمساکین به این مالیات افزودند. لسان حضور در ارومیه رئیس طایفه بهایان بوده و با سید طه نوچه‌ای و مخصوصاً با مکرم همایون دوستی کامل داشتند و در مدت سه‌ماه دارالمساکین را با کمال دقت و درستکاری اداره نمود.

در اوایل زمستان ۱۳۴۰ هجری باز از طرف دولت در تحت فرماندهی سرتیپ ظفرالدوله عده‌ای قزاق مأمور سرکوبی سمتقو گردیده آن‌ها از شرفخانه گذشته در حوالی قزلجه با قوای اکراد روبه‌رو شده و پس از دادن تلفات زیاد مغلوباً به شرفخانه عقب‌نشینی نمودند. علت این شکست آن بود که عده‌ای قزاق زیاده از سیصد و چهارصد نفر نبودند.

امیرارشد قراجه‌داغی مأمور تنبیه سمتقو گردید

در اواسط زمستان ۱۳۴۰ هجری که اواخر ربیع‌الثانی بوده و درست یک‌سال تمام است که این شهر به حیطة تصرف سمتقو درآمده، امیرارشد قرجه‌داغی با ایلات قرجه‌داغ و مقداری ژاندارمری از طرف مخبرالسلطنه والی ایالت آذربایجان مأمور دفع سمتقو گردید. این دفعه دولت با مهمات کافی و قورخانه و پول و ارزاق، متجاوز از هفت‌هزار نفر تفنگچی امیر ارشد را مجهز نموده و برای قلع‌و‌قمع سمتقو به شرفخانه اعزام داشته. در واقع سمتقو نیز این‌دفعه سخت هراسناک شده و به جمع‌آوری قوای خود جداً اقدام می‌نماید تا طرفین از مرکز خودشان حرکت کرده و در ربیع‌الثانی ۱۳۴۰ به هم نزدیک شدند. در نتیجه جنگ سختی در قریه قزلجه در کوه‌های تل مابین آن‌ها رخ داده و در این جنگ مغلوبیت اکراد و غلبه قرجه‌داغیان کاملاً مشاهده می‌گردید [ولی در] روز

دویم جنگ در اثنای محاربه امیر ارشد از طرف کسان خود از پشت سر گلوله خورده و مقتول می‌شود و حدوث این قضیه منجر به فرار و پراکندگی قوای دولت و چیره‌شدن اکراد گردیده و قرجه‌داغیان کلیه مهمات خود را گذاشته فقط جنازه امیر ارشد را برداشته به طرف شرفخانه فرار می‌نمایند. اکراد آن‌ها را مقداری تعقیب کرده و سپس برگشته مهمات اردوی دولتی را برداشته و به چهریق مراجعت می‌نمایند و در این جنگ تلفات اکراد زیاده از سیصد نفر بود.

در ارومیه هم عموم با کمال بی‌صبری منتظر نتیجه جنگ بوده و عموماً همچو تصور می‌نمایند که غلبه از طرف امیر ارشد خواهد بود ناگاه خبر کشته‌شدن فرمانده اردو و مغلوبیت قوای دولتی در شهر اشاعه یافته و امیدهای اهالی کاملاً مبدل به یأس و نومیدی گردید و از طرف حکومت به نام این فتح اجباراً دستور جشن و چراغان‌کردن بازار را به اهالی شهر داده در صورتی که اهالی ارومی با هزاران امید منتظر فتح امیر ارشد بودند حالا اجباراً به نام کشته شدن وی جشن و چراغانی را به آن‌ها تحمیل می‌نمایند و در همین روز جنازه امیر ارشد را به روی توپ گذاشته با جلال تمام از طرف ایستگاه ماشین به تبریز وارد نموده درحالی که عموم غرق عزاداری بودند با کمال احترام در مقبره سید حمزه دفن می‌نمایند.

حمله کاظم خان

در این یک ماه که سمتقو سرگرم تهیه قوا و جنگ امیر ارشد بوده کاظم خان از موقع استفاده نموده اوقاتی که قوای اکراد در حوالی قزلجا بودند دفعتاً از شبه جزیره قرخلار حرکت کرده به قریه قولنجی که از طرف سمتقو به وسیله ملبوزی نامی محافظت می‌گردید حمله کرد. در این اثنا اکراد وحشت زده شده خود ملبوزی فرار نموده و تفنگچیان کاظم خان با جزئی زدو خوردی اکراد را شکست داده پس از دادن تلفات بقیه نیز فرار

کرده کلیه اموال آنها را کاظم خان غارت نموده و بدون دادن تلفات با چهار نفر اسیر کرد به شبه جزیره خود مراجعت می نماید و روز دویم چهار نفر اسیر را که از قولنجی آورده در عوض ژاندارمری های اعدام شده ساوجبلاغ، به زدن گردن آنها امر داده و اعدام می نماید سمتقو از وجود کاظم خان در آن حوالی فوق العاده دلتنگ بوده و چندین دفعه قوای دولتی را درهم شکسته ولی با همه نزدیکی محل سکونت وی به چهریق نظر به استحکام شبه جزیره قرخلار از دفع وی عاجز می باشد.

حاجی ایلخانی دموکری ساوجبلاغ را تصرف می نماید

در این روزها که شهر ساوجبلاغ در تصرف عمال سمتقو بوده و شیخ عبدالله و حمزه آقای مامش در آنجا حکومت می نمایند، حاجی ایلخانی دموکری که از طرف دولت سمت حکومت شهر سقز و آن حوالی را داشته دعوتاً با قوای خود به ساوجبلاغ وارد و شیخ عبدالله و حمزه آقا محض اطلاع از شهر فرار اختیار نموده، حاجی ایلخانی آنها را تا دو فرسخی سلدوز تعقیب کرده سپس به شهر مراجعت نموده و آنجا را مقر حکومت خود قرار داد. بدین جهت دوباره شهر ساوجبلاغ پس از مغلوبیت ملک زاده به دست یک نفر حاجی ایلخانی نام دموکری به حیطة تصرف دولت برآمده و چندی به وسیله همین شخص اداره می شود. ولی در حدود ششصد نفر نظامی با ریاست خالوقربان گیلانی که از صاحب منصبان و رفقای میرزا کوچک خان جنگلی بوده در میاندوآب متوقف و از طرف دولت مأمور محافظت پُل رودخانه تاتائو می باشد.

تمنیات جدید سمتقو و اطرافیان

حالا زمستان به آخر رسیده سمتقو امیر ارشد و قوای کافی او را درهم شکسته و مهمات آنها را به چهریق حمل نموده و بهار سال ۱۳۰۰

شمسی نیز وارد گردیده و تا اندازه‌ای از طرف اقدامات دولت اطمینان حاصل کرده با خیال تفرج و تنفس به ارومیه حرکت می‌نماید. این دفعه هم در همان عمارت قیصرخانم که همه وقت در آنجا منزل می‌نمود در همانجا منزل کرده و نظر به اینکه اهالی شهر به کلی از دارایی افتاده و غارت اموال ممکن نمی‌شود این دفعه بنای تجاوزات ناموسی را به‌عنوان عقد و نکاح در حق دختران وجیه ارومی گذاشته و یک هفته در شهر اقامت نموده و در این مدت هر شب یک دختر باکره که اطرافیان‌ش به او رهنمایی و ییادآوری می‌کردند، به حباله نکاح خود درآورده شب نگهداشته صبح مهریه او را داده و مرخص می‌نماید.

در این موقع به دختر هرکس که به خواستگاری می‌رفتند کسی قادر به جواب ردّ نبوده فوراً به اجرای صیغه وی امریه‌ای صادر می‌گردید. دختران را به همان خانه مسکونی سمتو برده و در آنجا به وسیله دو سه نفر از بانوان ارومی که فعلاً نمی‌خواهم از ایشان اسم بری‌نمایم او را آرایش داده شبانگاه به حجله‌گاه سمتو برده و دست یک دختر معصوم را به دست یک نفر جنایت‌کار و دشمن آب و خاک ایران داده و بدین وسیله افتخارات نموده، دارایی خانواده خودشان را نگهداری می‌کردند. همین عمل شهوت‌رانی سمتو به سایر اکراد و مخصوصاً به رؤسای آنها نیز سرایت کرده عده‌ای از بیگ‌زادگان با دختران اشخاص نجیب و باثروت ارومی وصلت اجباری نمودند؛ مکرّم همایون معاون حکومت دختر حاجی عزیزخان امیرتومان را به عقد از دواج خود درآورده و ارشدالملک دختر کوچک نصرالدوله را نامزد خود قرار داده.

سمتمو بیش‌تر از یک شب این دختران را نگه نداشته ولی برعکس بیگ‌زادگان دیگر تا آخر دوره انقلاب آنها را نگهداشته و بعضی‌ها هم پس از یکسال و دو سال از مغلوبیت سمتو آمده طلاق آنها را دادند. در این زمان پدران دختران خود را مخفی کرده و بعضی از آنها از ترس

خواستگاری سمتقو و اکراد مُلا آورده دختر خود را به یک نفر جوان اعم از این که بابضاعت و بی بضاعت بوده باشد عقد و ازدواج می کنند که در موقع خواستگاری اکراد بهانه آورده بگویند که این دختر به موجب عقدنامه مال فلان کس است. خدا می داند در این روزها چه وحشتی دختران را فرا گرفته و پدر و مادر آنها چه حال را داشتند و اکثر اشخاص دختران خود را از راه فرخلار به دست بلدجیان سپرده توکلاً از همان راه مخوف به شرفخانه و تبریز اعزام می داشتند.

رؤسای ایلات اطراف ساوجبلاغ و بوکان به دیدن سمتقو آمده و اظهار اطاعت می نمایند

تا حال عده ای از ایلات اکراد که دست از طرفداری دولت برنداشته و به سمتقو اطاعت نکرده بودند حالا قدرت سمتقو و شکست های پی در پی قوای دولتی را مشاهده نموده از ترس جان و مال خود که مبدا مورد تعرض وی باشند کم کم به مشارالیه گرویده و در عرض این هفته که سمتقو در ارومیه اقامت داشت از رؤسای اکراد اطراف ساوجبلاغ نیز به شهر آمده با وی ملاقات کرده و اظهار اطاعت می نمایند. سمتقو پس از یک هفته اقامت به چهریق حرکت کرده ولی بیک زادگان اکراد در شهر مانده در جست و جوی دختران وجیه می باشند که با آنها ازدواج نمایند. ریاست نظمی و امنیه شهر از طرف سمتقو به عهده تمرخان موکول گردیده و حکومت اشنویه را هم حمزه آقا اشجع الدوله زرزا اداره می نماید.

در این ایام عده ای از عساکر عثمانی که عهده دار اداره کردن توپخانه وی بودند که از موقع مراجعت قوای صلاح الدین پاشا به مملکت خود نرفته و به سمتقو اجیر گردیده بودند و اکثراً مبتلا به امراض سفلیس و سوزاک شده و در ارومی هم به جهت پیدانشدن طبیب و دوا بدون معالجه

مانده و از آن‌ها با اکراد ديگر سرايت نموده و آن‌ها هم به حمام‌های عمومي آمده و به عده کثيری از اهالی شهر سرايت کرده و درنتيجه اکثر اشخاص در همين گيرودار به اين مرض مزمن نيز گرفتار شده و بدون دوا و معالجه مانده و در شهر غير از ميرزا علي اصغر خان طيب نظام و ميرزا عبدالله کليمی طيب وجود ندارد و با وجود پيدانشدن دوا و آمپول باز اين دو نفر حتی المقدور به معالجه مبتلایان اقدام کرده و مخصوصاً از بيماران بی بضاعت کمال همراهی را نموده و به فقرا مجاناً معالجه می کردند در صورتی که یک شهر عموماً فقير و پریشان شده بودند.

سمتمو امسال در چهريق به احداث ساختمان عمارت خیلی عالی شروع کرده و سنگ‌های سیاه و سفيد آن را از کلیساهای قدیم کهنه شهر آورده و در آن جا استعمال می نماید و هر قدر بنا و عمله که در شهر سراغ دارند به چهريق اعزام می دارند. سمتمو ابدأ حقوق و مزد به کارگران پرداخت نمی کند ولی عوض اجرت و حقوق به همان شام و نهار آن‌ها اکتفا می کرد و به وسیله و به وسیله تمرخان رسته گل‌ها را با بوته‌های نارنج و لیمو و مرکبات در هر خانه‌ای که پیدا می نمایند از خانه‌ها درآورده به چهريق حمل می نمایند. درنتيجه از ابتدای بهار سال ۱۳۰۰ شمسی و ۱۳۴۰ قمری سمتمو مشغول تعیش و خوش گزرانی است.

جنگ قزاق و ژاندارمری در تبریز

روزها و ماه‌ها گذشته و از هيچ طرف سروصدایی نیست. هرکس از شهر فرار نموده، جان خود را نجات می دهد و کسی از تبریز و مراغه و ساير ولايات به اين شهر نیامده تا از اوضاع آن‌ها و نظريات دولت کسب اخبار شود. ولی در ماه شعبان ۱۳۴۰ خبری منتشر گردید که در تبریز نقاری که مابین ژاندارم و قزاق بوده منجر به جنگ شده و در آن شهر درنتيجه جنگ از ژاندارمری‌ها و قزاق‌ها تلفات زیاد گردیده و این جنگ به مغلوبیت

ژاندارمری‌ها و غارت بازار تبریز خاتمه یافته [است]. همین خبر یأس آور دوباره اهالی ارومی را از طرف دولت به کلی ناامید کرده و باز به مهاجرت و فرار ادامه می‌دهند.

خالوقربان هم از حوالی ساوجبلاغ و میاندوآب به جهت پیش آمد تبریز عقب‌نشینی نموده و برای کمک به قزاقخانه خود را تا تبریز می‌رساند و از این طرف سمت‌محو محض اطلاع از قضایای تبریز و عقب‌نشینی خالوقربان دوباره شیخ عبدالله را به تخلیه و اشغال ساوجبلاغ مأمور کرده و مشارالیه این دفعه بلامدافع به ساوجبلاغ وارد و حاجی ایلخانی و گنجعلی‌بیک که از طرفداران دولت بودند نظر به سستی کارهای دولتی خود را به کنار کشیده و به دهات خود می‌روند و در تبریز نیز پس از تصفیۀ کارها، خالوقربان را دوباره جهت جلوگیری از پیش آمدن قوای اکراد به میاندوآب مأمور نموده در آنجا به محافظت پل رودخانه تاناوا اقامت می‌نماید.

سمت‌محو دوباره به ارومیه آمده و هشت شبانه‌روز اقامت کرده و این دفعه با کمال مهربانی رفتار نموده و قضایای پیش آمد تبریز را با آب و تاب به‌طور استهزا نقل‌مجلس کرده و از طرف اقدامات دولت به کلی اظهار اطمینان می‌نماید و برای این‌که از طرف ساوجبلاغ کاملاً مطمئن باشد در اواسط شهر رمضان ۱۳۴۰ هجری سید طه را به پراکنده نمودن افراد خالوقربان مأمور کرده، مشارالیه با عده‌ای از عشایر منکور و مامش و دشت و شکاک از ساوجبلاغ با توپ و مهمات به طرف میاندوآب حرکت نمود.

شکست قوای خالوقربان

در ۲۷ رمضان جنگ مابین اکراد و خالوقربان شروع و [روزهای] ۲۸ و ۲۹ رمضان نیز ادامه داشت و در روز عید فطر اول شوال صبح که جنگ شروع

می شود خالوقربان دفعتاً هدف گلوله گردیده و در همان ساعت کشته می شود. افراد قشون خالوقربان که رئیس خود را مقتول دیده با وضعیت خطرناکی با دادن تلفات زیاد عقب نشینی می نمایند. چون خبر شکست خالوقربان در مراغه منتشر گردید اهالی مراغه سخت وحشتناک شده به صدد تخلیه شهر و مهاجرت افتاده و مخصوصاً وقتی که شنیدند اکراد از پل جغتو گذشته و تا مراغه راهها بلامدافع است دیگر اهالی مراغه به سختی به واهمه افتاده و غیر از فرار چاره‌ای به نظر ایشان نمی آید. ولی سردار ناصر حکومت شهر از مهاجرت اهالی شهر سخت جلوگیری نموده، با جدیت تمام عده‌ای سوار از اطراف جمع کرده به حفاظت پل رودخانه جغتو به قریه قره‌ویران اعزام داشته و اکراد سمتقو نیز به غارت میاندوآب اکتفا نموده و با فتح و ظفر به ساوجبلاغ مراجعت می نمایند. ولی عده‌ای از مهاجرین ارومیه که در مراغه بودند از ترس هجوم سمتقو اکثراً به تبریز فرار می کردند اگر حکومت جلوگیری نمی کرد اهالی مراغه کاملاً شهر را تخلیه و به اطراف پراکنده می شدند. پس از سه چهار روز سرهنگ شیخینسکی به جای خالوقربان مأمور و در میاندوآب مأمور جلوگیری پیشرفت اکراد گردیده و تا نزدیکی های ساوجبلاغ دیده بانها گذاشته و کاملاً مراقب حرکات اکراد بوده است.

سمتقو در ارومیه اهالی را به اکراد به اجاره می دهد

امروزها سمتقو در ارومیه برای جلب منافع خود طرز غارت را عوض نموده، بدین معنی اشخاصی که دارای جزئی پول و ثروت شناخته می شوند آنها را به بیکزادگان و رؤسای اکراد به اجاره می دهد؛ بدین ترتیب یکی از بیکزادگان رفته یک نفر را به مبلغ سیصدتومان از سمتقو به اجاره می گیرد و سیصدتومان را هم نقداً پرداخت نموده و از سمتقو سند دریافت داشته به شهر آمده همان شخص را گرفته، می گوید

سمتقو ترا به من به سیصد تومان به اجاره داده و دویست تومان هم باید از این اجاره نفع من باشد بنابراین پانصدتومان دادنی هستی. آن بیچاره داد و فریاد زده، به جایی نمی‌رسید. هرگاه دست و بازده و ملک فروخته فوری پول تهیه می‌کرد فبها و الاً با کتک‌کاری و شکنجه پانصدتومان را از وی گرفته و خلاصش می‌نمودند. لذا پی‌درپی رؤسای اکراد از این قبیل اشخاص را پیدا کرده و از سمتقو اجاره می‌نمودند، دیگر حکومت و نظمی و غیره نمی‌توانست شفاعت نموده و یا جلوگیری نمایند. به جهت اینکه حکم سمتقو در دست اجاره‌کننده بوده و کسی را یارای حرف زدن نمانده [است].

حتی منافع این کار به اندازه‌ای بوده که اطرافیان سمتقو را نیز از خود او به اجاره می‌خواستند چنانچه سمتقو ارشدالملک و بصیرنظام مستأجر مالیات غیرمستقیم و بهادرخان رئیس نظمی و مکرم همایون پیشکار حکومت را با اجزا و مأمورین حکومتی از قبیل مشهدی محمد فراشباشی و نایب خلیل و با اجزای نظمی و غیره تماماً به تمرخان و نوری‌بیک و پروت آقا به اجاره داده، مستأجرین یعنی تمرخان و نوری‌بیک و پروت آقا مورد اجاره‌ای خود یعنی حکومت و اجزای نظمی را محبوس نموده و با کتک‌کاری و فشار وجه اجاره و منافع آن را از ایشان می‌خواهند و در خانه‌های آن‌ها نشسته و از هیچ‌گونه زحمت و فشار دریغ نمی‌کردند. در واقع سمتقو با این ترتیب به اطرافیان شیعه مذهب خود نیز مرحمت‌ها می‌نمود.

مأمورین حکومت که در مواقع دریافت اعانه و در موقعی که عمرخان از اهالی تفنگ و لیره می‌خواست به خانه‌های مردم وارد شده و از هیچ‌گونه بی‌شرمی خودداری نمی‌کردند امروزها همه آن‌ها را به چوب بسته و از آن‌ها پول می‌خواهند و می‌گویند شما بسیار وقت است در تحت حمایت ماها استفاده‌هایی برده‌اید یکصدتومان و یا دویست تومان چه

اهمیتی دارد بدهید تا از شما دست برداریم و با اجرای این عملیات سمتقو باز پول‌هایی از اهالی شهر و مأمورین خود گرفته و به بی‌شرمی خود ادامه می‌دهد.

حکومت قاضی جمال

پس از اجرای عمل اجاره، تیمورآقا را از حکومت شهر معزول و با پیشکار وی مکرم همایون به چهریق احضار و حکومت شهر از طرف سمتقو به قاضی جمال محول گردید. این همان شخصی است که در مسجد سردار نطق کرده و اهالی را از مزاحم سمتقو یک‌سال پیش مطمئن کرده و صورت پول‌هایی که ارشد گرفته بود برداشته پس از مراجعت به چهریق عمرخان آمده همان قضایای تفنگ و لیله واقع گردید. این شخص اصلاً از اتباع ترکیه بوده و اخیراً به نزد سمتقو آمده و از اشخاص لایق و قابل و کاردان اطرافیان وی به‌شمار می‌رود و در سن ۴۰ و یا ۴۵ می‌باشد. فعلاً تابستان سال ۱۳۰۰ شمسی و ۱۳۴۰ قمری رسیده موقع برداشتن محصول می‌باشد. سمتقو به‌وسیله قاضی جمال به کلیه زارعین و مالکین پیغام داده که از محصول خودشان باید ده دو یا دو عشر به انبار سمتقو تحویل بدهند و برای اجرای همین امریه دهات را به حکومت‌های جزء تقسیم کرده و تحصیلداران به محالات و دهات مخروبه اعزام داشته و با کمال سختی دو سهم از ده سهم محصول زارعین را با حق‌الزحمه مأمور و غیره وصول نموده و به شهر حمل کرده در تحت نظارت حکومت انبار می‌شود.

چنانچه قبلاً ذکر شد پارسال سمتقو اجازه داد که هرکس بخواهد توتون خود را از راه خوی به تبریز حمل نماید، به هر لنگه یک لیله پرداخته تا اجازه حمل داده شود. در همان اوقات تجار و صاحبان توتون پول داشتند و یک لیله را داده و حمل می‌نمودند، امسال تجار و زارعین

به کلی از قدرت افتاده در این شهر پول به منزله کیمیا شده و وجود خارجی ندارد بنابراین محصول توتون نیز که پارسال و امسال کاشته شده در انبارهای تجار و خانه‌های زارعین مانده و حمل آن‌ها میسر نگردیده [است].

مالیات مستقیم

امسال سمتقو همان یک لیره پول اجازه حمل را مالیات مستقیم قرار داده و از هر لنگه توتون که در خانه‌ها و انبارها است یک لیره عوارض بسته و مطالبه می‌نماید. چون صاحبان آن‌ها به پرداخت این مالیات قادر نبودند شب‌ها توتون‌ها را به تنورها ریخته و می‌سوزانند و یا به آب‌های جاری ریخته از ترس پرداخت مالیات خانه‌ها و انبارها را از توتون خالی می‌کردند و با این حال باز از دست مأمورین سمتقو خلاص نشده به موجب صورت حساب مالیات توتون‌های سوخته و آب رفته را با کمال فشار و زحمت از آن‌ها دریافت داشتند. بی‌چاره زارعین از ترس پرداخت مالیات جنس‌های خود را معدوم کرده و بعد مالیات آن را نیز از او می‌گیرند. در همین اوقات ارزش هر لنگه توتون در خوی و تبریز هفتاد و هشتاد تومان بوده و در ارومی از ترس پرداخت مالیات به آتش می‌سوزانند. دیگر جان به لب رسیده رمقی در اهالی این شهر نمانده و بیست ماه تمام است این جنایتکار لگام‌گسیخته به جان اهالی یک شهر افتاده، از نهب و غارت و هتک ناموس مضایقه نمی‌نماید و راه‌ها را هم بسته اقلان نمی‌گذارد که این قالب‌های بی‌روح از دست زن و بچه خود گرفته از شهر خارج شده و به ولایات دیگر ایران پراکنده شوند. شهری که پس از قتل و غارت‌های مسیحیان خود محتاج اعانت و دستگیری بوده بیست‌ماه است اهالی آن‌ها را به چوب بسته با عناوین متعدده آن‌ها را چاییده و غارت می‌کند. دیگر امید ستم‌دیدگان و مظلومان این ولایت

فلک زده از همه جا قطع و به غیر از مدد غیبی و نجات دهنده لارینی امیدی نمانده که دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند.

امید نجات، فرشته آسمانی به شهر ارومی نازل شده و دستی به سینه

نامحرم زده سمتمو را معدوم نمود

امروزها در ارومی عجب اخباری منتشر شده که روح‌های فرسوده چندین ساله اهالی این شهر را تحریک نموده و آن‌هایی که در کنار پرتگاه‌های گرسنگی و پریشانی رسیده و آخرین نفس‌های زندگانی خود را می‌کشند از استماع این اخبار حرکتی به خود داده گویا زندگانی نوین را امیدوار می‌باشند؛ همچو شنیده می‌شود که در زمستان سال گذشته تغییرات در امورات درباری دولت ایران در طهران رخ داده و در سوم حوت ۱۲۹۹ شمسی رادمری از تخمه اصیل ایرانی به طهران وارد و زمام امور مملکت را از دست وطن‌فروشان خائن گرفته و خود به اصلاح خرابی‌های چندین صدساله این آب و خاک قدعلم نموده و به قلع و قمع ریشه انقلابیون و خائنین وطن همت گماشته و برای برانداختن سمتمو و نجات محتضرین سلماس و ارومی و سلدوز و ساوجبلاغ از طهران و رشت و گیلان و تبریز به حرکت قوا امر نموده و امیر امان‌الله میرزا و سرتیپ ظفرالدوله را جهت تمرکز قوا به شرفخانه اعزام داشته، امروز و فردا است که به طرف چهریق حرکت کرده با یاری خدایی چراغ این کانون فساد و این مجسمه ظلم و جنایت را خاموش نمایند.

حظ و لذت شیرینی این اخبار که در کام اهالی این شهر چه اندازه بوده و معیار سرور و انبساط این ترانه‌های آسمانی را که به ارواح مرده این اهالی چه اثراتی بخشید. به ذوق سلیم قارئین این تاریخچه واگذار می‌شود؛ آری، شکسته استخوان داند بهای مومیایی را.

آرایش نظامی

اوایل ذیحجه الحرام ۱۳۴۰ قمری است، شرفخانه یک منظره عالی به خود گرفته و سرتاسر آن حوالی از اشعه سفیدرنگ چادرهای نظامیان ایران منور و منظره قامت دلربای افسران و طرز نصب توپ‌های صحراکوب هر بیننده را به یک روزهای درخشانی امیدوار می‌سازد. سمتقو شدیداً به جمع‌آوری رؤسای اکراد اقدام و در نواحی سلماس قوای خود را تمرکز می‌دهد. قاضی جمال در شهر جداً مشغول جمع‌آوری مالیات توتون و بهره مالکانه از محصول گندم و جو می‌باشد. ۱۸ ذیحجه الحرام طرفین به یکدیگر نزدیک شده سرتیپ ابوالحسن خان با قوای کافی به وسیله کشتی‌ها به شبه‌جزیره قرخلار رسیده و در آنجا پیاده شده با معیت کاظم خان به صدد حمله به قراء زیمدشت عمرخان می‌باشند. از طرف میاندوآب نیز عده‌ای کافی به طرف ساوجیلاغ یورش آورده و قرنی آقای مامش با آنها از در مسالمت برآمده و اظهار اطاعت می‌نماید.

روز چهارشنبه بیستم ذیحجه الحرام آفتاب در مدار رأس سرطان جنگ خونینی در نزدیکی‌های سلماس رخ داده و سمتقو در مقابل آتش حریص توپخانه سرهنگ محمودخان امین تاب مقاومت نکرده و مجبور به تخلیه سلماس شده و به طرف چهریق عقب‌نشینی می‌کند. روز پنجشنبه بیست و یکم ذیحجه الحرام قوای دولتی در تحت ریاست سرتیپ ظفرالدوله به طرف چهریق با حالت حمله حرکت می‌نمایند، سمتقو در این حوالی سخت ایستادگی کرده ولی در مقابل حملات شجاعانه نظامیان تاب مقاومت نیاورده شبانه به چهریق وارد و زن و بچه و جواهرات و نقدینه‌های اندوخته چندین‌ساله را برداشته به طرف ساری‌داش فرار کرده و پشت سر آن نظامیان به چهریق وارد و در این حال کلیه رؤسای عشایر و اکراد از سمتقو جدا شده و شتابناک به خانه‌های خود برگشته، زن و بچه

خود را برداشته به کوه‌ها و مرزها فرار کرده و هیئت اجتماعی سمتقو پراکنده می‌شود.

هزیمت کردها

فرمانده اردو اعلان عفو عمومی به نام دولت به کلیه اکراد به استثنای سمتقو صادر کرده و به وسیله سواران در دهات منتشر نموده رؤسای عشایر که به همچو نعمتی ابدأ منتظر نبودند، دسته‌دسته آمده پس از تحویل سلاح به خانه‌ها و دهات خود برگشته و به سایرین نیز کاغذها نوشته آن‌ها را به تسلیم و مراجعت وادار می‌نمایند. سمتقو با چهارصد نفر شکاک به ساری‌داش که در سرحد ایران و ترکیه واقع است رسیده و در آنجا خیال مقاومت را دارد. قوای دولتی از چهریق حرکت با خط سرحدی سمتقو را تعقیب می‌نمایند. سمتقو هم در آنجا در مقابل حملات شدید نظامیان ایستادگی نتوانسته به حوالی کوه‌های سرحدی فرار کرده و در این موقع غیر از دو یست و پنجاه نفر شکاک و ارشدالملک کسی با وی همراهی ننموده و اعلان عفو عمومی کلیه اکراد را به طرف دولت جلب می‌نماید.

کاظم‌خان ما از محبس دوساله شبه جزیره قرخلار با قوای ابوالحسن‌خان خلاصی یافته در دهات زیمدشت و قوشجی و قولنجی آزادانه به دهات اکراد وارد شده و اکراد را تعقیب نموده ولی باز شبه جزیره قرخلار را از دست نداده پس از رهنمایی به نظامیان دوباره به محل خود مراجعت می‌نماید. قوای دولتی و تعقیب‌کنندگان سمتقو در کوه‌های غیرمسکون سرحدی جهت نرسیدن ارزاق فوق‌العاده به زحمت افتاده سه روز تمام است به جهت ناهمواری زاه‌ها اداره مباشرت نتوانسته به آن‌ها ارزاق برساند.

سرانجام سمتقو

سمتقو شب و روز به فرار خود ادامه داده و در کوه‌های سرحدی متواری شده و قوای دولتی از تعقیب وی دست برداشته و مراجعت را صلاح می‌دانند. کاظم افندی نامی از قاچاق‌های ترکیه که در آن حوالی می‌زیست از فرار سمتقو اطلاع یافته با منظور دستبرد یک روز صبح در میان کوه‌های سرحدی به خوابگاه سمتقو و اطرافیان وی رسیده به اندازه‌ای که سمتقو را مجال پوشیدن لباس نمانده و پس از زدو خورد مختصر سمتقو کلیه نقدینه خود را بجا گذاشته و فرار کرده و دارایی و لیره‌های وی نصیب کاظم افندی شده و خسرو یگانه‌پسر ۱۲ ساله وی نیز اسیر و ارشدالملک هم در این محل زخم برداشته و به فاصله یک ساعت جان می‌سپارد.

از روز ابتدای جنگ در حوالی سلماس اهالی ارومی از کلیه اخبار و شکست سمتقو و اشغال چهریق کاملاً بی‌اطلاع و قاضی جمال حکومت سمتقو دو روز است با سایر عمال سمتقو از شهر خارج شده، وضعیت شهر بلا تکلیف، عمال دولتی وارد نشده و کارکنان سمتقو هم از این شهر دست برداشته و وضعیت جنگ هم نسبت به اهالی مبهم، همه حیران و چشم به راه و کسب اخبار صحیح غیرممکن.

اشک شادی

روز سوم حرکت قاضی جمال عده‌ای از معاریف شهر در یکجا جمع و در خصوص بلا تکلیفی اوضاع شهر طرح مذاکرات نموده و با کمال احتیاط مبدا دوباره سمتقو به این شهر استیلا یافته و مورد سوءظن بوده باشد. دو ساعت به ظهر روز بیست و چهارم ذیحجه الحرام مانده به ناگاه هیاهویی در بیرون دروازه بالو بلند شده همه از خانه‌ها و کوچه‌ها به طرف صدا و هیاهو رفته و با یک عجله تمام جهت کسب اخبار به آن سمت شتابان و روان، من هم با آن‌ها موافقت نموده وقتی که به کانون اجتماع

رسیدم مبهوت شده و هوش از سرم رفته و قوای متانت را به کلی از خود سلب و بی اختیار خود را به پای اسبان یک عده فرشتگان آسمانی انداخته و از چکمه های پای سواران بوسیده و گریه های شادی نمودم. وقتی که به خود آمده دیدم عموم اهالی پابرهنه و سرگشاده دیوانه وار خود را به پای اسبان یک عده سوار ملک نما انداخته و درددل سرگذشت های خونین خود را با گریه های دردناک و ممزوج با شادی و انبساط به ایشان اظهار می دارند.

آری سواره تازه وارد ما همان عبدالعلی خان جبلی است که با شصت نفر قزاق جهت مزده مهوریت و مغلوبیت دشمن به شهر اعزام و برای تهیه منازل جهت اردوی وارده از دسته قوای مرکزی خود به ارومیه می آید ولی کیست که به این سواران راه داده تا آنها بتوانند به شهر وارد شوند؛ اطفال و زنان و دختران دور اینها را گرفته و ناله و گریه های شادی به آسمان بلند شده [است]. اطفال ده و دوازده ساله از هر طرف یونجه و علوفه آورده با زور به دهان اسب های لجام دار نظامیان خود تپانیده و گریه کنان از روی اسب های آنها بوسیده و با پدران و مادران ستم کشیده خودشان راه حرکت آنها را بسته اند. گریه و زاری نظامیان تازه وارد ما کم تر از اینها نبوده اگر من بخواهم اندازه شادی و شمع و هیجانات واقعی و صمیمی آن روزی اهالی این شهر را از مشاهده جمال نظامیان خود تشریح نموده و توصیف نمایم چندین برگ اوراق جداگانه ای باید به این صفحات اضافه نموده باشم.

ورود قوای دولتی

فردا و پس فردا قوای دولتی پشت سرهم به شهر وارد زنان و مردان درهای خانه های خود را باز کرده با هزاران امتنان از دست نظامیان و افسران گرفته به خانه های خود مهمان می برند؛ چه در این زمان سربازخانه و

سایر ساختمان‌های دولتی که موجب آسایش نظامیان بوده باشد در این شهر وجود نداشت. اهالی این شهر از زن و مرد و اطفال حق داشتند که از دیدار سربازان خود این قدر شادی و جان‌فشانی نمایند چه این‌ها زنان و اطفالی هستند که در مقابل چشم خود پدران و شوهران خود را دست‌بسته در زیر شکنجه و فشار اکراد سمت‌گرفته و از هیچ طرف یاری و پناهگاهی پیدا نمی‌کردند. گویا امروز حسّ می‌کنند که روزهای بدبختی و ایام وحشت و اضطراب سپری گردیده و آفتاب سعادت و خوش‌بختی اشعه خود را به ساحت این شهر ستم‌دیده فرستاده و کلیه آثار و علائم مؤذنه یک زندگانی جدیدی را به آن‌ها می‌دهد.

امروز هرکس به شهر ارومی وارد شده با یک عده اشخاصی تصادف خواهد کرد که رنگ‌های آن‌ها پریده و لباس‌های‌شان از سرتاپا پژمرده و اکثر آن‌ها پابرنه مثل اینکه مدت‌های دراز در زندان‌خانه‌های تاریک و مرطوب زندانی بوده و به غیر از آب گرم و نان جو خالی چیزی تغذیه نکرده و امروز نجات‌دهنده ایشان را از زندان خلاصی داده است؛ بدون اراده دیوانه‌وار به اطراف خود نگران فقط از چشم‌های آن‌ها علامت بشاشت و شادی هویدا، که از دیدار نظامیان تازه‌وارد خود تمام مصائب وارده ایام گذشته خود را فراموش کرده و به زندگانی جدیدی امیدوار می‌باشند.

منظره شهر فوق‌العاده حزن‌انگیز چه یک قسمت مهم محلات که خانه‌های مسیحیان در آن‌ها بوده از روز مهاجرت آن‌ها خرابه‌زار و ویران و یک قسمت دیگر از محلات مسلمانان که در محاربه مسیحیان غیرمسکون و خرابه‌گردیده تا حال با شکل سابق خود عرض اندام نموده و بیننده را وحشت‌زده می‌نماید و در دوره استیلای سمت‌گرفته صاحبان خانه‌ها ساختمان‌های خود را خراب نموده و به جهت قوت لایموت خود چوب‌های آن‌ها را فروخته و از این جهت از هر پنج خانه یکی مخروبه و

دیدار دیوارهای شکسته و خانه‌های بی‌در و پنجره مشاهده‌کننده را به تأثرات عمیق و افکار حزن‌انگیز دچار می‌نماید. کوچه‌ها و محلات مملو از گردوخاک و خانه‌ها ویران و ساکنین آن‌ها وحشت‌زده و از میان ده هزار نفر یک نفر از تازگی لباس و رنگ و رخساره شاداب پیدا شده و معلوم می‌گردید این شخص تازه‌وارد بوده و مصائب دوره سمتقو را ندیده و از این‌جا وضعیت لباس و پوشاک اهالی آن روزی شهر را به‌خوبی می‌توان مطالعه کرد که با چه وضعی زندگانی می‌کردند خلاصه هرکس وضعیت اسف‌آور شهر ارومی و اهالی آن را دیده نوشته‌های مرا بهتر تصدیق خواهند کرد.

اعاده انتظام

امیر امان‌الله میرزا و سرتیپ ظفرالدوله وارد و در عمارت قیصرخانم منزل نموده، چند نفر از معاریف می‌خواهند به دیدار آن‌ها رفته ولی چون لباس و پوشاک مرتبی ندارند نمی‌توانند با آن لباس‌های پژمرده از فرمانده اردو دیدن نمایند، به‌هر نحوی بود چندین دست لباس که نسبتاً قابل پوشیدن بوده پیدا کرده و به منزل فرمانده قوا رفته و شرفیابی حاصل نمودند. سروان امیرافشار به حکومت شهر از طرف دولت تعیین و به امورات شهر و اهالی رسیدگی کرده و عبدالعلی‌خان جبلی به ریاست کمیسیون عشایری انتخاب و اکراد و رؤسای عشایر پی‌درپی به شهر وارد پس از اظهار ندامت سلاح خود را داده به سر دهات و املاک خود می‌روند. قوای دولتی و توپخانه پشت سرهم از تعقیب سمتقو برگشته و به شهر وارد می‌شوند. ادارات دولتی هریک بعد از دیگری تشکیل و رؤسای آن‌ها از تبریز و طهران وارد می‌شوند. عمرخان رئیس قشون سمتقو نیز امروزها از ارباب خود جدا شده و سر تسلیم فرود آورده نظر به اعلان عفو عمومی مشارالیه معفو و اجازه حرکت به دهات خود صادر گردید.

مهاجرین و فراریان ارومی که به تبریز و طهران و مراغه و خوی از دست تجاوزات سمتقو از بیراهه‌ها فرار نموده بودند امروزها دسته‌دسته از هر طرف وارد و چشم باقی ماندگان خود را روشن می‌نمایند. در خاتمه با ورود قوای دولتی در اواخر ذیحجه الحرام ۱۳۴۰ کلیه انقلابات و اغتشاشات از این شهر رخت بر بسته و از هر طرف راه‌ها باز و مال‌التجاره و مسافرین وارد و کارهای داخلی و امورات ارزاق مرتب و راه‌ها امن و اهالی سلماس و ارومی و سلدوز و ساوجبلاغ که چندین سال بود در آتش بیداد سمتقو سوخته و هستی خود را از دست داده و شب و روز دچار وحشت و اضطراب و ناامیدی بودند در بستر امن و امان غنوده مشغول جبران شکسته‌های وارده این چندین ساله می‌باشند. خاتمه.

مؤلف و نویسنده این تاریخچه رحمت‌الله توفیق کارمند شیر و خورشید سرخ رضائیه.



رحمت الله توفيق

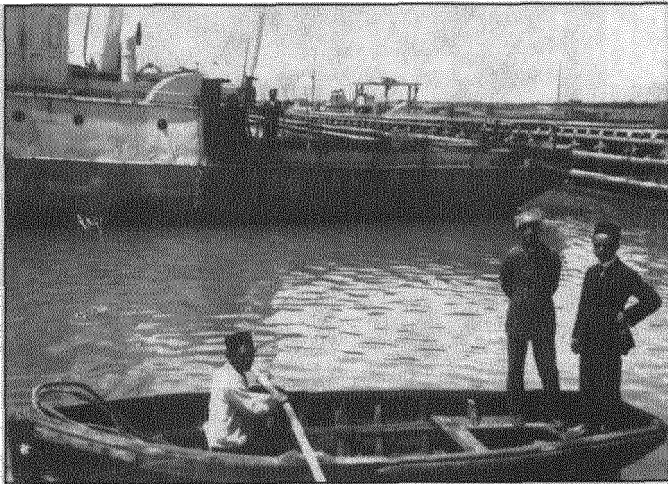


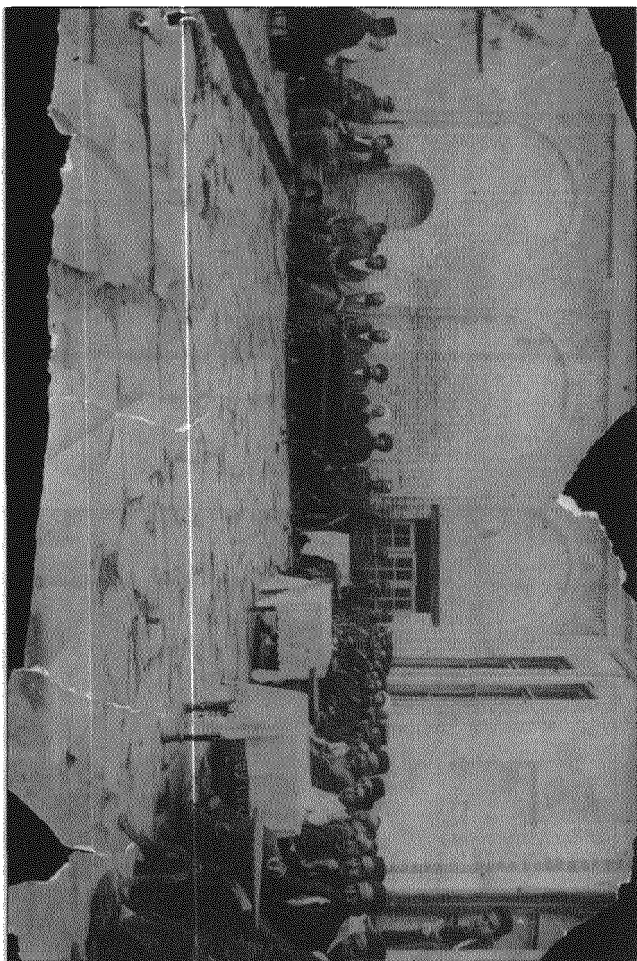
رحمت الله توفیق، منوچهر توفیق
ایستاده، یکی از فرهنگیان ارومیه



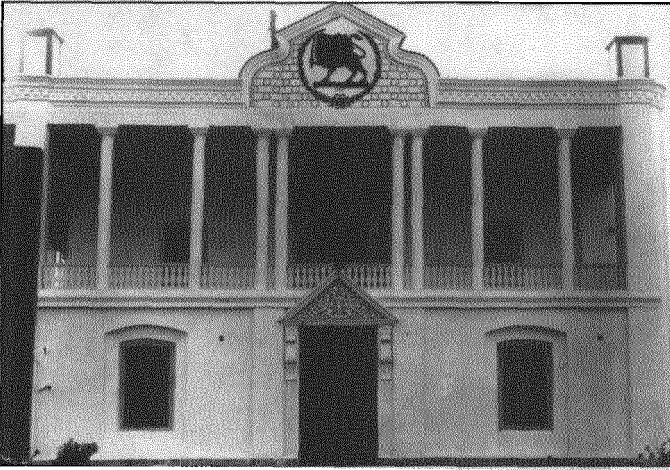
اسماعیل آقا شکاک، «سمکو»



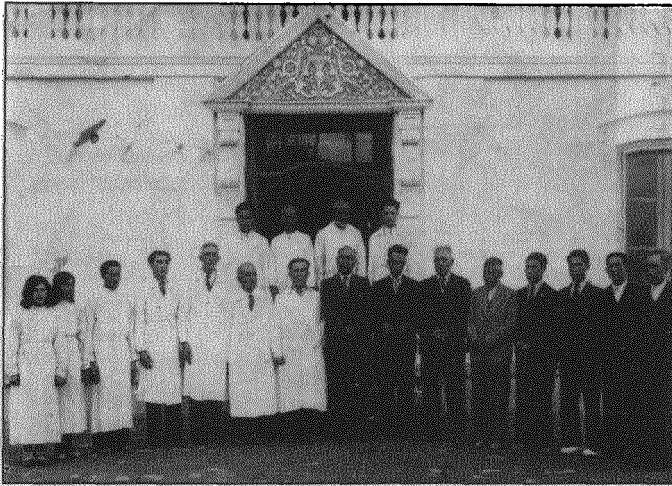




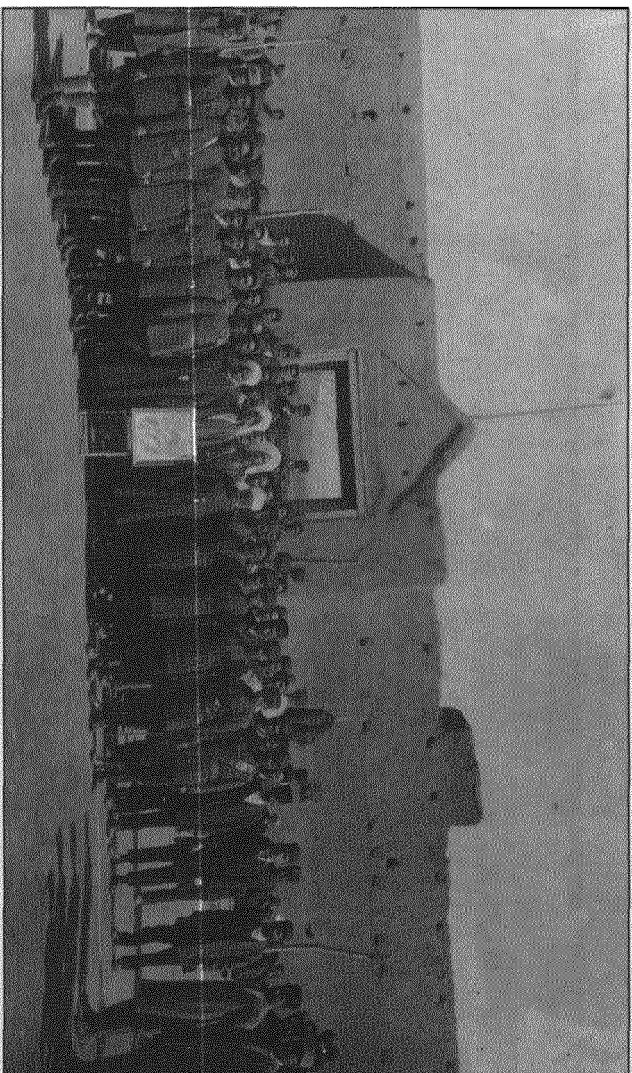
حیاط ساختمان شیر و خورشید سرخ رضاییه



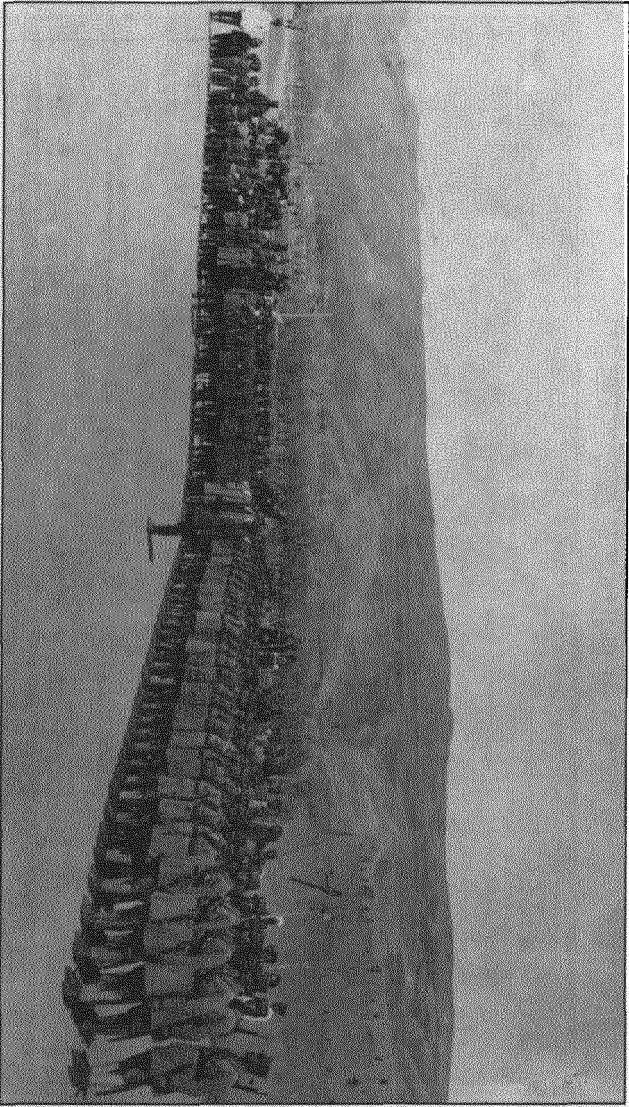
ساختمان شیر و خورشید سرخ خوی



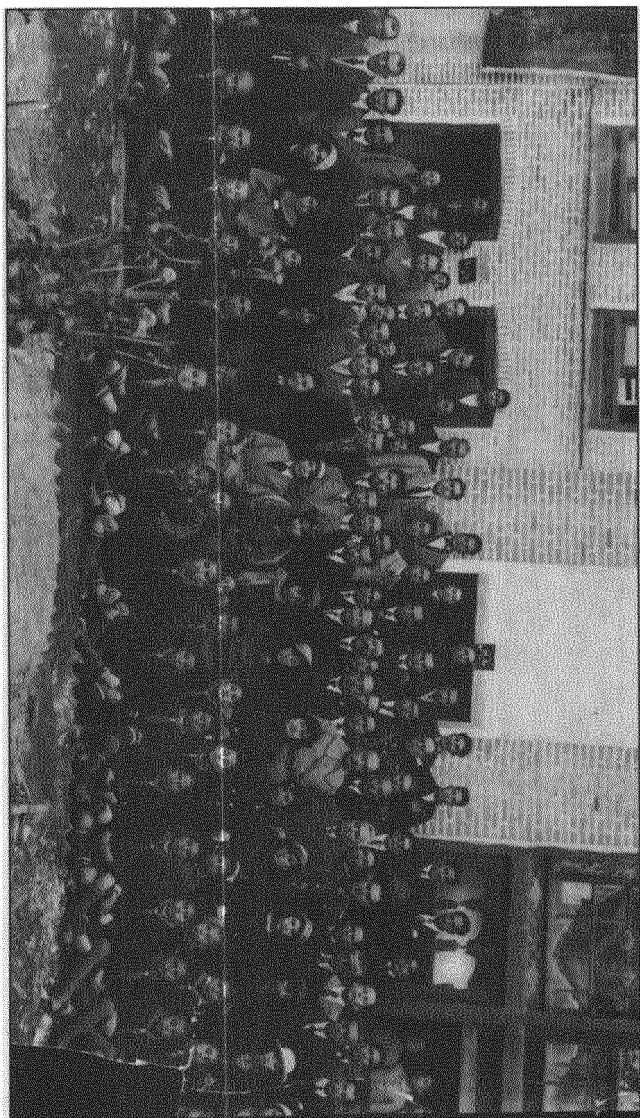
کارکنان شیر و خورشید سرخ خوی. نفر وسط: رحمت الله توفیق

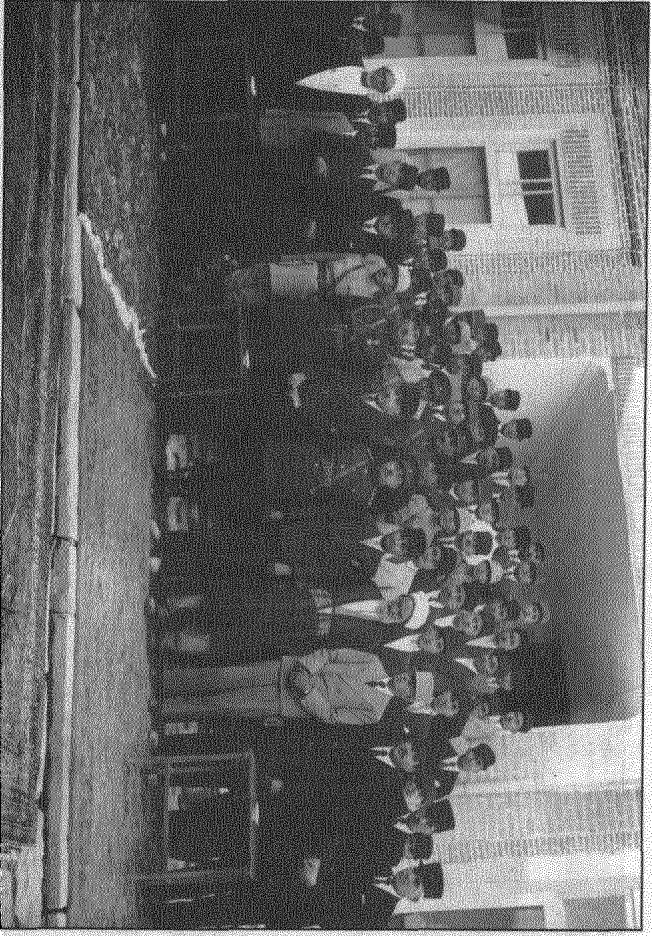


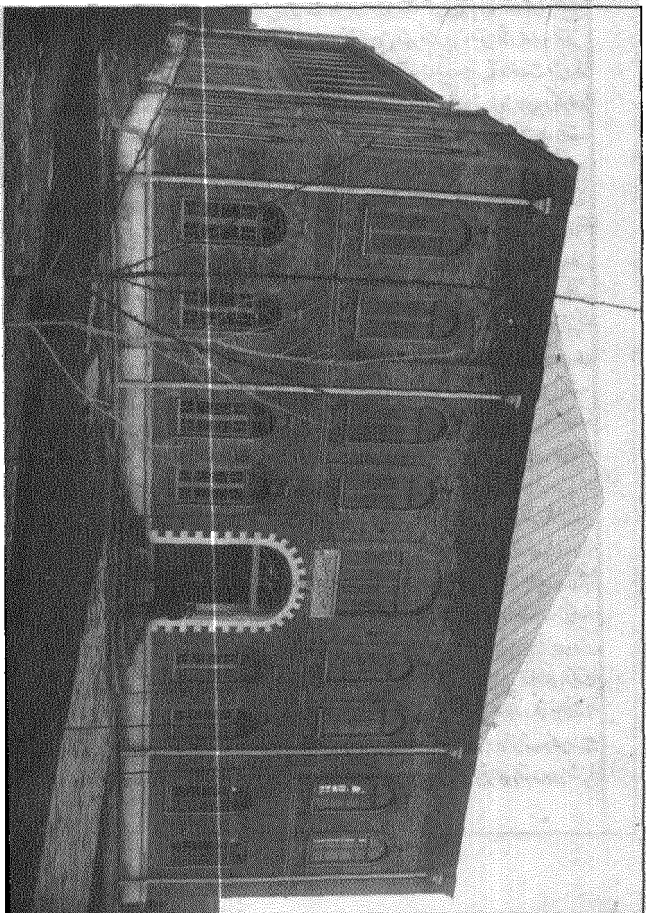
اشتبویه، ۱۳۰۹. نفر دوم از سمت راست: رحمت‌الله توفیق



اشتریک، ۱۳۰۹







تالار نمایش شیر و خورشید سرخ رضایه

از سال ۱۳۴۴ بجای که نفت مشروط در دسترس ایرانیان قرار گیرد و دلار نیز مشروط در دست ایرانی مردم -
 با کیفیتش بخن و چهره ای از مشروطیت و نهام هر که با ما جریست گرفته و با تاخیر این ایام نفتی تو رسد
 و نیز مشروط احکام خود نظر بکلیه وضعیت جزای این نیز طری واقع گردید که از طرف دولت
 آن کردار فقیه در پاک دولت شاه معتمد بوده و اکثر دولت از طرف دولت مشروطیت احکامات آن کردار گردید
 و حکام وقت نیز بطور عمده نیز آهسته آهسته احکامات کردار سرداران این نیز میگری نهانند لذا بجز مشروط
 پیش آمده و در این زمان تمام احکامات خود را تسلسل و وقفه در وقت احکامات نیز آهسته آهسته در وقت مشروط
 و در این زمان همه امور اداری مشروطیت است همه دیگر بر منقبت آن گنجانده اند و در تمام امور و کارها
 بعد از مشروطیت بر است بر است از اوقاتی است بامی مشروط این نیز در دولت مخالف مشروطیت و قسری است
 و میباید که در این زمان هم از طرف دیگر دولت شاه از مرکزی دولت است ایرانی در هر عرصه ای استفاده
 نموده از سر هر یک از کرده ها که در دولت شاه با ما در هر یک از این است فرقی نیز همانند و در دست سر آن طرف
 از است نموده و با همین دولت آن طرف در دولت شاه از هم جدا گانه خود حکومت کرده و ادعی می نمود که در دولت
 شاه از این است و در این زمان همه امور اداری در این است شاه از این زمان که در اول ایام است هم
 از طرف ایرانی در نگ داشتن از طرف دولت شاه با ما در هر یک از این است که در سر هر یک از این
 داده و نیز بر یک خود بدعوی میباشند و بر یک با ما میباشند و در این زمان برای ادوات مذاکره
 و تفکیک کردن این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 مشروط و استبداد بر این همه ایام است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 و در این زمان که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 از یک طرف نیز است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 از یک طرف نیز است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 اول مشروطیت است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 نیز در هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 در تقیص نموده ایم از آنکه ای است شاه این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 کردیم تا از آن جهت مشروطیت است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 ادوی به حکمت خود خفا را در هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است
 در سال ۱۳۴۶ بجای فانی همه ایام از سر زمان فانی را همه سر که کرد از ادوی هر یک از این است
 تا اکتبر این ادوی فوق همه منظم و در آن گام از سر زمان فانی تا اکتبر این ادوی هر یک از این است
 بهیچان نموده و نیز به حکمت و تقیص این ادوی همه ایام کردیم تا از آن جهت مشروطیت است که در سر هر یک از این است
 و مشروطیت خود ایام قدرت میگری از آنکه ما فانی را در هر یک از این است که در سر هر یک از این است که در سر هر یک از این است

فهرست اعلام

آ، الف	اپریم ۶۱
آخوند ملاعلیقلی ۳۸	اتحاد اسلام ۵، ۶۵، ۹۲
آشوری ۹، ۱۴	اجلال الملک ۱۳، ۱۵-۱۸، ۲۹
آغداش ۳۹	۴۴-۴۸، ۱۰۲
آقا ابراهیم مجتهد ۵۳	احتشام الذاکرین ۱۳۳
آقا پطروس ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۷، ۴۲	احتشام السلطنه ۲
۴۵، ۵۱، ۵۶	ارامنه ۹، ۱۴، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۵۱
آقا لازار خیاط ۶۱	۵۳-۵۵، ۶۴، ۱۴۲
آقا میرجلال ۳۸	اردوش قاچاق ۲۰
آقا میرزا خلیل افشار ۴۵	ارس ۵۱، ۵۵، ۹۸
آقا میرزا صادق ۳۸	ارشد الملک، حسین آقا ۱۵، ۱۷، ۲۵
آقا میرمحمد خلخالی ۴۲	۹۵-۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۸
آقا میرمحمد علی ۲۰	۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱
آقا میرنورالله ۳۹	۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸
آلمان ۶۵	اروپا ۱۶
آندرانیک ۵۲-۵۵	اسدآقاخان ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۹، ۹۱
ابراهیم خان ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹	۹۶-۱۰۶، ۱۰۸-۱۱۱، ۱۱۳
ابراهیمی، شموئیل (دکتر) ۶۰	۱۳۰، ۱۳۶-۱۳۸
ابوالحسن خان [پورزند] (سرتیپ) ۱۵۶، ۱۵۷	اسرائیلی (دکتر) ۱۵، ۵۹، ۶۱

انصاری، میرزا حسین خان ۴۹	اسلامول ۶۳، ۶۵
انزلی ۳۰	اسمعیل آقا سمتقو ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰
انگنه ۱۰۹، ۱۰۳، ۱۳۱	۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲-۷۶
انگلیس، انگلیس‌ها ۱۴، ۳۰، ۴۸، ۴۹	۸۸-۸۶، ۸۸-۹۱، ۹۳
۶۳-۶۵، ۷۷-۸۱، ۸۴	۹۵-۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱
ایروان ۴۱	۱۱۳-۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹
	۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱
ب، پ، ت، ث	۱۴۳-۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۲
بابا عیوضوف ۶۰	اشجع الدوله، حمزه آقا ۱۴۸
باکو ۳۰	اشنویه ۷، ۴۰، ۱۳۳، ۱۴۸
بار اندوزچائی (رود) ۲، ۴۰	اعتمادالدوله ۴، ۸، ۹
بارون قره‌پت ۴۱	اعلم، مظفر ← سردار انتصار
بارون مناسقان ۶۰	افشار (ایل) ۶۴
بازارباشی ۳۸	اکراد ← کردها
باقرخان ۳	امان‌الله میرزا ۱۵۵، ۱۶۱
بالو (مکان) ۱۹، ۲۳، ۵۷، ۱۳۰، ۱۵۸	امریکا، امریکایی ۶، ۱۱، ۲۳-۲۵
برکشلوچایی ۸۶	۲۷-۳۰، ۳۴، ۴۵، ۵۹، ۶۵
بصیرنظام ۱۱۴، ۱۵۲	۶۷-۷۲
بغداد ۳۰	امیرارشد قراجه‌داغی ۱۴۲، ۱۴۵
بلژیک ۶	امیراسعد دهبکری، علی آقا ۱۳۶
بوکان ۱۴۸	امیرافشار (سروان) ۱۶۱
بهادرخان ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۵۲	امیرالملک ۱۰۲
بهاییان ۱۴۴	امیرنظمی افشار ۱۰
به‌به ۶۱	امین، سرهنگ محمودخان ۱۴۲، ۱۵۶
بیگزاده (ایل) ۷	امین، نایب هاشم‌خان ۱۳۹-۱۴۱
بیگلر بیگی، حسین خان ۲۰، ۱۳۴	امین‌السلطنه، میرزا عبدالله‌خان
پاکارت (دکتر) ۴۵، ۵۹، ۶۶-۷۲، ۷۵، ۷۶	۱۰۰-۱۰۲

جغتو (پل) ۱۵۱	پیروت آقا ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱
جلفا ۴۳	۱۱۳، ۱۵۲
جہانگیر میرزا ۸۱، ۸۲	پسوه ۱۳۳
جھودان (کوہ) ۱۸	پولوس ۴۰
چارداول ۶۴	تاناتو (رود) ۱۴۶، ۱۵۰
چمن انبی ۳	تبریز ۳، ۷، ۱۳، ۴۳، ۴۸، ۵۳، ۶۰، ۶۱
چونقرالو ۱۳۰	۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۴-۷۷
چہریق ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۶۶-۶۸، ۷۳	۸۰-۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰-۹۲
۷۵، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۹۶	۹۵، ۹۹، ۱۰۱-۱۰۵، ۱۱۵
۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳-۱۱۴	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۱-۱۴۳
۱۱۶-۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳-۱۳۵	۱۴۸-۱۵۰، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۶۱
۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹	۱۶۲
۱۵۳، ۱۵۵-۱۵۸	ترکیہ ← عثمانی
حاجی اصلان خان ۲۰	تل (کوہ) ۱۴۴
حاجی امام جمعہ ۴۷	تمرخان ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲
حاجی امین الشرح ۶۵	توپراق قلعه ۷۵، ۷۶، ۸۷
حاجی ایلخانی ۱۵، ۱۴۶	تہران ۵، ۴۷، ۶۹، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴
حاجی صمدخان ۲۵، ۱۴۱	۸۶، ۸۷، ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۳۵
حاجی عزیزخان امیرتومان ۸۶، ۸۹	۱۳۹، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲
۹۰، ۱۴۷	تیکان تپہ ۶۴
حاجی مستشار ۱۵، ۱۸	تیمور آفا کھنہ شہری ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۳
حاجی میربیوک ۳۸	تیمور پاشا خان ماکویی ۳۳
حاجی میرزا فضل اللہ مجتہد ارومی ۵	ثقہ الاسلام ۳۸
۶۵، ۹۲-۹۹	
حاجی میرعلی اصغر ۳۸	
حاج میرعلی الہی ۱۳۳	
حاجی ہاشم تاجر دیلمقانی ۹۳، ۹۴، ۱۲۰	
	ج، ج، ح، خ
	جارچی باشی ۳۸
	جعفرخان اعزاز ۶

۳۱، ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۶۱، ۶۳.

۶۴، ۷۵، ۹۱، ۱۰۴

زرزا (ایل) ۱۳۰

زکی پاشا ۲

زمانی. حاجی صمد ۲۰

زمانی، کرمعلی ۲۵، ۲۰

زیمدشت ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۵۷

س، ش

ساری داش ۱۵۶، ۱۵۷

ساعتلو ۱۳۰

سالار اواجیقی ۵۲، ۵۴

سالار رشید، نقی خان ۱۳

سالار موقر ۱۰

ساوجبلاغ ۶، ۷، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۸۴

۸۵، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵-۱۴۰

۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱-۱۵۵

۱۵۶، ۱۶۲

سپهدار ۸۶

ستارخان ۳

سردار انتصار ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۹۲

سردار فاتح ۶۷، ۶۸، ۷۵-۸۱، ۸۶-۸۹

سردار ناصر ۱۳۳۷ ۱۵۱

سقر ۱۴۶

سلدوز ۶۲، ۸۵، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۵

۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۶۲

سلماس ۳، ۵، ۷، ۹، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۳۰،

حسین آباد ۶۳

حسین خان مستشاری ۹۲، ۱۰۰

حمزه آقا مامش ۱۳۹، ۱۴۶

حمیدخان آقازاده ۹۸

حبیب سلطان مرنگلویی ۱۳۰

خالو قربان ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱

ختایلو ۷۶

خلیل پاشا ۵

خوی ۷، ۸، ۴۰، ۴۹، ۵۱-۵۵، ۶۰

۸۱، ۸۴، ۸۵، ۱۳۰، ۱۴۱

۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۲

حیابانی، شیخ محمد ۸۲، ۸۳، ۸۶-۹۰

۹۵

خیری بیگ ۴۱

د، ر، و

داشناقسیون ۱۴

دبیرالوزاره ۴۵

دنسترویل ۳۰، ۴۹

دیزه سیاوش ۷۶

دیکاله ۱۸، ۷۶

دیلمقانی، آقایوف ۱۲۶

دیلمقانی، مهدی رضا ۱۲۶

راوندوز ۴، ۴۰

رضاخان پهلوی ۱۳۳

رضاخان ژنرال ۲۹

رضائیل خان ۶۱

روسیه، روس ها ۱، ۳-۱۴، ۲۷، ۲۹،

فہرست احلام ۱۷۹

شیخ عبداللہ ۱۱۳، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۰
 شیخ عبداللہ ۳۳
 شیخینسکی (سرہنگ) ۱۵۱

۳۳، ۳۵، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴
 ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۶-۶۸، ۸۱
 ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۶
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۴

ص، ض، ط، ظ

صاری قمش ۴
 صابین قلعه ۳۰، ۴۹، ۶۳، ۶۴
 صدر، موسیٰ ۱۱، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۱۳۳
 صدراالعلماء ۳۸
 صدراالاسلام ۱۳۷
 صدراالمحققین ۵۹
 صدیق الممالک ۴۱
 صلاح الدین پاشا ۵۵، ۵۶، ۱۴۸
 صلیب احمر فرانسه ۱۲، ۱۴، ۲۵
 صولت الملک، محمدخان ۸۲، ۸۳، ۹۸
 صوما ۶۹
 ضیاء الدولہ ۶۹-۷۵، ۷۸-۸۱، ۸۳
 ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۴۲
 طاہریک ۷۲، ۷۷
 طاہر پاشا ۲
 ظفرالدولہ [مقدم] (سرتیب) ۱۴۴
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۲

سمتقو ← اسمعیل آقا سمتقو

سولی تپہ ۶۳، ۶۴
 سوتاق ۵۷-۵۹
 سیدحسین خان باغی ۱۹، ۶۱
 سیدضیاء الدین طباطبائی ۱۲۹
 سیدطہ ۱۴۴، ۱۵۰
 سیف القضاة ساوجبلاغی ۶۸، ۱۱۷
 شاہپور ۳۵
 شت (دکتر) ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۵-۳۰، ۴۵، ۵۰، ۵۶، ۶۵

شجاع الدولہ، صمدخان ۳، ۴، ۸، ۱۳
 شرفخانہ ۴۳-۴۵، ۷۵-۷۷، ۱۰۲
 ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹-۱۱۰
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸
 ۱۵۵، ۱۵۶

شریف الدولہ ۱۳
 شریف الملک ۱۰۱
 شکاک (ایل) ۶۶، ۶۸-۷۰، ۷۳، ۱۰۷
 ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۷

شہاب الدولہ ۱۳، ۴۴، ۴۶، ۶۶
 شہرچایی ۲۹
 شیخ عبدالحسین ۱۳۰

ع، غ

عبدالعلی خان حبلی ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸
 ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۱
 عثمانی ۱-۶، ۱۴، ۲۳، ۳۰، ۳۲، ۴۰

قاضی برزگر ۲۰، ۵۲، ۱۳۳	۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۱-۵۵، ۵۸-
قاضی جمال ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۵۶	۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۸۴
۱۵۸	۹۲، ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۸
قاضی لطیف ۱۳۸	عراق ۳۱، ۶۴، ۱۳۳
قاضی علی ۱۳۷، ۱۳۸	عسگرآباد ۳۳، ۳۴
قرجالار ۱۳۰	عسکرخان (محلہ) ۱۸، ۵۷، ۶۱، ۹۱
قرجہ داغ، قرجہ داغی ۱۷، ۴۵، ۱۴۴	عظیم السلطنہ سردار ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶
قرخلار ۱۰۲، ۱۰۶-۱۱۰، ۱۳۰-۱۳۳	۷۰، ۴۲
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷	علی بکلو ۱۳۰
قرنی آقای مامش ۸۴، ۸۵، ۱۳۳، ۱۵۶	علی خان سرہنگ ۸۶
قرہ آغاج ۳۸	علی رفعت پاشا ۶۵
قرہ باغ ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۲	علی زاده ۸۹
قرہ ویران ۱۵۱	علی شہید (محلہ) ۳۸
قرلجہ ۱۴۴، ۱۴۵	عمرخان ۱۰۳-۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، *
قزوین ۳۰	۱۳۳، ۱۱۴، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۳
قطور ۴۹، ۵۱، ۵۵	۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹
قفقاز ۴، ۶، ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۳۰	۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۱
۳۷، ۴۳، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۶۱	عین الدولہ ۸۶
قلعہ بیگی ۶۰	غضنفر (کوہ) ۵۴
قوشچی ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۵۷	غلام بیک ترکمانی ۶۴
قونلجی ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۷	
قہرمانلوی ۳۳، ۳۴	
	ف، ق
	فتح السلطنہ ۳۰، ۵۹
	فرانسہ، فرانسوی ہا ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۴
	۴۳
	فرقہ دموکرات ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۸۲، ۸۳
	۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵-۹۷
ک، گ	
کاظم افندی ۱۵۸	
کاظم خان قوشچی ۱۰۶-۱۱۰، ۱۳۰	
۱۳۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۷	

ماکو ۵۹، ۸۶
 مامش (ایل) ۶، ۶۴، ۸۴، ۱۳۰، ۱۵۰
 مجدالسلطنہ افشار، جمشیدخان ۳،
 ۶۴، ۶۳
 محتشم السلطنہ ۲، ۴۵-۴۷
 محسن خان ۹۸
 محمدحسین میرزا ۴۵، ۴۷
 محمدشاہ سلدوز (قریہ) ۱۳۶
 مخبرالسلطنہ ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۵،
 ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۱
 ۱۱۷، ۱۴۴
 مدرسہ آمریکاییان ۱۴
 مدرسہ احمدیہ ۹۱، ۹۳، ۹۴
 مدرسہ جلالیہ ۳۸
 مدرسہ مظفریہ ۹۲
 مراغہ ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۹
 ۱۵۱، ۱۶۲
 مرند ۴۳
 مستوفی الممالک ۱۳۳
 مسعود نظام لکستانی ۶۸
 مسیحیان ۴-۸، ۱۴، ۱۶-۲۱، ۲۳، ۲۴،
 ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱-۳۹
 ۴۱-۴۵، ۴۷-۵۲، ۵۶-۶۱
 ۶۳-۶۶، ۶۸-۷۲، ۷۵، ۷۶
 ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۴
 ۱۵۴، ۱۶۰
 مشهد ۳۸، ۹۲
 مشہدی اسمعیل خان ۳

کاک رسول منکور ۱۳۶
 کربلایی حسین اردوبادی ۱۲۰
 کربلایی کاظم ۱۳۰
 کردستان ۵-۷، ۳۰، ۳۱، ۸۶
 کردھا ۱-۵، ۳۳، ۳۶، ۶۳، ۶۶، ۶۹-
 ۷۸، ۸۵، ۸۷-۹۱، ۹۷-۱۰۸
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳-۱۱۷، ۱۲۰-
 ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵-۱۳۸
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷-
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱
 کرمانشاہ ۳۰، ۴۹
 کریم آباد ۵۱، ۵۴، ۵۶
 کلانترزادہ، احمدخان ۱۳۳
 کلب ۶۴
 کلیبر ۹۵
 کلیمی ۳۸
 کهنہ شہر ۳۵، ۳۶، ۱۳۴
 گلپاشین ۶۱
 گلمانخانہ ۴۳، ۷۲، ۷۵-۷۷، ۸۶، ۸۹،
 ۹۲، ۹۹-۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶
 ۱۰۸-۱۱۱، ۱۳۰
 گنجعلی بیگ ۱۵۰
 گیلان ۱۵۵
 لکستان ۶۸
 مارشمعون ۹، ۱۴، ۱۷-۲۰، ۳۰، ۳۵
 ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۴

۱۸۲ تاریخچه ارومیه

میرزا ابراهیم مجتهد ۳۸	مشهدی محمد فراشباشی ۱۵۲
میرزا احمد روضه‌خوان ۳۸	مشهدی هاشم طهرانچی ۱۳۴
میرزا حاجی ۶	مشیرالدوله ۱۳۳
میرزا حبیب‌خان آقازاده ۴۴، ۸۳، ۹۸	مصباح‌الدوله ۸۴
میرزا خلیل افشار ۱۳۴	معزالدوله ۹، ۱۳
میرزا ربیع‌آقا ۱۱۴، ۱۱۵	معین‌الاسلام ۲۰، ۲۵، ۸۸-۹۰
میرزا عبدالعلی ۹۸	مکرم همایون ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴
میرزا عبدالله کلیمی ۱۴۹	۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳
میرزا عبدالمناف قاضی لشگر ۱۳۳	ملا اسمعیل عیالو ۳۹
میرزا علی‌آقا مؤیدالاسلام ۴۲	ملا بوزی ۱۴۵
میرزا علی‌اصغرخان طبیب نظام ۱۴۹	ملاحسین امام ۲۰
میرزا علی‌اکبرخان ۷۵، ۷۶، ۹۱، ۹۷	ملاسیف‌الله ۳۹
۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲	ملاشکراله نازلی ۱۲۴
میرزا علی‌عسگرآبادی ۱۳۴	ملا عبدالحسین ۹۳
میرزا کوچک‌خان ۱۴۶	ملا علی روضه‌خوان ۳۸
میرزا محمد ۱۳۷	ملا محمد باقر مجلسی ۱۱۷
میرزا محمودآقا مجتهد ۲۰، ۲۴، ۲۵	ملر ۱۳
۲۸، ۴۴، ۴۶، ۴۷	ملک خوشایه ۵۶
میرزا یوسف لسان حضور ۱۴۳، ۱۴۴	ملک‌زاده ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۶
ن، و، ه، ی	منشی دیکاله‌ای ۶۰
نازلوچایی ۸	منکور (ایل) ۴، ۶، ۸۴، ۱۳۰، ۱۵۰
نایب خلیل ۱۵۲	موصل ۴
نجف‌آباد ۱۰۷، ۱۳۲	مهاباد ← ساوجبلاغ
نخجوان ۴۱	مهدی‌القدم (محلّه) ۱۸، ۵۷، ۶۱
نصرت نظام احمدی ۷۸	مسیاندوآب ۶، ۶۳، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۳۹
نصرالدوله ۲۹، ۱۴۷	۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶
	میقاتلو ۱۰۷، ۱۳۲

هزاران (محلہ) ۵۶، ۳۹	نصر الملک ۱۳۴
حفت آسیاب (محلہ) ۲۵	نظم السلطنہ افشار ۹۶
همدان ۴۹، ۳۰	نوری بیگ ۱۵۲
یمین الدولہ ۷	وان ۵، ۹، ۴۱، ۵۵، ۶۰
یورت شاہ ۶۱، ۳۹، ۱۹، ۱۸	وثوق الدولہ ۸۴
یوئیل ۶۱	ودسنکی ۱۳
	وزیر آباد ۴۲

شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب
در مجموعه «تاریخ معاصر» منتشر کرده است:



- (۱) رئیس علی دلواری
(۲) از مشروطه تا جنگ جهانی اول
(۳) عملیات لرستان
(۴) مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران
(۵) از کردستان عراق تا آن سوی رود ارس
(۶) کودتای لاهوتی
(۷) ایران و جامعه ملل
(۸) آلمانی‌ها در ایران
(۹) گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران
(۱۰) آخرین سنگر آزادی
(۱۱) شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی
(۱۲) سازمان افسران حزب توده ایران
(۱۳) هجوم روس
(۱۴) خاطرات مهاجرت
(۱۵) کنفدراسیون
(۱۶) تا چه شود؟
(۱۷) ایل قشقایی در جنگ جهانی اول
(۱۸) وقایع آزارات
(۱۹) سازمان دانشجویان دانشگاه تهران
(۲۰) امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران
(۲۱) حزب ایران، مجموعه‌ای از اسناد و بیانیه‌ها
(۲۲) در آنسوی فراموشی
(۲۳) مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست
- (۲۴) ارومیه در محاربه عالم سوز
(۲۵) بلشویک‌ها و نهضت جنگل
(۲۶) گزند روزگار
(۲۷) ایران و جهانی پرتلاطم
(۲۸) آذربایجان در موج خیز تاریخ
(۲۹) ایل سنجابی و مجاهدت ملی ایران
(۳۰) وحشت در سقز
(۳۱) روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول
(۳۲) سیدضیاءالدین طباطبایی و فلسطین
(۳۳) تاریخ ماکو
(۳۴) نهضت جنوب
(۳۵) فرخی یزدی
(۳۶) نقش آرامنه در سوسیال دموکراسی ایران
(۳۷) خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا
(۳۸) روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای
(۳۹) تاریخچه ارومیه
(۴۰) کوچ‌نشینان قشقایی فارس
(۴۱) سرگذشت یک افسر ایرانی
(۴۲) یادداشت‌هایی از آشوب‌های عشایری و سیاسی آذربایجان
(۴۳) پان ترکیسم و ایران
(۴۴) عملیات اورامان
(۴۵) ایل بختیاری
(۴۶) فرقه عدالت ایران
(۴۷) کرد‌ها و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان
(۴۸) فرمان آتش در کوهستان باختر

خاطرات یکی از شاهدان عینی حوادث و تحولات ارومیه از بدو شروع جنگ اول جهانی که این سرزمین را دستخوش رویارویی های خانمان برانداز خارجی و داخلی ساخت تا اعاده نظم و حاکمیت مرکز در مراحل نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی، که به این سرگذشت هولناک پایان بخشید.



سرمایه نوومان

ISBN: 978-964-2509-72-0



9 789642 509720